

١
من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه
میثاق خون

# فرمانِ خدا (ج)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف
یأتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المؤمنین
اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون
لومة لائم ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم ○

(س المائده آیه ۵۴)

ای مؤمنان هر که از شما برگردد از دینِ خود پس خواهد آورد خدا گروهی را که
دوست می دارد ایشان را و ایشان دوست می دارند او را
متواضع اند برای مؤمنان، درشت طبع اند بر کافران. جهاد می کنند در راهِ
خدا و نمی ترسند از ملامت ملامت کننده. این بخشایش خداست میدهد آنرا به هر که خواهد
و خدا جواد داناست .


آدرس مکاتباتی:
مدیریت مجله "میثاق خون"
کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان
پوست بکس ۳۴۵ - پشاور - پاکستان
P.O.BOX."345" (PESHAWAR.PAKISTAN)

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ

# میثاق خون



شماره مسلسل سیزدهم | قوس ۱۳۶۰ هـ ش | سال دوم




## «مطالب این شماره»

۱. سخن ماه.
۲. میلاد میثاق خون.
۳. جنبش های اسلامی در پیچ وخم تاریخ.
۴. متن بیانیه پروفیسور برهان الدین " ربانی ".
۵. آموختنی های در مسیر انقلاب اسلامی.
۶. اقبال و افغانستان.
۷. ددعوت کوونکو په وړاندې.
۸. همسنگران پیامبر اسلام.
۹. دلقک درباری بار دیگر بروی صحنه.
۱۰. اسلام چلینج میدهد.
۱۱. جنایات کمونیزم در طول تاریخ.
۱۲. انقلاب در انقلاب.
۱۳. آیا روسیه او شوروی اتحاد یوشی دی.
۱۴. ارزش خون در کمونیزم و اسلام.
۱۵. لوی ژوند او برتره نړی.
۱۶. چگونه چپ ها راست می شوند.
۱۷. قانون جزاء در اسلام.
۱۸. تصویر دیگری از جنایات و توطئه های...
۱۹. سیری در عقاید اسلامی.
۲۰. جهاد دین ننګ بیوک مراحلی.
۲۱. یادی از شهدای گلگون کفن......
۲۲. درسنگرگاه های خونین انقلاب......











## بسم الله الرحمن الرحیم

## سخن ماه

# بمناسبت نخستین سالگرد نشراتی مجلۀ میثاق خون

درست یکسال از عمـــر نشراتی مجلۀ میثاق‌خـون سپری میگردد و در طول این مدت همکاران این مجلۀ و زین ها صمیمیت و متانت و استواری ، کوله‌بـــار عظیم رسالت فرهنگی و فکری را بر دوش کشیده و با عزم واسخ و خلل‌ناپذیر ، مسیر پرخم و پیچ این مبارزه ( مبارزۀ فکـــری و فرهنگی ) را از میان انبوه مشکلات و ناگواری ها ، در نوردیدند و در نتیجۀ تلاشهای پیگیر ولا ینقطع ، موانع و مشکلات را یکی بعـــد دیگر از فراراه ین مسیر بدور رالدند تا پاسخی در خور انتظار هدفمندان و راه‌پویان محیط علم و دانش و رهروان طریق جهاد فکری اسلامی ارائه بدارند .

از موجودیت موانع و مشکلات و دشواریها یاد آور شدیم . شکی نیست که در مدت یکسال گذشته با موانع ومشکلات عدیدۀ زاده از ضوابط و روابط غیر اصولی که ناشی از دیدگاه‌های شخصی وفردی آزمندانۀ عدۀ انگشت‌شماری بود ، برخوردهای داشتیم و بیجا نخواهد بود که بگوئیم اکثرافرصت‌های زیادی را در مقابله با تلاشهای جریانات فکری مخالف صرف نمودیم .

ثمره و نتیجۀ این رنجها و قبول زحمت ها آن بود که توانستیم ، مجلۀ میثاق خون را بیش از پیش زیباتر ،پرمحتوی‌تر، توفنده و انقلابی،خدمت خوانندگان محترم پیشکش نمائیم .

شماره هائی از این مجله را در اینجا و آنجا سانسور کردند و فقط برای حفظ آنچه خود میخواستند این عمل را انجام دادند و از توزیع شماره های ۳ و ( ٦—۷ ) این مجله در بعضی مناطق جلو گیری بعمل آوردند . هر چند معتقدیم برادران هدفمند و انقلابی ما که به سر نوشت مردم و انقلاب اسلامی میهن خویش با دید یك فرد مبارز و انقلابی می نگرند و از دور نمای رستاخیز مجاهدین کشور شان برداشت ها ، تحلیل ها و توجیهات منصفانه تری دارند این سد سانسور را درهم کوبیدند و با پخش و توزیع شماره های متذکره ،گام های مثمر و انقلابی برداشتند و علاقمندان و شائقین مجلۀ میثاق خون را در انتظار نگذاشتند .

عده ای هم قسمت هائی از اشعار فارسی مربوط به صفحۀ "نوا های شور انگیز انقلاب" را تعبیر و تفسیر های شاعرانه "!!" نموده برچسب های

ناموزون و خلاف واقع زدند وبه زعم خود خواستند که اگر بتوانند از این فرصت کذائی هم استفاده کنند ویك سد ریگی در برابر توفان بنیان کن ورعد آسا که از نامش (نواهای شور انگیز انقلاب) پیداست بر پا نمایند.

ما چون بی آلایشانه وبی ریا فقط با صداقت و صمیمیتی که در کار خود داریم وبا امید واری و هدفمندی در این جهت (مبارزهٔ فکری و فرهنگی) گام نهاده ایم ویگانه متکای ما در ادامهٔ این راه، یاری و نصرت خدای بزرگ است، معتقدیم که در پناه وی شر وسوسه کنندگان خناس و حسد حسد ورزان، زمزمهٔ این نواهای شور انگیز را خاموش نساخته و نخواهد توانست.

درقبال این همه اصطکاکات وموانع وحساسیت‌های منفی تلاش پیگیر وشباروزی ما پیروزمندانه به ثمر رسید وگامهای مؤثر وسازنده درجهت شناسائی و معرفی چهرهٔ واقعی انقلاب اسلامی کشورمان و درجهت افشاء دسایس وجنایت های دشمنان اسلام وخصوصا ستادبزرگ جنایات کمونیزم آدمخوار، برداشتیم.

کارکنان ادارهٔ میثاق خون درنیل به‌این پیروزمندی ها، رهین همگامی‌ها وهمکاری های بی‌شائبه وصادقانه وپیگیر ومداوم آن عده ازبراداران متعهد وهدفمند که شمشیر قلم بدست توانای فکرو اندیشهٔ خودسپرده ودرسنگر مستحکم میثاق‌خون علیه همه‌غار تگران، جباران وایادی مزدورشان به پیکار ومقابله برخاسته‌اند می‌باشد.

ولیز تشویق وترغیب وستایش وتقدیر کریمانهٔ خوانندگان محترم که از طریق ارسال نامه های صمیمانه و بعضا ارسال مضامین مفید، مشوق ما بوده اند، در ثبات وتلاش پیگیرانه تربرادران‌همکار مجلهٔ میثاق خون، ممد ومؤثربوده است.

ادارهٔ این مجله در حالیکه مراتب سپاس خویش را به پیشگاه برادران هدفمند و انقلابی و آزاده و دردمند که بپا سخگوئی به ندای این صفات نیکوی شان در صدد همکاری و همگامی با ادارهٔ مجله شدند ودر چرخش سریع و مفید این اداره سهم بسزا و کم نظیری گرفته اند، عرض میدارد ودر حالیکه از همه برادران ذیعلاقه که به نحوی از انحاء ودر حدود توان خویش در جهت بهتر شدن این مجله، کمك و همکاری نموده اند سپاسگذاری نموده این مطلب را در خور تذکر میداند که سنگر: خونین مجلهٔ زیبای "میثاق خون" را که با همکاری های مستقیم ویا بالواسطهٔ قلمی و فکری وارسال نظریات سازنده و انتقادات سالم، همیشه فعال وپایا و توفنده و مواج نگه دارند واز این طریق با استحکام این سنگرجوشان، پاسداری خون هزاران شهید بخون خفتهٔ کشور شان بپاخیزند واز طریق نوشتن مقالات و مضامین، فریاد مظلومین و محرومین زمین را رساتر و سوزناکتر منعکس سازند.

با عرض مکرر مراتب سپاس و احترام به پیشگاه اهل قلم ودانش، انتظار خویش‌را مبنی بر ارسال مضامین و مطالب انقلابی در رشته های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، عقیدی، اخلاقی‌و... تأکید نموده از پیشگاه ذات اقدس خداوندی توفیق در اجرای صادقانهٔ امور را خواهانم.

ومن‌الله التوفیق

عماد الدین "وثیق"

مدیر مسئول مجلهٔ میثاق خون

اجازه ندهید بار دیگر دشمنان درمیان شما تفرقه وچند پارچگی ایجاد کنند

پروفیسور برهان الدین ربانی

عبدالقیّوم نجم ملکزاد

# میلاد میثاق خون

در او جنای همهمه انگیز انقلاب
آنجا که سیل خون - بود موکب ظفر
خونی که او وسیلهٔ تحکیم عهد هاست:
— با آفریدگار،
ای نامهٔ سرشک و غم، حماسه و نبرد!
آنروز همزمان تولد شد تو ما
گفتیم که: سرنامه سرخ تو همچنان -
''میثاق خون'' شود . . . !
و آنروز . . .
در پیشگاه دیدهٔ مردان رزمجو
با موج آرزو،
بازایش غرور چنان جاوه‌گر شدی
— هنگامه شد زبرق فضا روشنت بپا
غوغا فگند در همه آفاق شور تو
"کافر" تپید در صدد پایش "گزیر"!
آن چاره! جز بکار بردن "نیرنگ‌ها" نبود
و نگیزه غیر پایش آن "اهرمن غلام"
یک چند درین شهر، این عشرت سرا، نبود

* * *

ای عرصه ساز موج فغان و سرشک و خون!
هان ای زبان خواستهٔ ملت اسیر!
غمنامهٔ نوشته بخون جگر توئی،
آئینهٔ تمام نمای قیام ورزم
گویای راز سنگر توحید و حق توئی
تعلیم بخش درس ستیزندگی و جنگ،
آموزگار غیرت و مردانگی توئی
واتش فشان بقلب غلامان شرق و غرب
آری! همی توئی

* * *

ای عهده دار عرض پیام برادران!
آری! پیام، پیام بخون درسرشته شان.
تحریر وضع حال عزیزان رسالتت
تشریح پیشگامیٔ یاران بسوی فتح:
- با نصرت خدای به سنگر - وظیفه‌ات.
ای آنکه خار چشم حسودان شدی کنون!
امروز کز فضا بیز از خون نمی چکد
جز بوی مرگ بهر شمیدن بکس نماند،
از هرکه بیشتر بود ایندم رسالتت
آری! دمی که بهر ابر قدرتان دون
این میهن است جای تماشا، زسیل خون
زیرا که پیر و کودک و برنا، زدست روس
در بحر پر تلاطم خون دست و پا زنند
جشنی بپاست بهر ستم پیشگان کنون.
امروز روز عید شرارت شعار هاست
از کثرت تپیدن یاران، که آنها:
— در زیر موج آتش بم‌های بلشویک
با صد فغان و ناله و آه، جان همي دهند.
امروز همین میهن در خون نشسته مان
این زادگاه پاک دلیران جان بکف
میدان هرزه تازی فرعونیان شده
میدان فتنه کاری طاغوتیان شده . . .
امابه سازمان ملل، رایج فساد
نشنیدن نوا و فغان، عرض حال خلق:

- کز توپ و بمب روسیه هر روز جان دهند
تا حال مضحک است ، بلی! امر مضحک است!...

* * *

ای چاچراغ روشن دروازهٔ جهاد !
ای راهبر بسوی افق‌های تابناک !
آن حرفها که در قفس گرم سینه‌ات
زاماج تیر خصم چو خونین غنوده‌اند
ترسیم کرتوانش خون و فغان ماست . . .
هر سطر تو حدیث غم و رنج و حسرت است .
هر نقطهٔ تو قطرهٔ خون شهادت است .
عنوان‌های متن تو پیچیده از نواست
هر جمله ایکه در دل سوزان تو تپد
آنست آن زداغ دل ما دران نشان

* * *

ای مژده ده زمرگ خدا ناشناسها !
ای ترجمان رمز ستیزندگی و جهد !
از صفحه‌های زندگی و روز گار تلخ
تفسیر ساز آیهٔ اندوه و ذلتی !
در لا بلای متن زمین و زمان مان
تحریر ساز کیفیت مرگ ملتی
از تو بتوی جامعهٔ غم نبردمان
افسانه گوی رنج و بلاها و محنتی !
هر نکتهٔ درون دلت آیهٔ غم است
آئینه دار حسرت و اندوه وماتم است . . .

* * *

ای آیهٔ امید !
امروز ای طلایهٔ رزم آشنای نصر !
زاشکستن طلسم اسارت دهی نوید
نام تو افتخار ستیزندگان بود
کالگوی جنبشی ،
ای حرفهات تیر شکافنده قلب خصم

نصرت نوید نام تو هست مصدر فیوض
وی مشت کوب برسر دژ خیم‌های عصر !
رسوا نمای جمله ز حق منکر لعین !
هر جمله ایکه خامه بیازد برای تو
چون تیغ کارگر شده در قلب خصم دین .

* * *

ای بانگ‌هات بانگ صلا وحدت بزرگ !
ای جرقه بخش دیدهٔ کم نور انقلاب!
رزمندگان حریت امید تو ستند
مردانه تاز صحنهٔ پر شور انقلاب ،

* * *

ای مژده بر بگوش عزیزان دز بدر
بر گو بدوستان ،
فریاد طفلکان پدر مرده یا اسیر
افغان جالگداز زپا اوفتادگان
امواج آه سینه گداز ستم کشان
این ناله‌ها که آب کنند قلب صخره را
روزی رسد که کاخ کرملین نگون کند
من از ورای این همه فریاد و ناله‌ها
کلبانگ روحبخش "رهائی" شنیده‌ام .
هر قطره خون پاک شهیدان راه حق
میگیرد انتقام ، ز روس و غلام او

* * *

ای آیت قیام !
ای راهبر بکشور غیرت ظهور رزم !
شد تازه عرض هستی جنبش ادای تو
با قطره‌های موج سرشک ارج می نهم
میلاد تحفه خون تحرک صلای تو .
میلاد غم طلیعهٔ عصیان گرای تو:
دوباره ساز توفش خشم و غرور ماست
هم تازه ساز آتش کین تو ز سینه‌هاست . . .

# جنبش های اسلامی در پیچ وخم تاریخ

## نامهٔ دیگری از حسن الهضیبی به جمال عبدالناصر

### استقرار امنیت زادهٔ عدالت، اصلاحات اساسی و ترحم است

در ماه رمضان سال ۱۳۷۳ حسن الهضیبی مرشد عمومی اخوان المسلمین نامه ئی به جمال عبدالناصر نخست وزیر وقت فرستاد و نتایج زندانی شدن اعضاء اخوان و منحل شدن سازمان شان را که در ماه نومبر سال ۱۹۵٤ به عمل آمده بود، شرح مینماید حکومت وقت این سازمان را منحل اعلان نمود و سپس بعد از موافقه میان کدر رهبری اخوان و دولت، دوباره به فعالیت خویش آغاز نمودند و طرفین اتفاق کردند که باب نوی را در روابط خویش کشوده و گذشته را فراموش میکنند، رهبر اخوان در این نامهٔ خویش حقایق و قضایای عمده ئی را بیان میکند به این شرح :

سپاس خدای (ج) عالمیان را و درود بر اشرف رسولان و را هروان راه او !

جناب نخست وزیر !

السلام علیکم و رحمته الله و برکاته و بعد :

یقیناً فراموش نکرده اید که در اثر انحلال سازمان اخوان المسلمین شرایط و اوضاع خطیری جامعه را تهدید می کرد، آنروز که اخوان المسلمین را دعوت کردید تا گذشته را فراموش کنند و باب نوی از همکاری و تعاون میان اخوان و شورای انقلاب شما بمیان آید، و این را به مصلحت ملت مصر تشخیص دادید ـ و قول دادید که فیصلهٔ شما در مورد انحلال سازمان اخوان المسلمین بعد ازین منسوخ بوده، همه زندانیان اخوان آزاد شوند، و آثاریکه از رهگذر انحلال سازمان بمیان آمده بود، کالعدم قرار داده شود. این همه قضایائی اند که قابل بحث نیستند، باوجود اینکه قضایای مربوط به سازمان ماتا هنوز مطابق فیصله ایکه صورت گرفته، هنوز لاینحل مانده است، لازم میدانم با در نظر داشت مصالح کشور آنچه را که مفید و ضروری تشخیص می دهم متذکر شده شمارا ملتفت بسازم که

امنیت و استقرار و مصالح اجتماعی و اقتصادی و اطمنان مردم بدون اجراء آن منظور نیست. این نصیحت و خیر خواهی است و طبق هدایت پیامبر بزرگ اسلام و جیبهٔ خویش را در توصیهٔ زما ـ مداران انجام می دهم.

همه میدانیم کشور وار د مرحلهٔ خطرناکی شده است ، همهٔ ما خواهان آزادی کشور خودهستیم ، آرزو مندیم انگلیس ها را از خاک خود برانیم. کشور را خطابه های آتشین و اعلامیه ها آزاد نمیکند. آزادی میهن خواهان مبارزهٔ خستگی ناپذیر و طاقت فرساست ، ما تنها آرزو مند دفاع از هجوم اسرائیل نیستیم ، ما خواهان بیرون راندن یهود از فلستین می باشیم ، اگر آتش بس هم باشد بازهم ما با اسرائیل در حالت جنگ قرار داریم.

پس اولین فریضهٔ ما اینست که آمادگی کامل داشته باشیم واردوی خویش را برای انجام این مسئولیت بزرگ و رسالت عظیم آماده سازیم.

کشور به استقرار و امنیت نیاز دارد و این کار به حرف زدن و شدت عمل اختیار نمودن متصور نیست. امنیت زمانی بمیان می آید که در مردم عموماً این احساس بمیان آید که آنها حامیان انقلاب و مسئول اصلاح جامعه اند. انقلاب باید پاسداری شود و این ، زمانی متصور است که دلهای مردم از آن حمایت کنند. استخدام زور ما را به هدف نمی رساند.

استقرار امنیت از راه عدالت، اصلاحات اساسی ، ترحم و مهربانی بمیان می آمد ، هر یک ازین امور بدیگری نیاز دارند ، استقرار کشور خواهان وسایل ذیل است :

**۱- احیاء زندگی پارلمانی :**

حکومت شورائی و رژیم پارلمانی اساسی ترین پایه های حکومت های مستقر در عصر حاضر است اگر روش پارلمانی سابقه عیوب و نواقص داشته باید پارلمان جدید و سیستم پارلمانی خود را اصلاح نمائیم و آنرا بکمال نزدیک سازیم. ملت از راه الغاء رژیم پارلمانی در مرحلهٔ انتقالی رشد پیدا نمیکند و از راه تجربه می تواند به نواقص خویش آشنا گردد و آگاهی انقلابی پیدا نماید.

پس باید بدون تأخیر انتخابات شروع شود و پارلمان تشکیل گردد.

**۲- اجراآت استشنائی و احکام عرفی لغو گردد :**

اجراآت استشنائی اگر ظاهراً آرامش و استقرار را بمیان آورد ، در واقع عامل استقرار و امنیت نمی باشد ، زیرا اینکار عامل ایجاد خشم و تراکم عصیان گریست و آتش زیر خاکستر را تقویت می کند، و درآینده کشور از خطر آن سالم باقیمانده نمی تواند.

**۳ - تضمین آزادیها :**

آرزو مندیم که قیود علیه آزادی ها را بردارید مخصوصاً مطبوعات باید آزاد باشد زیرا در این کار امنیت ، استقرار و خیر کشور متصور است ، از شما می شنوم که انتقاد می کنید ، مردم علیه فاروق در آنجا که باید عصیان می کردند و نی می گفتند ، چنین نکردند و امروز خود شماهم اجازه نمیدهید آنچه را که مردم نمی پسندید بروی شما بکشند و علیه دستورات شما که مقبول نباشد چیزی بگویند.

این روش ، ملت را در جهت پیروزی حق و سر کوبی باطل کمک نمیکند. باید مردم آزاد باشند تا در چوکات قانون ، حق را اظهار کنند ، اگر از قانون تجاوز کردند ، مستحق عتابند. در آزادی مطبوعات نفع عظیمی عاید شما خواهد شد.

ضرورت ندارد اظهار نمایم که آزادی زندانیان و آنهائیکه به احکام عسکری و اجراآت استشنائی محاکمه و زندانی شده اند ، باعث استحکام و یکپارچگی ملت گردیده و حق و عدالت خواهان آنست.

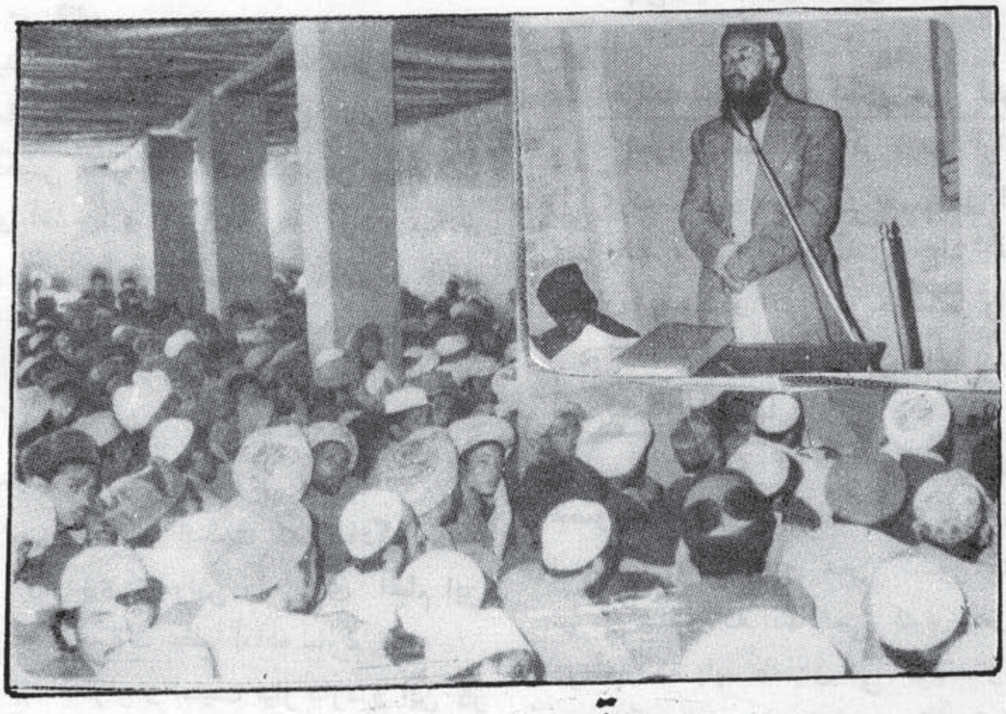
گرچه اصلاحات ، دامنهٔ وسیعی دارد ولی به نظر ما مهمترین قدم اصلاحی اصلاح نفس است ، چه هر نقشهٔ اصلاحی بدون آن نقش بر آب می گردد. از خدا می خواهم در قول و عمل به ما صدق و راستی عطاء نماید و بهراه راست ما را هدایت کند.

(و السلام علیکم ورحمته الله و برکاته)

(ادامه دارد)

پیوسته بگذشته :

# متن بیانیهٔ پروفیسور برهان الدین ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان که در روز یازدهم ماه محرم بیاد بود شهادت حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه ایراد گردیده بود.



## "قسمت دوم"

بسم الله الرحمن الرحیم

پس برادران مجاهد! خوشا بـر حال شما که شب‌ها بیدار خواب هستید. خوشا بحال شما که بالب تشنه مانند امام حسین در میدان کربلا با شکم گرسنه کند بابدنهای نیمه عریان با پای های بـرهنه درمیان سنگر های پـرخون رزمیده اید، میرزمید برای نجات اسلام برای احیای عظمت از یاد رفتهٔ اسلام شب‌ها پاسداری میکنید رنجها و تکالیف را در راه خدا با روح آرام استقبال میکنید خوشا بـر حال شما پاسداران راه حق خوشا بحال شما سپاهیان رزمنده و مؤمن که همچون پا رسایان خدا پرست بیاد اسلام عزیز خون تان میریزد و چون سپاهیان دلیرو غیرتمند در سنگر اسلام. پـاسداری میکنید. شما آن پاسداران وآن پارسایانی هستید که آتش دوزخ را قدرت آن نیست که چشم را بسوز-اند پس خوشا بحال شما. شماییکه در راه خدا همه چیز را از دست دادیـد نه تنها پـاسداری کردید نه تنها پارسائی پیشه کردید. بـالکه شماییکه جـان و مال تان هر چیزیکه داشتید در راه خدا از دست دادید. "هل أدالکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله ورسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم وانفسکم ذالکم خیرالکم ان کنتم تعلمون" خداوند میفرماید آیا شما را رهنمائی کنم بر سوداگری‌ای که شما را ازعذاب دردناک نجات میدهد

یا ایها‌الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوالله لعلکم تفلحون.

خداوند میفرماید راه نصر پیروزی شما چیست ای مسلمانان؟ ای مؤمنان در برابر دشمن با ثبات و استقامت مبارزه کنید واز خدا بترسید تا شود که شما رستگار شوید. پس امروز برادران گرانقدر! در برابر دشمنیکه رویا روی علیه شما میجنگد، در برابرنفس‌ـ اماره و سرکشی که میخواهد شما را از راه حق منحرف گرداند، متوجه بـاشید بخاطر بیاورید که اگر خدا نخواسته نفس اماره باالسوء لفس سرکش، ما رابه سرکشی وانحراف کشاند همه جهاد ما هباءاً منثورا میشود.

برادران مجاهـد! قومندانهای محترم، افراد

هر قوماندانی! شما راستیکه امروز در تاریخ افغانستان تحول بزرگی را به جهان به ارمغان آوردید چشمها و گوشها متوجه است. یگانه مرکز انتظار، یگانه مرکز امید یگانه پیشتیبان مبارزات مسلمانان همین مجاهدین مسلمان در سر زمین بخون خفتهٔ افغانستان است. پس شما برادران که محل امیدها و مرادها وتوقعات مسلمانان هستید، نشود که در جهاد اکبر در جهاد بانفس خود مغلوب شوید. زیرا اگر شما در جهاد علیه خود مغلوب شوید در جهاد علیه دشمن حتماً مغلوب میشوید. خدای ناکرده که تا این لحظات که بلطف و عنایت خداوند در برابر دشمن وحشی و خونخوار قهرمانانه رزمیدید بر نفس خود تسلط داشتید پس باید بکوشید تا مفاسدی را که در صحنهٔ جنگ وجود دارد مفاسد به اشکال مختلف است انحرافات به اشکال مختلف است از جمله در سنگرهـای جنگی شما، کشمکش هـای خونین و اسفناکی میان مجاهدین میان گروه‌های مبارز مسلمان بمیان میآید ایـن کشمکش‌ها، ایـن اختلافات واین نفاقها باعث میشود دشمن درمیان ما راه پیدا کند. در تاریخ هیچوقتی مسلمانها از بیرون سرکوب نشدند تمام شکست مسلمانها درد رون خود مسلمانها است. قلعه های مسلمانها از درون ویران شده است دشمنان بیرونی کمتر توانسته اند با هجوم بیرونی بر مسلمانها غالب شوند مگر آنچه مسلمانها را مغلوب ساخته است واگر خلافت های اسلامی از بین رفت، اگر دارالخلافهٔ عثمانی از بین رفت از اختلاف میان مسلمانها بود

برادران قهرمان مادر ماوراءالنهر علیه دشمن جنگیدند وهفت سال مسلسل روسها را بـه بینی رسانیدند. با آنکه ارتباطات بیرونی شان قطع بود از هر طرف در محاصره بودند اما با این هم روسها را سخت سرکوب کردند. این افسانه است که بعضی ها میگویند برادران ما در بخارا نمیجنگیدند و میگفتند چای نخورده جنگ نمیشود این یک اتهام دروغین است. دلیرانه جنگیدند هفت سال مسلسل تا سال ۱۹۶۵ مبارزین دلیر مسلمان در جنگهای خونینی علیه دشمن، علیه کمونیسم میجنگیدند. اما چه باعث شد که مسلمانها در آنجا شکست خوردند؟ آنها از داخل شکست خوردند. روسها دیدند که نمیشود این مسلمانها را سرکوب کرد، درمیان شان اشخاص دستوری فرستاد. اینها توسط فتنهٔ مردان دستوری از یک طرف واز طـرف دیگر عـدم حاکمیت بر نفس بود که درمیان مسلمانها کشمکش پیدا شد. سرقوماندانی ها کشمکش، سر اینکه این منطقه از فلانی است یـا از فـلانی. کشمکش سر بعضی مسائل جزئی کشمکش داشتند. قشری فکـر میکردند حتی به اندازه ای که بعضاً قاری ها کشته میشد به علت اینکه بعضی علمای غیر محقق میگفتند که اینها هم جدیدی شدند چرا؟ علت جدیدی شدـ نشان اینست که دستار شـان از پانزده متر پانزده متر کمتر است دستار بزرگ ندارند بـه این علت اینها جدیدی شدند و چه قاری های قرآنکریم شهید ساخته شدند بعلت نادانی، بعلت عدم قدرت بـر نفس بعلت اینکه درمیان مسلمانان مجاهد، درمیان باسمه چی ها و مجاهدین دست های فاسدی جای گرفت اینها از درون سرکوب شدند. امروز ما وشما هم در عین همین امتحان تاریخ قرار داریم. دشمن از بیرون مغلوب شده است در داخل کسانی را میفرستد، اینها کوشش میکنندکه بهترین قوماندانهای ما را بکشند وراستی بهترین قوماندانهای مـا شهید شدند. کمال خان در هرات کسیکه از شنیدن نامش دشمن بلرزه میافتاد توسط دسیسهٔ دشمنان شهید شد عدهٔ زیادی از قوماندانهای دلیر ما درنقاط مختلفی توسط دشمن بصورت مرموز شهید شدند اما تا هنوز بسیاری هم اطلاع ندارند. متوجه باشید که درمیان صفوفتان دشمنان داخل نشونـد زیرا شاید کشتن چند نفر قوماندان یک عالم اختلال درمیان صفوفتان بمیان بیاورد یک ضرب‌المثل است کـه یکسر میتوانـد صد سر را نگاه کند. و صد سرنمیتواند یکسر را رعایت کند چه بسا که یکنفر قومندان شما شهید میشود صف بکلی مختل. میگردد واینجا است‌که‌سخت کوشش کنید کـه قـوماندانان مخلص شما پشتیبانی شوند، حمایت شوند از آنها حراست و پاسبانی صورت گیرد امروز دشمن پول بیشماری تقسیم میکند دشمن اشخاص دستوری را روان میکند تا درمیان شما اختلاف پیدا کند و قوماندان های شما و بهترین مجاهدین شما را شهید بسازند حوادث اسفناکی را از اینجا و آنجا میشود

خیلی‌ها معتقد بود تا دشمن درمیان شما راه پیدا نکند بر نفسهای خود غالب شوید، سر قوماندانی جنگ نکنید سریک منطقه و دیگر منطقه جنگ نکنید جاییکه میبینند به نفع اسلام جهاد وبه نفع اسلام مبارزه به پیش میرود هرگروهی از هربرادری که باشد با آنها کمک کنید تا مجموع کمک به اسلام و کمک به جهاد اسلامی کرده باشید زیرا هدف ما زمین گیری نیست هدف ما تسلط بر منطقه نیست، هدف ما آزاد ساختن منطقه و آزاد ساختن مسلمانها از زنجیر کفر والحاد است که توسط هر برادری ، توسط هر قوماندانی توسط هر گروه و هر پارتی از پارتهای برادر که راستی بخاطری اسلام میرزمیده باشند هر جاییکه عمل مثبت صورت میگرد باید ازان پشتیبانی کرد باید در صف او واقع شد واز آنها دفاع کرد. پس شما را به وحدت ویک پارچگی میان خود تان و میان برادران همرزم تان از صفوف دیگر دعوت میکنیم. ازین کشمکش‌ها بگذرید! زیرا این کشمکش ها باعث ضعف طاقت شما و باعث پراگندگی شما میگردد کشمکش سر قومندانی ها نکنید قومندانهای شما و همان برادران رزمنده شما که براه خدا رزمیده اند وآنها توانسته اند کارهای خوبی در منطقه کنند از آنها حمایت کنید کوشش کنید اسلام را حاکم بر نفس و بسر جهاد خود بسازید. جهاد ما یک‌جهاد اسلامی است. میشنویم که در بعضی منطقه ها گروپ های مجاهد از یک منطقه چند بار عشر جمع میکنند. در حالیکه عشر چند بار جمع نمیشود یک گروپ عشر میگرد، دیگر گروپ عشر میگرد. یک گروپ زکات میگیرد این کارکارنا درست است این کارها را نکنید زیرا اولاً در آن مالها برکتی نمیباشد. اومال مال حرام است جهاد شما از بین میرود پس شما اصلاً که برای‌حفظ‌آبروی مسلمانها قیام‌کردید دربعضی‌جابعضی مجاهدین بعضی زنها را بزور به بعضی مجاهدین دیگر میدهند این کار درست نیست این کار نارواست پس شما خود را به اخلاق اسلامی بر تمام معنی عیار سازید ما تاوقتیکه به اسلام پابند باشیم ما

تا وقتیکه در صف خدا قرار داشته باشیم از هیچ لشکری از هیچ قدرتی نمیترسیم نه روس ونه کمپ اردوگاه وارسا ونه اردوگاه غرب هیچیک نمیتواند در برابر ما غالب شود مگر وقتیکه مادر برابر خود مغلوب شویم اگر ما در برابر نفس خود مغلوب شویم آنوقت دشمن‌بر ما غالب‌میشود خداوندمیفرماید "ان‌الله لایغیر ما بقوم حتی یغیر واما بانفسهم" خداوندم به هیچ نفسی هیچ تغییر نمیآرد تا خود ان بخود یکنوع تغییر را نیاورد. اگر ما بخواهیم حکومت اسلامی را قایم کنیم اگر آرزو مندیم دشمن را سرکوب نمائیم واز کشور خود برانیم شرط اساسی چیست؟ شرط اساسی تغییر در نفس ما، عیار ساختن جهاد مابر مبانی اصول اسلامی و وحدت ویکپارچگی درمیان ماست چنانچه خداوند میفرماید "ان الله یحب‌الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص" خداوند دوست می‌دارد آن مبارز دلیری را که‌در راه خدا در یک صف واحد می رزمد مانند یک بنای مستحکم و یک دیوار فولادین می رزمند. در برابر دیوار فولادین هیچ مشتی ونمیتواند نفوذ کند. و هیچ قدرتی نمیتوانـد اورا در هم بکوبد اینجاست‌شما باید در یک صف متحدو فشرده مبارزهٔ خود را به پیش ببرید بکوشید دسیسه های دشمن را خنثی کنید. زیرا دشمن بر اشکال مخالف دست به فساد می زند. دشمن به نواع مختلف در صفوف ما فتنه گری می کند باهوشیاری کامل با تقوی کامل باغلبه بر نفس در برابر دشمن باید برزمیم. مایقین کامل داریم این همه دسیسه ها دسیسه هائی است از برون ریخته می شود دسیسه های ظاهر شاهی همه فتنه گری هاییکه از شرق میآید یا ازغرب از هر طرف‌که‌فتنه گری بمیان بیاید تا زمانیکه ما مطابق اصول اسلامی مبارزهٔ خود را به پیش میبریم اینها همه هیاهوی بیهوده است که جائی را نمیگیرد مگر نباید هم غافل بود نباید از مفاسدی که دشمن طرح میکند مطمئن باشید باید باهوشیاری کامل بازیرکی کامل مبارزهٔ خود را به پیش ببریم.

(ادامه دارد)

# امتحانهائی در مسیر انقلاب اسلامی

**۲- واستی :** یکی از صفات عمده و مهم دیگری که یک داعی و مبارز مسلمان به آن متصف بوده باشد هما ناصدق و راستی است صدق عبارتست از وجود و حصول یک چیزی به صورت کمال و تمام ویا تکمیل چیزی و جمع شدن همهٔ اجزاء آن. صدق صفت قصد و قول و عمل واقع می شود.

**(الف) صدق در قصد :**

وقتیکه می گوئیم فلانی در قصد و تصمیم خود صادق است مفهوم آن اینست که عزم او کامل و قوی است و مبارز صادق در قصد و نیت کسیست که با تصمیم وارادهٔ شکست نا پذیر ، برای انجام مسئولیت خود آمادهٔ هر نوع قربانی و فدا کاریست ، او شجاعانه آماده جهاد است مخلصانه مردم را به طرف قبول احکام خداوند (ج) دعوت می کند ، موانع و مشکلات را از راه می بردارد ، تنبلی و غفلت نمی کند ، غافلان و باز نشستگان را که عزم و تصمیم جهاد و مبارزه در سر ندارند خوش ندارد.

**(ب) صدق در قول :**

صدق در قول اینست که جز به حق و ثواب زبان نمی گشاید ، باطل و ناروا را بر زبان نمی آورد ، در اظهار حق از کسی نمی هراسد ، حق را هر گز نمی پوشاند و لو اینکه به ضرر او تمام گردد ، اظهار حق در اسلام مقام ارجمندی دارد. چنانچه پیشوای بشریت حضرت محمد (ص) می فرماید : بهترین جهاد گفتن سخن حق در برابر بادشاه جبار و ظالم است".

**(ج) صدق در عمل :**

صدق در عمل اینست که مسلمان مبارز همه اعمال خود را مطابق به احکام شریعت و هدایات رسول اکرم (ص) عیار نماید ، زیرا او که می خواهد این احکام را به دیگران رساند و ازین هدایات ، دیگران پیروی نمایند ، خودش سزاوار تر است تا از آنها پیروی کند. زیرا زبان عمل از زبان سخن تیز تر و پر اثر است.

پس صدق و راستی برای هر مسلمان و مخصوصاً برای داعی و مبارز ضروری و حتمی است ، زیرا اساس و مبنای ایمان ، صدق و راستی و زیر بنای نفاق دروغ است ، و دروغ گو مبارز و داعی شده نمی تواند زیرا دروغ انسان را بطرف ناروائی و فجور می کشاند و بدنبال داعی فاجر ، کس از دل اقتداء نمی کند.

**(۳) صبر و شکیبائی :**

مبارز و داعی مسلمان شکیبا و صابر می باشد ، صبر از فرائض و وجائب عمدهٔ هر مسلمان است . صبر نصف ایمان خوانده شده ، وقرآن درهشتاد (۸۰) جا از صبر نام برده و مسلمان را به اتصاف به این صفت عالی امر می کند ، خداوند صابران را دوست می دارد و به آنها پاداش عظیم می بخشد ، و صبر و یقین عامل عمده در قیادت و رهبری دینی خوانده شده است "و جعلنا هم آئمة یهدون بأمرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یتقون" و گردانیدیم آنها را راهبران که به امرما مردم را هدایت و رهبری می کنند ٧

این قیادت را وقتی به آنها بخشیدیم که صبر نمودند و به آیات قدرت ما یقین و باور داشتند.

حقا آنها که در برابر حوادث صبر و شکیبائی از خود نشان می دهند سزاوار قیادت و زعامت هستند ، زیرا با تصمیم خلل نا پذیر در هر حال ثبات و استواری نموده ، به هیچکس حق نمی دهند که بر حریم مقدسات و ارزشها تجاوز کند ، و حقوق بندگان خدا را با بی پروائی تلف و ضایع نماید.

صبر در لغت بمعنی حبس کردن و مانع شدن است ، از دیدگاه شریعت و فرهنگ اسلامی به (۳) معنی و اصطلاح آمده است.

(۱) صبر بر طاعت خداوند(ج).
(۲) صبر از معصیت.
(۳) صبر در بلاء و مصیبت.

((۱) صبر بر طاعت :- عبارت از این است که مسلمان صابر همیشه از احکام خدا اطاعت و پیروی نموده ، و با سر سپردگی و اخلاص او امر خداوند (ج) را انجام بدهد و درهمه احوال پابند او- امر خداوندی بوده ترس و طمع عوامل و انگیزه های دیگری او را از طاعت خدا منحرف نگرداند.

(۲) صبر از معصیت :- همانا ترک معاصی و فرار از سیاست است ، مسلمان صابر بصورت دایم خود را از آلودگی به معصیت نگاه می کند ، از ناروائیها می گریزد ، و از ارتکاب فساد و معصیت پرهیز می کند ، و آنچه که مسلمان را درین راه کمگ و یاری می کند یاد آوری خوف و ترس از محاسبهٔ خداوندیست ، عالیترین مظهر خوف از خدا حیاء از ذات با عظمت و جلال او و محبت به ذات اقدس و بی نیاز او تعالی جل جلاله است ، صبر از معصیت باعث تقویت ایمان می گردد ، چه ارتکاب معصیت ایمان را ضعیف و ناتوان می گرداند.

(۳) صبر در بلا و مصیبت :- عبارت ازین است که چون انسان در مصیبتی افتد در وقوع مصیبت خشمگین نشده و آنرا باثبات و استواری تحمل کند و به مردم شکایت نکرده ، داد و واویلاء بهر طرف سر ندهد ، اینکه می گوئیم انسان از مصیبت شکوه نکند ها نا شکره به نزد مردم است اما فریاد و زاری به پیشگاه خداوند توانا و دادگر منافی صبر و استقامت نیست چه می بینم انبیاء اولوالعزمی چون حضرت یعقوب و ایوب علیهما السلام مشکل خود را به پیشگاه خداوند عرض می نمایند حضرت یعقوب آ نگاه که در فراق دو فرزند گرامی خود یوسف و بنیامین اشک می ریخت تاثرات قلبی خود را که با فرو ریختن قطرات متوالی اشک های سوزان که برگونه ها و محاسن سپیدش فرو می بارید چنین بیان می کند که ''انما اشکو بثی و حزنی الیک''.



خدایا ! من غم سخت و درد و اندوه خود را فقط به پیشگاه با عظمت و جلال تو عرض و بیان می کنم ، و حضرت ایوب در آنحال که درمیان آلام جانکاه می سوزد دست نیاز بسوی رب الجلیل دراز کرده دعا می کند که ''رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین''.

پروردگارا ! هر آئینه بمن درد و محنت رسیده و تو مهربان ترین مهربانان هستی.

پس مسلمان در حال هجوم حوادث و طوفان مشکلات صبر و پایداری را از دست نمیدهد و در پیش مردم

نوحه و فریاد سر نمی دهد البته صبر بر هر مسلمان ضروریست اما بر داعیان راه حق و مبارز انیکه با خدای خود عهد بسته اند که دین او را بمردم رسانند و از حریمش دفاع نمایند و کنگره های نظامهای جاهلی را ویران کنند ، و پرچم پر شکوه اسلام را بر خرابه های آن به اهتزاز آورده و مدنیت شکوفان اسلامی برین خرابه های ذلت بار بنیان گذاری کنند آنها در طاعت خدا صابر و استوار و در ترک معصیت الٰهی ثابت قدم و پایدار و درمیان امواج بلا ، و طوفان و حوادث چون صخرهٔ پولاد شکیبا و پا برجا اند ، در فرمانبری حق تعالی و اطاعت ذات بی نیازش ملول نمیشود و زرق و برق گناه پای شان را نمی لغزاند و درکشاکش ناهمواریها خمی برابر و نمی آورند ، آنها در پناه رعایت خدا و به امید رضای پربهایش هر آفتی را با روح آرام استقبال می کنند و هر مصیبتی را بجان می خرند.

**(۳) مهربانی و ترحم :-** داعی الی الله و مسلمان مبارز انسانیت مشفق و مهربان ، دلش آگنده از مهر و محبت و دماغش مملو از خیرخواهی و حسن نیت است و این حقیقت آنقدر ها واضح و روشن است که نیازی به دلیل و برهان ندارد ، کسیکه مردم را به اسلام دعوت می کند هدف او چیست او آرزو دارد انسان ها در دنیا از زنجیر فساد نظامهای جاهلی نجات بیابند و در آخرت از عذاب دوزخ در امان باشند و به رضای خداوند که برترین معراج انسان است برسند آری مسلمان مبارز به بنی نوع خود دوستی و مهربانی دارد زیرا چیزیراکه بخود پسندیده بدیگران نیز می پسندد و عالی ترین چیزیکه یک مسلمان مبارز بخود پسندیده همانا ایمان و هدایت است ، پس او خواسته که دیگران نیز ازین گوهر گرانمایه بی نصیب نمانند اینها از پدر مهربان ترند چه پدر میخواهد که فرزندش از هلاکت و نابودی بزرگتر ازین سراغ میشود که انسانی از امر خدای خود عصیان و سرکشی نماید ؟ پس داعیان راه حق و مبارزان مسلمان که مردم را ازین سرکشی و عصیان باز میدارند ، مهربان ترین انسان ها اند ، مسلمان مبارز در هیچ حالی دست از دعوت برنمیدارد.

او در برابر اعراض و عدم پذیرش مردم احساس خستگی و ملالت نمیکند ، زیرا میداند که این کار آنها به علت جهل و نادانیست ، پس بصورت پیگیر آنها را دعوت می کند و راه نجات شانرا جستجو می نماید. پیامبران عظام علیهم السلام که ناجیان حقیقی بشریت بوده اند باهمین احساس پاک و پر از مهر و عطوفت با مردم جاهل و سخت دل پیش آمد می کردند ، نوح علیه السلام در آنحال که قوم او حرفش را نشنیده او راسنگ باران می کردند می گفت : "لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فقال یا قوم اعبدالله مالکم من اله غیره انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم" سورهٔ اعراف آیهٔ ۵۹

هر آئینه فرستادیم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من خدارا بپرستید ، نیست شما را پروردگاری بغیر ازو ، هر آئینه من بیم دارم که دچار عذاب روز عظیم و هولناک گردید.

قرآن کریم صفات پیغمبر بزرگ را با بیان معجز خود چنین شرح می کند : "لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم" هر آئینه به شما پیامبری از میان خود شما آمد که سخت می گذرد بروی رنج و عناد شما ، به هدایت شما سخت حریص آرزو مند است و به مسلمانان مشفق و مهربان است. در قلب بزرگ و پر مهر پیغمبر خیرخواهی و لطف فراوانی نسبت به امتش وجود داشت ، همانست که می بینیم در آن لحظات اندوهبار که جاهلان قریش سخت تکلیف و زجرش میدهند باکمال لطف می فرماید "اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون" خدایا! قوم مرا هدایت کن چه آنها نمیدانند.

او می فرمود "انما مثلی و مثل امتی کمثل رجل استو قد ناراً فجعلت الدواب و الفراش یقعن فیه فانا اخذ بمحجزکم و انتم تقتحمون فیه" صحیح مسلم ص ۹۱۱.

صفت من در برابرامتم به مردی می ماند که آتش را روشن کرده پس بهائم و پروانه ها خود را در آن می اندازند و من از کمر بند شما محکم گرفته ام در حالیکه شما ناخود آگاه می خواهید خود را در

آن فرو اندازید.

اینست راه و رسم ناجیان حقیقی بشریت که دلسوزی و مهربانی مانع تباهی و هلاکت انسان ها شده خود رنج می برند تا دیگران بیاسایند، روحیهٔ ترحم و مهربانی، تحمل عکس العمل های جاهلانه جاهلان را بر مبارزین و داعیان آسان می سازد زیرا آنها از مقام رفیع ترحم کور دماغان جاهل را مانند کودکان بازی گوش فکر می کنند که این عکس العمل های آنان زادهٔ طبیعت طفلی آنهاست هر گاه جاهلی را براه سالم دعوت کند و ببیند که بازشتی عکس العمل نشان می دهد ملول نمی شوند زیرا اگر بینی کودکی از نادانی و بے خبری می خواهد خود را در آتش اندازد و حتماً جلوش را می گیری ولو اینکه هنگام مانع شدن دست ترا به دندان گزد و یا فحش ونا سزا گوید. اینست حالت یک داعی که معروف نشر دعوت است و همین است خصلت مبارزیکه سرگرم پخش تؤری خود می باشد. او باعکس العملهای رنج آوری روبرو گردد، اما این همه را باحوصلهٔ فراخ استقبال کرده و شدت و غلظت از خود نشان نمیدهند، زیرا غلظت در مرحلهٔ پخش دعوت مانع پیشرفت آن شده "قرآن کریم روش پیامبر گرامی صلی الله علیه و سلم را که از نرمش کار می گرفتند ستوده می فرماید "فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظاً غلیظ القلب لا نفضوا من حولک،،.

پس به سبب لطف و رحمت خداوند بآنها نرمی کردی و اگر تو شدید و سخت دل می بودی هر آئینه از اطراف تو پراگنده می شدند، این آیهٔ کریمه میرساند که بدخوئی سبب پراگنده شدن مردم از اطراف داعی می گردد پس بر مبارزان مسلمان است که باکمال لطف و مهربانی رفتار نموده و بدین وسیله در راه پخش تعالیم و الای اسلامی گامهای مؤثری بردارد.

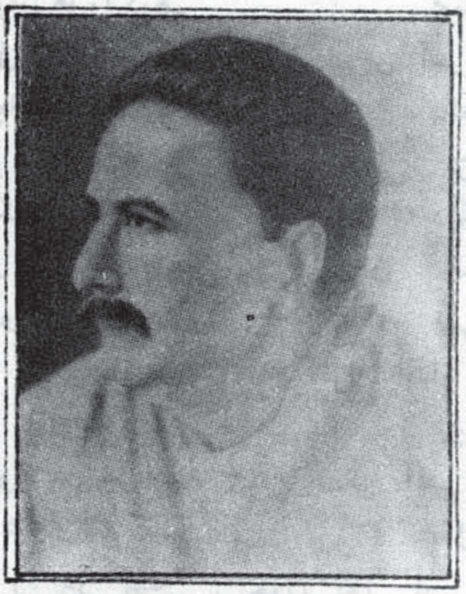
(ادامه دارد)




مجاهدین جان برکف جمعیت اسلامی افغانستان خورد و بزرگ - پیر و جوان - باچهره های مصمم و عزم استوار حاضرند تا پای وجان از دین، عقیده و ایمان شان دفاع نمایند....

دکتور حقشناس

# اقبال و افغانستان



## مقدّمه :

همچنانکه لاهور و غزنه را در دل قرنها و زمانها پیوندها بوده است فرزند گرانمایهٔ لاهور (علامه اقبال) نیز برسنت پیشینیان در انگیزه های اخوت اسلامی در روابط معنوی، این پیوندها را استوارتر کرده است و ابعاد تازه ای بران بخشیده است، ارادت او به مولینا و سنائی و نگرانی اش از دست برد استعمار بر حریم اسلام و امّتِ مسلم، ریشه های علائق و روابطش را با افغانستان و مردمش استحکام بخشیده است که بررسی و ارزیابی آن ایجاب کتاب و رساله ای می کند، معهذا بمنظور بزرگداشت این فیلسوف گرانمایه و انقلابی اسلام و تجلیل یادبود آن اینک درین مختصر تعلقات خاطر اقبال و یادایامی را به اجمال و ایجاز بازگو می کنیم که روح اقبال در آن متجلی و مظهری از اندیشه های تاریخی و دورنگری او نسبت به افغانستان است، امید است مطالعهٔ آن احساس پیوندهای اسلامی و تاریخی و همزیستی را بیش از پیش در دلهای برادران پاکستانی و افغانی ما برانگیزد و نتایج و انتباه مثبتی در پی داشته باشد.

نغمه سرای حدیقهٔ توحید و متفکر و فیلسوف بزرگ مشرق زمین، علامه اقبال لاهوری که جشن گرامی داشت آن هر سال در کشور های مسلمان تجدید و تجلیل میشود، از جمله کسانیست که روزگار کمتر دیده است و مادر ایام کمتر پروریده است. او در مجهز ترین دانشگاههای فکری و فلسفی اروپا درس حکمت و فلسفه را فرا گرفت و از کنهه و کیف اندیشه های رسطوئی و افلاطونی آگاهی

یافت. به هر اندازه ای که درژرفای محتوی و افکار فلاسفهٔ غرب اندرسی شد ، گرهٔ مشکلات ذهنی و فکری اش فزونی می یافت ورهٔ مقصودش ناپیدا مینمود. شهباز فکرتش قله هاو اقیانوس ها را درهم مینورد ولی از کوی دوست نشانی نمی یافت. بناچار به وطن بازگشت و آن جام جهان بینی را که سالها در طلبش بود و از بیگانگانش باز می جست ، درخود و معارف و فرهنگ خود یافت.

سیری در مدارس فکری شرق و مطالعهٔ اندیشه هاو اند وخته های حکما و عرفا و فلاسفهٔ اسلام تردد خاطرش را به آرامش کشانید و نور امیدی سرا پایش رافرا گرفت و مسیرش را ادامه داد. ووادی ها و صخره ها را درهم نوردید. هر قدر پیش میرفت نور و روشنائی بیشترمی شد و نقش قدم های کاروان ها را ههای تعدادی را در پهنهٔ بیکران تصورات ، جلو حشمش مجسم می کرد که تشخیص و تمیز و انتخاب یکی از آن ها برایش دشوار و متعسر مینمود. فریاد های نهانی و ناله های شبا نگاهی اش ، پرده های یأس را از هم درید و قافله سالار معرفت و خود آگاهی ، حضرت مولینا جلال الدین بلخی - رمز و راز سلوک را درگوشش فرا خواند و شمعی فراراهش افروخت که در پرتو آن اقبال ، ره و رسم بندگی و زندگی را آموخت وبه جای رسید که اینک از زبان خودش مطالعه میفرمائید :

شب دل من مایل فریاد بود
خامشی از یاری ام آباد بود
شکوه آشوب غم دوران بدم
از تهی پیمانگی نالان بدم(*)
انیقدر نظاره ام بیتاب شد
بال و پر بشکست و آخر خواب شد
روی خود بنمود مرد حق پرست
کو بحرف پهلوی قرآن نوشت
گفت ای دیوانهٔ ارباب عشق
جرعهٔ گیر از شراب ناب عشق
بر جگر هنگامهٔ محشر بزن
شیشه برسردیده برنشتر بزن
تابکی چون غنچه میباشی خموش
نکهت خود را چوگل ارزان فروش
درگره هنگامه داری چون سپند
محمل خود بر سر آتش به بند
چون جرس آخر زهر جزوی بدن
نالهٔ خاموش را بیرون فگن
آتش استی بزم عالم برفروز
دیگران راهم زسوز خود بسوز
از نیستان همچونی پیغام ده
قیس را از قوم حی پیغام ده
ناله را انداز نو ایجاد کن
بزم را از های و هوی آباد کن
زین سخن آتش به پیراهن شدم
مثل نی هنگامه آبستن شدم
چون نوا از تار خود برخاستم
جنتی از بهر گوش آرا ستم
برگرفتم پرده از راز خودی
وا نمودم سر اعجاز خودی

بلی! مولینا به گونه ای که اقبال بدان اشاره می کند در خرمن هستی و اندیشه اش آتش زد و از گم گستگی و سر گستگی اش وارهانید و سر حقیقت را برایش باز گفت و برحریم اسرارش رهنائی کرد. اقبال پس از این برخورد روحانی ، دیگر شیفتهٔ مولینای بلخ گردید و همه دشواری هاو مشکلات فکری و فلسفی خود را در دانشگاه اندیشهٔ اول شده یافت و شوری درنهادش شعله ورگردید که آوریش کران تا که ان را فرا گرفت و نور وگرمی اش برروان ها ذوق و مستی بخشید و برپیکر افسون شدگان استعمار روح تازه دمید.

بد انگونه که فکر عالی و فلسفهٔ انقلابی مولینا، انقلابی در مغز و کلهٔ اقبال ایجاد کرد ، این فرزند پر شور شایسته و اندیشمند اسلام نیز ، مشرق زمین وهم میهنان خویش را درس آزادی و انقلاب آموخت و در نتیجه ملیون ها انسانی را که زنجیر استعمار پاو دوش شان را خسته و افسرده کرده بود و یارای جرکت و جنبش را ندا شتند ، از قید و بند ذلت و اسارات وارهانید و قبای خود کامگی و آزادی پوشانید.

(*) اشاره است به : مثنوی معنوی مولوی هست قرآن به لفظ پهلوی

اقبال نخستین وسوسه های انقلاب و اثرات و الهاماتی را که از روح و معرفت و افکار مولینا کسب می کند و او را به ارشاد و رهنمائی مردم به قیام و آزادی خواهی برمی انگیزد ، همه جا در آسارش بخوبی منعکس کرد است که این است نمونه آن :

پس چه باید کرد ای اقوام شرق
باز روشن میشود ایام شرق
در ضمیرش انقلاب آمدپدید
شب گذشت و آفتاب آمد پدید
پیر رومی مرشد روشن ضمیر
کاروان عشق ومستی را امیر
منزلش بر تر زما و آفتاب
خیمه را از کهکشان سازد طناب
نور قرآن درمیان سینه اش
جام جم شرمنده از آئینه اش
ازنی آن نینو از پاک زاد
باز شوری در نهاد من فتاد
گفت جانها محرم اسرار شد
خاور از خواب گران بیدار شد

بد ینمنوال اقبال با استفاده از نظریات و اندیشه های مولینا و نیز طرز دید و تفکر سید جمال الدین افغانی برای نجات کشورش و بیداری مشرق زمین و راز خودی تلاش های ارزنده ای انجام داد که آزادی هند و پاکستان و جنبش کشور های افریقائی ثمرهٔ آن است و نقش وی درزمینه برای همیش بر تارک تاریخ مشرق زمین خواهد درخشید. و پیام محبت و انسان دوستی اش قرنها در فضائی هستی طنین انداز خواهدبود.

بد انگونه که گفته آمد این برهمن زادهٔ لاهوری با مرشد بلخی و حکیم غزنوی پیوندها دارد و دانش وبینش آنان نفوذ و اثر خاصی در روح و آثاروی و ارد کرده است. بعدی که میتوان گفت اقبال بعد از آشنائی و معرفت به آثار و افکار مولانا ، دیگر به همهٔ آن اندوخته ها و فلسفه های که از غرب فرا گرفته بود پشت پامیزند و آنهمه گهر های فضیلت و آدمیت را که در اقیانوس خلقت جستجو می کرد ، از بحر بیکران و پر تلاطم افکار مولانا می یابد.

اقبال این شیفتهٔ اسلام و فرهنگ انسان سازش باری رخت سفر برمی بندد وبا کاروان شعر و حلهٔ محبت راهی کابل میشود. او درین سفر بمدد هوش توانا و قوهٔ درک و شناخت ، بامر دم و اجتماع ما آشنائی بیشتر پیدا می کند و چون روان شناس ماهری خصوصیت آنان را در می یابد و درد ها و راز های مارا تشخیص و از آن چنین و صف می کند :

ملتی آوارهٔ کوه و دمن
دررگ او خون شیران موج زن
زیرک روئین تن و روشن جبین
چشم او چون جره بازان تیزبین
قسمت خود از جهان نایافته
کوکب تقدیر او ناتافته

چنانکه پیداست اقبال باهمه ستایشی که از زیرکی و شیر مولیتی مردم افغانستان میکند ، از بد بختی ها و بیچارگی ها و پسماندگی های این ملت نیز رنج می برد و تلخکامی وبی نصیبی مردم مارا با عباراتی بسیار لطیف و تو جیهاتی آمیخته باتسلی بیان می کند و چنان مینماید که هنوز طالع این قوم در خواب است و آنچه از هستی قسمت شان می باشد ، بدان دست نیافته اند. این تاثر و یاس اقبال وقتی فزونی می یابد که درک می کند افراد کشور ما هریک به نوبهٔ خویش کوس "لمن الملک" میزنند و در گرداب خودی و خود خواهی دست و پا می افشانند و آتش کین توزی و نفاق ، نظام فکری و اداری آنان را درهم ریخته است و آنگاه به آشفته روزی و بد حالی ایشان اشک حسرت می ریزد و میگوید که :

سرزمینی کبک او شاهین مزاج
آهوی او گیرد از شیران خراج
در فضایش جره بازان تیز چنگ
لرزه برتن از نهیب شان پلنگ
لیکن ازبی مرکزی آشفته روز
بی نظام و نا تمام و نیم سوز

بیش از نیم قرن از گفتار علامهٔ لاهوری می گذرد و در این مدت چهرهٔ جهان ، بار بار دگر گونی ها یافت. دیگران دل ذره راشگافتند و باب کهکشان ها را برروی خود گشودند و برکرهٔ ماه راه یافتند و صد ها گرهٔ ناکشودهٔ زندگی را از هم گشودند و بیک حیات آسوده و آرام دست یافتند. ولی دردا وحسرتا که در طول این همه ایام حتی رنج خود خواهی و بی اتفاقی مادر مان نیافت و نظام زندگی وخصلت قبیلوی ما عوض نگردید. بر خود و بر تاریخ خود جفا کردیم و بنام اسلام احکام اسلامی را نادیده انگا شتیم و سر انجام دیدیم آنچه را که نبایستی می دیدیم. بی اعتنائی به او امر الهی و سرکشی از فرمان او تعالی و غفلت در انجام امور دینی و انسانی بلا و مصیبتی در پی داشت که اینک دمار از روزگار ما بر آورده است ، و در پهنای بیکران گیتی جاه و اعتباری نداریم. درد - ناکتر اینکه باگذشت زمان و کسب دانش و تجربه بیاری نفاق‌و جاه طلبی های ماهر روز مزمن ترمیشود و در حالی که در لبهٔ پرتگاه نابودی قرار گرفته ایم بازهم این شیوهٔ کشنده را دنبال می کنیم و غافل از آنیم که تاریخ و مردم با ما محاسبه خواهند کرد و در دا دیرگاه زمان حجت و بر هانی نخواهیم داشت.

آری ! اقبال در آئینهٔ ضمیر تابناک خویش حال و آیندهٔ مارا خوانده بودو از آنچه او بیم داشت و اظهار تاثر می کرد ، امان نیاَ فتیم و درد و بیچارگی مافزونی یافت. به هر حال اقبال باهمه احساس نار احتی از عدم اتحاد عملی و فکری مردم و نظام اجتماعی درهم پاشیدهٔ آنان ، افغانستان و مردمش را می ستاید و از هر جا که دیدن کرده است ، از آن به نیکی ها یاد می کند که مثالش را در زیر مطالعه می کنید :

**اقبال در کابل :**

شهر کابل خطه ای جنت نظیر
آب حیوان از رگ تاکش بگیر
چشم صائب از سوادش سرمه چین
روشن و پاینده باد آن سرزمین
در ظلام شب سمن زارش نگر
بربساط سبزه می غلطد سحر
آن دیار خوش سواد آن پاک بوم
یاد او خوشتر زیاد شام و روم
آب او براق و خاکش تابناک
زنده از موج نبسیمش مرده تاک
ناید اندر حرف و صوت اسرار او
آفتابانی خفته در کهسار او
ساکنانش سیر چشم و خوش گهر
مثل تیغ از جوهر خود بی خبر

اقبال نیر چون صائب اصفهانی شیفتهٔ زیبائی ها و طبعیت با صفای کابل است و کابلیان اصیل وبا فرهنگ را گرامی میدارد و آنان را در خوش گهری و ارجمندی به تیغ جوهر دار تشبیه می کند و ایکاش زنده می بود تا می دید که آنهمه سبزه و گل و آنهمه نزهت و صفائی در زیر چرخهای پر خون تانک ها و زره دار های وحشیان آدم کش روسی و قدم های کشیف و ناپاک قشون سرخ از میان رفته است و در باغ و راغش جز زاغ و زغن و جز رنگ و بوی خون اثری نیست.

**اقبال در غزنه وبر تربت سنائی :**

پس از دیدن کابل اقبال مشتاقانه به‌غزنه میرود و پیش از هر چیزی به آستان بوسی سنائی می شتاید.

آه غزنی آن حریم علم و فن
مرغزار شیر مردان کهن
دولت محمود را زیبا عروس
از حنابندان او دانای طوس
خفته در خاکش حکیم غزنوی
از نوای او دل مردان قوی
آن حکیم غیب آن صاحب مقام
ترک‌جوش رومی از ذکرش تمام
در فضای مرقد او سوختم
تا متاع ناله ای اند و ختم

شوق و شور و حالی که اقبال شوریدهٔ لاهور از ژنده پوش بیدار دل غزنه در خود احساس مینماید ، خود بحث جداگانه است که در این مختصر مجال آن میسرنیست.

**اقبال بر ویرانه ها و خرابه های غزنه :**

اقبال پس از حضور برمزار سنائی متوجه او ـ ضاع و احوال شهر غزنه میشود و نگا ههای تندو ژرف نگرش در جستجوی کاخها و کوشک های به گردش می پردازد که تاریخ در ذهنش بر جا گذاشته بود و فکر می کرد که لحظه ای بعد وارد باغ فیروزه میشود و مشام جان را معطر می کند. ذوق دیدار مدارس و کتابخانه ها و تماشای سپاه فاتح وپیل سوار ذهن و فکرش را بخود مشغول میداشت. اما همینکه در ماحولش نظر اند اخت و چشم بر افق غزنه د وخت ، آنهمه پندار ها و تصاویر از پردهٔ گمان و خیالش بدر افتاد و هرچه نگاه کرد و باز جست جز ویرانه چیزی نیافت. بی اختیار به گیر یه در آمد و فریاد کشید و گفت که :

خیزد از دل ناله هابی اختیار
آه آن شهری که اینجا بود پار
آن دیار و کاخ کو ویرانه ایست
آن شکوه و فال وفر افسانه ایست

در جریان این تاثر و الدوه و گریه و اشک ریزی ، اقبال به خداوند مناجات می کند و از او تعالی میخواهد که بار دیگر محمود را زنده گرداند تا غزنه شوکت پارینه اش را باز یابد ، و حیثیت از دست رفته مشرق زمین اغاده گردد.

شعله ای از خاک او باز آفرین
آن طلب آن جستجو باز آفرین
باز جذبی اندرون او را بده
آن جنون ذوفنون او رابده
شرف راکن از و جودش استوار
صبح فردا از گریبانش برار
بحر احمد را به چوب او شکاف
از شکوهش لرزه ای انگن بقاف

اقبال در اثر احساس پاک و آرزوی نیکی که برای اعتلا و معموری افغانستان داشت ، فکر می کرد دیگر زمانه را علاء الدین و چنگیزی نیست و غزنه میتوالد به همت و مساعی محمودی، آنهمه جلال و شکوه از دست رفته اش را باز یابد و بازهم مایهٔ افتخار مشرق زمین گردد. لیکن گذشت روزگار نشان داد که مادر ایام از این چنگیز ها و ابوجهل ها بسیار زا ده است و روی زمین بارها بدست ایشان و بخون آدم تر شده است. چنانچه چنگیز عصرما (بریژنیف) برج و باروی غزنه را درهم ریخت و کوی و ایوانش را به آتش کشید و دشت "نوبهار" را از خون فرزندان محمود رنگین ساخت:

قیل و قال مدارس به خاموشی گرائید و زمزمه و مستی کو دکان دبستانی را از میان برد. قتل عام و کشتار های دسته جمعی و بی رسمی هاو بی مروتی های که سفا کان وحشی روس به آن دست یازیدند، صفحه‌جنایات چنگیزو چنگیزیانی‌را ازهم شست و لکه ننگین دیگری برد امان تاریخ استعمار و کاخ نشینان کرملن افزود.

**اقبال در قندهار**

حکیم و عارف دل آگاه لاهور از غزنه احرام سفر می بندد و راهی قندهار میشود تا از زیارت خرقه مبارک ، آب و رنگی به قبای خویش بازدهد و نمی فیضی بر جبینش نقش بندد. همنیکه و اردشهر میشود ، همه مظاهر وپدیده ها توجه اش را جلب می کند وبی اختیار لب به ستایش می گشاید و میگوید که :

قندهار آن کشور مینو سواد
اهل دل را خاک او خاک مراد
رنگ ها بوها هواها آب ها
آب هاتا بنده چون سیماب ها
لاله ها در خلوت کهسارها
نا رها یخ بسته اندر نا رها
کوی آن‌شهر است ماراکوی دوست
ساربان بر بند محمل سوی دوست

دریغا که اقبال زنده نیست تا می دید که دیگر در قندهار جز اشک و خون از انار ولاله اثری نیست و آن کوی و برزنی که وی بران عشق می ورزیدند و شیفته اش بود ، بدست بیداد گران خون آشام پیمان ورشو چهره در خاک کشیده است. وجز سوگ و ماتم ذوق و حالی دیده نمیشود.

**اقبال برتربت احمد شاه**

اقبال پس از زیارت خرقه مبارک برتربت احمد شاه ابدالی میرود و از وی چنین وصف می کند :

تربت آن خسرو روشن ضمیر
از ضمیرش ملتی صورت پذیر
مثل فاتح آن امیر صف شکن
سکه ای زدهم باقلیم سخن
ملتی را داد ذوق جستجو
قدسیان تسبیح خوان برخاک او
از دل و دستی گهرریزی که داشت
سلطنت ها برد وبی پرواگذاشت

این فیلسوف ارجمند هریک از سلاطین و فرمان روایان افغانستان را بگونه ای وصف می کند که پنداری عمر ها در صحبت و دربار آنها بوده و ما فی‌الضمیر وما هیت هریک رادرک وشناسائی کرده است چنانچه احمد شاه را به سلطان مهر فاتح "ترکی" تشبیه می کند و تحرک او را در کشور سازی وبی اعتنائی اش را به ثروت و مکنت دلیا می ستاید.

## اقبال و "ظاهر شاه"

حکیم فرزانه اسلام و مشرق زمین در فروغ ضمیر و خرد تابناکش دریافته بود که در عهد ظاهر شاه بی دینی و ستیزه‌گری در برابر حق پرستان رونق می یابد و فتنه هائی ببار می آورد که حریم اسلام جلوه گاه کفر و الحاد میشود و سر انجام زوال و نابودی او و ملت افغانستان فراهم می گردد. درزمینه این نگرانی و آینده نگری وبر حذر داشتن او از لا قیدی وبی اعتنائی شعری برایش میفرستد که چند بیتی از آن در اینجا نقل میشود :

برگ و ساز ماکتاب و حکمت است
این دو قوت اعتبار ملت است
آن فتوحات جهان ذوق و شوق
این فتوحات جهانی تحت و فوق
هر دو انعام خدای لایزال
مؤمنان را آن جمال است این جلال
لیکن از تهذیب لا دینی گریز
ز انکه او با اهل حق دار دستیز
فتنه ها این فتنه پرداز آورد
لات و عزی در حرم باز آورد
از فسونش دیده دل نا بصیر
روح ازبی آبی اوتشنه مسیر

متاء سفانه چنانکه دیدیم پیشگوئی های اقبال و نصایح سود مند او در مغز ظاهر شاه کارگر نیفاد و از آنچه اقبال او را بر حذر داشته بود ، به آن گرائید و علم و حکمت را که هر دو مایه ارتقا و ادامه حیات ملت ها ست نادیده انگاشت. بی اعتنائی اش در ترویج فساد و فحشی و حمایت او از بی دینان و ملحدان فتنه ها ایجاد کرد و خود و ملت افغانستان را در چنگ این فتنه ها از پادر آورد وهمان لات و عزی "داود وتره کی" که اقبال از آنها نام برده بود ، برحریم وطن و حصار دین راه یافتند و بی حرمتی ها کردند. و افسون کمونیزم دلها را از فروغ هدایت باز داشت و در فرجام ملت را به این بدبختی وسیه روزی کشید.

**نتیجه :**

**اقبال در جبین هستی ملت افغانستان نقش آینده اش را به روشنی خوانده بود و قلب پر فروغش از آنچه این کشور در قبال داشت بخوبی میدانست.** او پی برده بود که سرزمین محمود و احمد شاه روزی بدست فتنه ایام زیر ور و خواهد شد و بنا بر این سعی کرده است تا آخرین دید و شناخت خودرا از اوضاع افغانستان و اهمیت جغرافیائی آن بیان کند و بر مسئولان امر درمنطقه هشدار دهد تا آنچه او میگوید درک کنند و از بی میلی و بی تفاوتی در این باره بر حذر باشند. ورنه مرگ و نیستی شان حتمی خواهد بود. این حکیم و ارسته و روشندل در تحلیل نهائی خویش میگوید که :

آسیایک پیکر آب و گل است
ملت افغان دران پیکر دل است
از حیات او حیات آسیاست
از ممات او ممات آسیاست

چنانکه ملاحظه میشود ، اقبال بادرایت و آگاهی از نقشه های استعمار و اهمیت ستر اتیژی افغانستان این کشور راهسته و مرکز آسیا میخواند و آنرا بر قلبی در پیکر آسیا تشبیه می کند که طلسم حیات و ممات منطقه وابسته به اوست.

لیکن بدبختی آسیا در این است که سر نوشت ملت های آن اغلب در اختیار دست اندر

بقیه درصفحه (۶۵)

# د دعوت کوونکو په وړاندې

# د انحراف ستر عوامل

„شیر محمد برخه"

حجاج بن یوسف :

په ۷۵ ه کال کښې حجاج بن یوسف د عراق چارې په لاس کښې ونیولې . دې منطق دده په زمانه کښې ډېرې تیارې ورځې او ترخې شپې لیدلې دي . ده د زور او طاغوتي قدرت تر نو په خیر - تر ټوله زیار یوست چه خلک ځان ته تابع کړي . او د خپل قدرت مانې که څه هم د خلکو پر ککریو او د بې گناه انسانانو پر غوښو بناءوې په پښو ودروې . . .

حجاج د اسلام او مسلمانانو د پاره لویه بلا او د کړاونو څخه ډ که آزموینه وه اسلام یې په خپلو ناوړه و اعمالو سره بدنام کړ ، او ولیدې کېله چه ده د دین په نامه نی حکومت کاوه دین ته لوی ضرر و رساوه . د خلکو خولې یې وروګنډلې او پر خپلو مخالفینو یې د ظلم توره را وکښله .

سعید بن جبیر :

د لوی څښتن تعالی د عمومي قوانینو او ارادې له مخې په هره زمانه کښې د طغیانګرو او سرکشو انسانانو د مقابلې د پاره د خدای له لوري داسې بندګان نړۍ ته راځي چه د ظلم څخه نه ویرېږي ، او څښتن تعالی یې په خپل لاس روزي ، او لوی زړه او بې ساري شجاعت و رښي . . .

سعید بن جبیر هم یو له هغو کسانو څخه ؤ چه د نفس د غوښتنو څخه آزاد ؤ . . . د یناورته بې ارزښته ښکاریده ، او ځان یې د خدای په لار کښې هر ډول قربانی ته چمتو کړی ؤ . . .

کله چه حجاج تصمیم ونیوچه دی و نیسي او وي وژني او بالآخره د خپلو مظالمو د پاره لاره آواره کړي . . . نو یې لښکرې ورپسې ور ولیږلې او خپل جاسوسان یې و رپسې خپاره کړل ، ترڅوچه دی یې راو وست او د حجاج مخ ته یې را حاضر کړ . پدې وخت کښې د ده او حجاج ترمنځ دا رنګه سوال او ځواب پیل شو :

حجاج : ستا نوم څه دی ؟

سعید : زما نوم سعید بن جبیر دی .

حجاج : (د تحقیر او استهزاء په توګه): نه ، بلکه ته شقي بن کسیر (بدبخت د مات شوي زوی یې) .

سعید : زما مورچه ما ته یې زما نوم راښو ولې ستا څخه ښه پوهیده چه زما نوم څه دی !

حجاج : ته هم بدبخت یې او موردې هم بدبخته وه.

سعید : په غیبو یوازې خدای (ج) پوهېږي !

حجاج : د دې ځوابونو په مقابل کښې به سوځونکې

اور درپه برخه کړم .

سعید : که د اکارستاپه لاس کیږي وای نوهرو مړوبه می ته په خدایی منلی وای !

حجاج : د محمد ﷺ په باب څه وایې !

سعید : د زړه سوی خاوند ، او دحق لارښوونکی و ﷺ .

حجاج : ته ولی نه خاندی ؟

سعید : دختی څخه جوړشوی مخلوق به څرنګه خاندی؟ پداسی حال کیږي چه ختټه د اور خوراک دی !

حجاج : نوموږ ولی خاندو ؟

سعید : زړونه موندی سم .

پدی وخت کیږي حجاج د ده د تابع کواوو د پاره بله لاره و سنجوله . . . او امر یې وکړچه : سره او سپین زر ، ملغلری او یاقوت دی د ده په مخ کیږي کیښیښودل شی ! خودا دول حیلی او غولونی هغو زړونوته هیڅ لاره نشی موند لای کوم چه د خدای په مینه مست او د دنیا او شتمنیو څخه بی پروادی .

نو سعید په ځواب کیږي وویل : که ته فکر کړی چه دغه مالو نه به تا د قیامت دورځي د ویری څخه وژغوری، نو اشتباه کوی او غولیدلی یې! ځکه د هغی ورځي په یوه و یره میندی د خپل شیدی ردونکی ما شوم څخه په تیښته کوی اوهر حامله خپل حمل زیانوی. نویدی پوه شه چه پدغو دینوی مالونو کیږي څه ګټه نشته !.!

پدی وخت کیږي د سعید د خوشحالو لوپحاطر امرو چه موسیقی دی وژغوله شی . کله چه په شپیلی کیږي پو شول اور باب و شرنګیده ، سعید په ژړاشو حجاج ورته وویل : ولی ژاړی ؟ داخو یوه لوبه او ساعت تیری دی .

سعید : بلکه دا غم او خواشینی ده ، ځکه شپیلی ماته د قیامت د پیل کیدو شپیلی را په یاد کړه . او رباب هغه ونه ده چه په ناروا لاره کیږي غوڅه شویده او تارونه یې د هغو پسونو کلمی دی چه د قیامت په ورځ تا سره یوځای ژوندی کیږی .

حجاج : خوار او هلاك شی . . .

سعید : هغه څوك هلاك دی چه د جنت څخه لری شوی او اورته ننوتلی دی ؟

حجاج : و وایه کوم دول مرګ غواړی ؟

سعید : زه نه ، بلکه ته یې باید دځان د پاره غوره کړی . قسم په خدای چه په هر دول ماو وژنی په همغه شان به لوی څښتن تعالی تا د قیامت په ورځ وژنی او زما غج به در څخه اخلی . . .

حجاج : نو آیا غواړی چه ودی بښم ؟

سعید : که بښنه وی خود خدای د لوری ده ، اما تا ته زما په وژلوکیږي د خدای (ج) په وړاندې ځواب نلری او نه براءت موندلی شې .

حجاج : ځوان یې کړی او ویې وژنی .

سعید کله چه د دروازی څخه ایستل کیده ویې خندل . . . یوتن حجاج ته وویل چه سعید خاندی ، نویې را و غوښت او ورته و یې ویل چه : ولی دی و خندل ؟

سعید : زه د خدای په وړاندی ستا دغه جرأت ، او ستا په مقابل کیږي د خدای حلم ته تعجب کوم ! !

حجاج : و ایم ویې وژنی . . . دا متمرد انسان و وژنی ! ! !

سعید : انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والأرض حنیفاً وما أنا من المشرکین ." (الانعام ٧٩)

ما خپل مخ د هغه ذات په لورو ګر زاوچه آسمانو نهاو مځکـه یی پیدا کړیدی ، د حق پلوی یم او د مشرکا نو څخه نه زیم .

حجاج : مخ یی د قبلی څخه وګرزوی .

سعید : "فا اینما تولو فثم وجه الله" البقرة ١١٥

"هر لور ته چه مخ واړوی همغه نوری کښی خدای شته .

حجاج : پرمخ یی و غورځوی !

سعید : "منها خلقناکم و فیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة أخرى" طه ـ ٥٥ .

د مځـکی څخه مورا پیدا کړی . او بیامو هلته و رستنوم ، او بیر ته مویو ځل بیا ورڅخه را اباسم.

حجاج : سرېی و رپری کړی . . . د ده زښت ډیر آیتونه ز ده دی . . .

سعید : أشهد أن لا إله الله وحده لا شريك لـه ، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله . . .

شاهدی وایم چه بی له خدایه بل معبود نشته . خدای یودی شریک نلری . او محمدیی بنده او پیغمبر دی .

حجاجه ! پدی پوه شه چه د قیامت په ورځ هرو مرو سره مخامخ کیږو . زما څخه هم د رواخله ! او داسی دعاء یی وکړه :

"ای خـدایه زما څخه و روستـه د حجـاج لاس پرچامه بر کوه ."

دا دعایی وکړه او د ظالم حجاج د جلاد انوله خوا شهید شو ـ رحمة الله رحمة "واسقة" ـ

حجاج د دی پیښی څخه وروسته یوازی "١٥" شپی ژوندیۇا وپه پای کښی د روحی ناروغی له مخی مړشو . . .

**د پرون او نن ورځنی کراوله :**

پهمدی توګه د تاریخ په اوږ دو کښی د حق او باطل تر منځ د مبارزو او شخړو جریان دوام مومی . . . ز مانی او اشخاص ، تکلاری او تاکتیکونه تغیر مومی اما ماهیت او د مبارزی حقیقت




درتصویر فوق وسایط حمـل ونقل قوای متجاوز یکت ورشو را مشاهده وملاحظه میفرمائید که توسط رزمندگان وسپاهیان دلیر اسـلام منهدم گـردیده اسـت .

يودی . . . هماغه دی چه بخواږ . . .

د ايمان قوت او لوړ والی . او په هر عصر کښې د حق دريدل دا تول د اسلامی عقيدی برکت دی. داد قربانی ذکر ته حاضر حق پالونکی د محمدی مدرسی روزل شوی شاگردان دی . . . دی ابدی ډيری او د خدای (ج) غوره ذين پخپل اوږده تاريخ کښې عملاً ثابته کړيده چه د ميړانی او غيرت څرنګه قهرمانان يی روزلی دی ! ! ؟

شهيد امام حسن البناء رحمة الله :

د شلمی پيړی په سرکښې اسلامی نړی د خپلو قهر مانانو څخه يوپياوړی قهرمان ذکر ته راوبوست، نوموړی قهرمان امام حسن البنا دی .

حسن البناء پداسی تولنه کښې دنيا ته راغی چه فيود الی نظام ، خرافات او ناوړه بد عتونه او ناروا دو دونه پکښې هری خواته خپاره ؤ . . . داسی تولنه چه دامړنی جاهليت تول وچ اولانده او ناوړه عادات پکښې حاکم ؤ . . . داسی تولنه چه انگريزی استعمار ډير ځپلی او معنوی او مادی استعداد ونه يی پکښې وژلی ؤ . . . خوحسن البناء پخپل لوړ آواز سره ويده کسان دخو به را پاڅول ، غوليدلی انسانان يی پوه کړل . اود "الله أكبر" په چيغه يی د مسلمانانو پريشانی وړی احساسات بيدار او پارول ... دی چينی به هرځای کښې خپله انگازه خپره کړه ، او په سلګونو کسانو دهر نژاد څخه دی آواز ته لبيک و وايه . . . او د زمانی په تيريدو سره يی داسی شهرت و موند چه دتولو نړيوالو سترګی يی وروتر ړولی اوغوږونه يی ورو کړنګول ! !

خو حسن البناء د دغو تولو موفقيتونو سره سره تل د زمانی د مکرونو او حوادثو څار نه کوله . او دعوت کونکی او مبارزين به يی دلاری په سرکښې دهر ډول احتمالاتو سره مخامخ کيدو د پاره چمتو کول . ده به په خپلو خاصو او عمومی وينا وکښې داهم ويل :

"دينا به ستاسی پر ضد را پا څيږی ، او تاسی سره به ستاسی دشمنی اومالونوبخاطر جنګيږی . او جيلونه او بنديخانی به ستاسی د ميلمستيا او ځای در کولو د پاره خپلی د روازی پرانيزی . . ."

يوه ورځ يی خپلو مسلمانو و رو نوته داسی وويل :

"تاسی به خامخا د خپلو ځانو نوا ومالونو په باب آزمويل کيږی . او د اهل کتاب او مشرکانو د خوا به زيات ربړونه گالی . نوکه موصبر وکړ او تقوی موغوره کړه ، په رښتياچه د اکارډير پوخ او کلک دی "

داد خدای (ج) اراده او ابدی قانون دی ، چه رابلونکی او مؤمنان او د دی لاری کار کونکی به په نفس او مال او اولاد سره آزمويل کيږی . او د خپلو دښمنانو او رقيبانو او د دوی داهدا فوو څخه د بی خبرو کسانو له خوا به راز راز ربړونه ، حملی او پلمی ، تورونه درواغ او تيری وينی .

"فلن تجد لسنة الله تبديلا ولن تجد لسنة الله تحويلا ." فاطر - ٤٣ .

"داد خدای سنت (قانون او اراده) ده ، او هيڅکله به د خدای د سنتو تبديل او بدلون و نه مومی ."

هر کله چه لوی څښتن تعالی کوم پيغمبر يا رسول ﷺ را اليږلی - هغه ته يی د خير ، سمی لاری او حق لارښوونه کړيده ، ترڅو خاک — د کبريائی ذات په اراده — د تيارو څخه رڼا ، او د طاغوت څخه د خدای سمی لاری ته راوبولی .

د همدی هدف د پاره نوح (ع) راغی ، ابراهيم (ع) مبعوث شو ، موسیٰ (ع) دعوت کاوه . عيسی (ع) را ولېږل شو او حضرت محمد ﷺ د انبيا و سر حلقه او د ابدی دين څښتن دغه الهی لوی

شعار اعلان کړ :

"لا اله الا الله . . ."

دا د خدای نه بدلیدونکی لاره ده چه د خدای استازی به د خدای(ج) د دښمنانو سره مخامخ کیږی:

"وکذلك جعلنا لکل نبی عدو من المجرمین وکفی بربك هادیا ونصیرا" . (الفرقان ۳۱)

"همدارنگه موهر پیغمبر ته د مجرمانو او جنایتکارانو د ډلی څخه دښمنان پیدا کړیدی ، او تاته دی خپل لار ښوونکی او مرستندوی خدای(ج) بس دی" .

حسن البنا په یوه غونډه خپلو د عقیدی و رونړو ته وویل :

ماته حضرت عمر په خوب کښی راغی ، او په لوړاوازیی راته وویل : "حسنه ! وژل کیږی" نوراپا څیدم او د خدای حمد او ستاینه می وکړه ، او بیاویده شوم ، چه بیا په خوب کښی هاتف راغی او راته ویل ویل: "حسنه وژل کیږی" ، بیا راپا څیدم او تر سهاره می تهجد او نفل وکړل" .

د اسلام دښمنان لا د اسلامی حرکت په زور او قدرت نه ؤ خبر ، او د خپل ځان په هکله یی لا د خطر احساس نه وکړی ، چه نوموړی حرکت یی د خپلو حسادتونو او ناوړه پلمو په او رستی کړ . .

او په کال ۱۹۴۹ د فبروری په ۱۲ نیته د ملک فاروق ډلی دا نگریزانو په امر خپله ناوړه جریمه سر ته و رسوله . . .

او حسن البناء په رڼا ورځ د قاهری په لوی واټ کښی د استعمار او طاغوتی قدرت په گولی وویشتل شو او شهید کړل شو . . .

(اناالله وانا إلیه راجعون)

خو افسوس چه حسن البناء پداسی حال کښی شهید شو چه : اسلامی نړی ده او د ده پشان کسانو ته ډیره اړه وه .

رضی الله عنه وارضاه

## د عقیدی خښتنان قربانی ورکوی.:

د محنتونو او کړاوونو سره څرنگه مقابله وکړو؟

د اسلامی معاصر دعوت په زمانه کښی ربړونه او کړاوونه سختیزی . . . او د چارو واگی د ظالمو او طاغوتی قدرتونو په لاس کښی لوېږی ، هغه قدرتو نه چه ډیر رښتینی مومنان یی ربړولی . او د حق دلاری مړونه یی شهیدان کړی دی . ډیری میندی یی بوری کړی ، او میرمنی یی کونډی او ما شومان یی یتیمان کړیدی .

هو ، په اسلامی دعوت لازمه ده چه قربانی ورکړی . . . په پراخ تندی او سړه سینه . . . د مالونو او ځانونو قربانی .

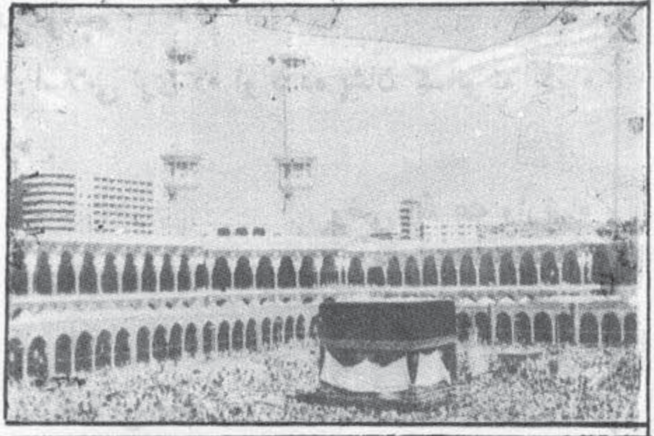
هغه ډله په شانشی تلای کومه چه خپل مسؤولیت لی دا خیستلو څخه محنکبهی درک کړبوی ، او د کار د پیل څخه لا د مخه یی ستونزی پر ځان منلی وی .

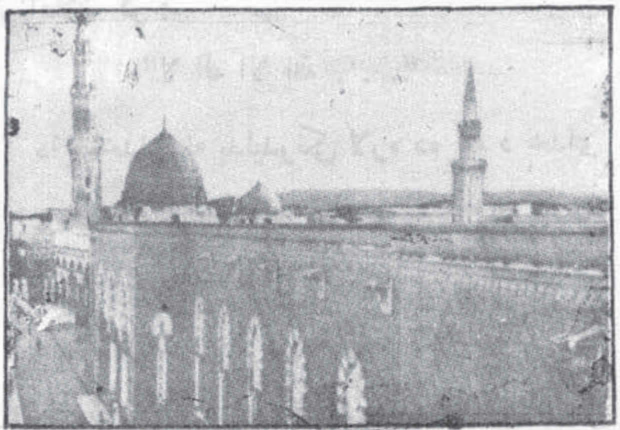
د اسلامی حرکت پر ضد د اسلام د ناپوهه بچو او مکرجنو دښمنانو له خوا ډیری د سیسی او توطئی چوری شوی . او د تخریب د پاره یی د شرق او غرب قواوی سره غونډی او چمتو شوی . او د همدی منظور د پاره اشخاص ، مالونه ، ژبی او قلمونه ، کتابونه اورا ډیوگانی پکار وا چولی شوی .

څکه د جاهلیت رهبران د خپل زعامت او باداری په هکله بی د اسلام څخه د بل شی نه نه ویریږی . او ښه پوهیږی چه د اسلامی حرکت بری د دوی د سیسی افشاء کوی او حقیقی څیره یی را بر سیره کوی او په پای کښی یی د تل د پاره د نابودی کندی ته غو ځاروی . . . رتوربیا ،

پیوسته بگذشته

الحاج - ع، ت





# همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

در شمارهٔ گذشتهٔ مجلهٔ میثاق خون راجع به سرگذشت و قهرمانیهای بلال بن رباح مطالبی متذکر شدیم و گفتیم که:

در آن روزگاران که اخبار طلوع آفتاب تابان اسلام و بعثت رهبر انسانیت در مکه زبان بزبان می گشت و موضوع داغ روز گشته بود بلال بن رباح نیز از آن اخبار خبر هائی می شنید ودر خلال گوش دادن به سخنان با دارانش و مهمانان جسته و گریخته از چگونگی احوال پیامبر و دعوت وی آگاه میشد بویژه از سخنان "میه بن خلف" که از بزرگان بنی جمح (قبیله ای که بلال یکی از غلامانشان بود) بشمار میرفت بیشتر در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم معلومات کسب میکرد... بسا اوقات از امیه ابن خلف در حالت مذاکره با رفقایش یا افراد قبیله اش سخنانی که از غیظ و غضب و اندوه و شرارت بود در بارهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم می شنید...

وسامعهٔ بلال از بین کلمات جنون آمیز و غضب آلود صفاتی را که این دین جدید بآن متصف بود درك میكرد... او احساس میکرد که این صفات در این محیط کاملا جدید است.. همچنانکه از خلال سخنان رعب انگیز و تهدید کنندهٔ ایشان اعتراف شان به شرف وراستی و امانت داری محمد صلی الله علیه وسلم را درك می نمود...!

آری.. او می شنید که ایشان در مورد دینی که محمد آورده است ابرازتعجب و حیرت می کنند !!!

و بیك دیگر شان می گویند: محمد هیچگاهی دروغگو یا جادوگر یا دیوانه نبوده است.. اما با اینهم ما ناچاریم اورا بهمهٔ این صفات زشت متهم بسازیم تا باشد آنهایی را که شتابان بدین وی می گرایند ازین کار باز داریم....!!

**اینک شما و ادامهٔ این بحث :-**

بلال شنیده بود که از امانت داری او...
از وفای او...
از مردانگی و خلق نیکوی او ...
وبالآخره از پاکی و برتری عقل او سخن میگویند...

ودر مورد عللی که باعث ایستادگی ایشان در برابر دین وی ودشمنی شان با او میگردد زیر گوشی های شان را شنیده بود...

وآن علل عبارت بود از:

۱— دلبستگی بدین پدرانشان.

— خوف بر از بین رفتن شأن و شوکت و مجد وعظمت قریش. مجد و عظمتی که بیشتر از ناحیهٔ شناخته شدن مرکز دینی آن بحیث پایگاه عبادت و نسك در همهٔ جزیرة العرب بالایشان سایه گسترده بود ودر پهلوی اینها علت دیگری را نیز میتوان نام برد وآن حقد و حسد بربنی هاشم که از ایشان پیامبری مبعوث شده است نه از دیگران...!

و روزی از روزها بلال نورخدارا مشاهده میکند ودر اعماق روح سعادتمندش طنین آنرا میشنود و بلا درنگ بنزد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم می شتابد و مسلمان‌میشود... ودیری‌نمی پاید که‌خبراسلام بلال همه جارا فرا میگیرد... و زمین بسر باداران وی که از بنی جمح بودند می چرخد... سرهائیکه از باد کبر انباشته شده و غرور بر آن ها سنگینی مینمود...!! وهمه شیاطین زمین ثقل خود را بر سینهٔ "امیة بن خلف" که با اسلام برده ای از بردگان ایشان لطمه خورده است که ضربهٔ آن همه را رسوا و سر افگنده نموده است افگندند...

بردهٔ حبشی ایشان مسلمان میشود واز محمد پیروی میکند...!! اما امیه برای تسلی خود گفت: این هم باکی نیست... خورشید امروز جز با اسلام این بردهٔ گریز پا غروب نخواهد کرد...!!

ولی آفتاب هرگز با اسلام بلال غروب نکرد بلکه روزی با همهٔ بتهای قریش و حامیان و ثنیت غروب نمود..!

اما بلال موقفی داشت که نه تنها باعث سرافرازی و شرف است بلکه باعث سر افرازی کافهٔ بشراست‌ولوکه اسلام باین افتخار سزاوار تر میباشد..

این راد مرد در برابر شدید ترین ووحشی‌ترین انواع تعذیب ها و شکنجه ها از خود شکیبائی نشان داد که خاصهٔ نیکمردان بزرگ است..

تو گوئی خداوند اورا مثالی زنده بر این حقیقت نموده بود که سیاهی چهره و برده بودن نمیتواند از عظمت روحی بکاهد که از نور ایمان برخوردار گشته و بحبل المتین الهی چنگ‌زده باشد..

نه تنها بلال درس بزرگی بآنهائی که در عهد وی می زیستند آموخت بلکه در هر عصر ودر هر برههٔ از تاریخ برای همه آنهائی که بدین بلال یا هر دین دیگری نه باشند درس آزادگی را تعلیم داد وبه بشریت فهماند که حریت ضمیر و آزادی وجدان متاعیست که نه با "زر" میتوان خرید



ولو که همهٔ جهان زر گردد ونه با "زور" و اعمال شدید ترین انواع تعذیب‌ها و شکنجه‌ها...

با تنی برهنه بر ریگزارهای قوغ مانند مکه تعذیبش کردند و چه وحشیانه تعذیبی تا مگر از دینش باز گردد و یقینش را ابطال کند ولی او ابا ورزید ...

مکتب اسلام و مدرسهٔ پیامبر صلی‌الله علیه وسلم ازین بردهٔ مستضعف حبشی در فن احترام بخواست ضمیر و دفاع از حریت و آزادگی آن استاذی ساخت برای بشریت که تا جهان باقیست آزادگان از وی درس گیرند و راهی را که این شاگرد دبستان الهی پیمود به پیمایند . .

در چاشت روز آنگاهی که ریگزارهای مکه به جهنم سوزانی تبدیل میشد بلال را برهنه میکردند وبا تن عریان بالای سنگریزه های آتشین می خوابانیدند و سنگ سوزانی همچون آهن گداخته شده را که چند تن آنرا نقل میدادند می آوردند وبا لای سینه اش می انداختند و تعذیبش میکردند .

وبدینسان این تعذیب وحشیانه هر روز تکرار می شد تا حدی که قلبهای فولادین بضی از جلادانش از شدت عذاب بروی سوخت و عاقبت بر آن راضی شدند که واگذارندش اما بشرط اینکه فقط یک سخن، نه بیشتر در ستایش خدایان ایشان بگوید تابد ینگونه غرور شان حفظ شود و فضیحت شان که در برابر پایداری و ثبات بردهٔ شان به شکست مواجه شدند زبانزد قریش نگردد ..

اما حتی همین یک کلمه که میتوانست آنرا بظاهر تلفظ نماید وبا آن بدون اینکه ایمانش را از دست دهد و یقینش برباد رود حیاتش را بخرد و جانش را نجات دهد...

حتی همین یک کلمه را نیز نپذیرفت که بر زبان آرد..!

آری کلمهٔ تلقینی ایشانرا نپذیرفت ودر عوض نغمهٔ جاودانهٔ خود را سر داد که:

(احد... احد..)

برایش میگویند: بگو چنان که ما میگوییم...!

با استهزاء عجیب و تمسخر سوزنده ای جواب میدهد:

(زبانم این کلمه را درست تلفظ نمیتواند..!!)

وبدین گونه شکنجهٔ بلال در هوای داغ و بربالای صخرهای آتشین ادامه مییابد تا آن دم که با فرا رسیدن عصر، گرمی از شدت خود می کاهد. آنگاه برگرداش ریسمانی را می اندازند و بپا ایستادش میکنند وبه اطفال خود دستور میدهند که اورا در کوه ها و سرکهای مکه بکشانند و چون شب فرا میرسد برایش با التماس میگویند فردا خدایان ما را به نیکی یاد کن و بگو که لات و عزی خدای من است تاترا بحالت بگذاریم بخدا قسم از تعذیب تو به ستوه آمده ایم تاحدی که فکر میکنیم ما شکنجه میشویم ونه تو!

ولی بلال این ابر مرد سر خود را می جنباند ومی گوید: (احد ... احد..)

امیة بن خلف لگدمالش می کند ودر حالیکه از غیظ قریب است منفجر شود فریاد می کشد چه مصیبتی است ما را بتو مواجه ساخت ای بردهٔ سؤ..)؟

قسم به لات و عزی ترا به برده گان و باداران عبرتی خواهم ساخت...

و بلال با یقینی که شایسته مردان مؤمن و عظمتی که لائق رجال بزرگ است جواب میدهد...

(احد... احد ..).

و بار دیگر کسیکه بعنوان غمخوار جهت فریب وی گماشته شده است با مکاری چنین میگوید: ای امیه غرضش نگیر... قسم به لات و عزی بعد از امروز بلال تعذیب نمیشودزو از خود ماست...

مادرش کنیز ماست او (بلال) هر گز باین راضی نمیشود که با مسلمان شدنش مورد تمسخر قریش واقع گردد.

اما بلال بآن چهره های کاذب نظری تیز می افگند و تبسمی می کند وبا آرامشی که در وجود جلادانش لرزه می افکند می گوید ...

(احد ... احد ..)

(ادامه دارد)

نویسنده : دکتور حق شناس

# دلقک درباری بار دیگر بروی صحنه

چند روز پیش خبری از آژانس هائی اطلاعاتی پخش گردید که عبدالستار شالیزی یکی از وزراء سابق افغانستان بکابل رفته و بار دیگر بخارج برگشته است . در جریان این مسافرت زمزمه هائی توسط همین رسانه هائی خبری بگوش میرسیدکه اومیخواهد نقش میانجی و واسطه را بین حکومت دست نشاندهٔ روسی‌درارگ شاهی‌و گروهی از افراد نظیر خودش بازی کند تا به این ترتیب هم پایه های لرزان و معلق بر هوای ، آدم کشان پرچم و خلق را یاراء و اتکائی باشد و هم خود شان بتوانند بار دیگر جاه و مقامی دست و پا کنند . اما باور کردن چنین تبصره های خبری در آن زمان خالی از اشکالی نبود . زیرا با شناختی که مردم ما از این دلقک درباری و عروسک بی محتوای غربی داشتند ، روگردانی از قصر سفید و گرایش او را به کرملن ناممکن و دور از تصور می پنداشتند . ولی تجربه نشان داد که تردستان پشت پرده پیوسته این مهارت را داشته اند که از این گونه دلقک ها و مسخره ها در هر جا و به هر ژست و لباسی که خواسته باشند ، میتوانند استفاده کنند و خاصیت فزیولوژ یکی و فکری خود ایشان در آراستن و پیراستن این بازی ها مستعد و عیار شده است .

روس ها که در صحنهٔ سیاست جهانی و با شیران صخره شکن ، جز خجلت و سیه روئی طرفه ای نه بسته اند و از سلاح های آدم‌کشی خود سودی نبرده اند ، اینک با تلاش های پوچ و مزورانهٔ خود می کوشند تا بازی های دیگری را به نمایش گذارند و افکار عامهٔ جهان را روزکی چند متوجهٔ این صحنه آرائی ها کنند . لیکن سرد مداران کرملن بحدی در سر شکستگی و زوال عقلی گرفتار اند که باهر دلقک و مسخره ای هم متوسل می شوند و فکر می کنند میتوانند گرهٔ مشکلات را بانوک دندان های آنان باز کنند . ستارشالیزی از جملهٔ افراد بی عقیده و بی ما هیتیست که در تمام عمرش نه از ارزش علمی برخوردار بوده و نه از شیوهٔ ملی و مردمی . اهم کمال و کاردانی او این بود تا از طریق دلقکی و سخریه بدربار راه یابد و توسط پیوند و ارتباط با میوندوال بمقام وزارت رسد . همین شالیزی و امثال او بود که سرنوشت ملت افغانستان را ببازی گرفتند و دستبرد استعمار را بر وطن ما شوخی تلقی کردند . چهرهٔ کاهی پا برهنه گان ، مضمون خندهٔ شان بود و فریاد رنج و غربت مظلومان عنوان شوخی و دلقک شان . زیرا او با استفاده از ثروت خانم گبرنژاد هندی اش و زیستن در آسمان خراش های نیو یارک هرگز نمیتوانست سوز سینه های ریش مردم ما را احساس کند و از اشک وآه

آنان متأثر گردد چه عجب که اکنون بعد از شصت و پنج سال وجدان مرده اش بصدا در آمد و پس از هشت سال کشتار و خونریزی در افغانستان بیاد وطن افتاد ، آنهم بتائید بقای رژیم انسان کش وبرده ساز روسی .

این اقدام او ضرب المثل معروف فارسی (رسوائی مرده بر بالای تخته) را بیاد می آورد که هر گاه خداوند بخواهد کسی را رسوا کند ، کوس رسوائی اش را بدست خود او بعداً در می آرد . واقعاً در شرایطی که ملت افغانستان در آتش بیداد میسوزد و از آموتا شیکاگو آواره شده است و حتی دشمنان اسلام هم بپاس احترام مقام انسان و آزادی روس را محکوم می کنند و بر نظام ضد انسانی اش نفرین میفرستند ، تائید شالیزی از آن جز همان انگیزهٔ (کل حزب بما لدیهم فرحون) مفهومی ندارد و ما منتظریم که این عقل کل و کمال کل چگونه میتواند معضله ای را که جهان در حل آن عاجز است حل کند . مگر آنکه روس ها بخواهند پردهٔ جنایات خویش را برنگ دیگری درآرند و قبای ببرك را بر قامت او بیارابند ، که در اینصورت بازهم قیام پاسداران اسلام و غرش شلیک گلوله ها خاموش نخواهد شد و روس ها مجبور خواهند بود تاروزگاری چند ، مانند تره کی و حفیظ الله و ببرك از شالیزی نیز پاسداری کنند . در غیر آن انقلاب اسلامی افغانستان راه خویش را کماکان در دل تاریخ ادامه خواهد داد تا گلیم استعمار و بساط دلقک های شان را بر ای همیش از کشور ما بر چینند و بر حکومت اجیران و نظام بی خدایان پایان دهند .

پیوستن در صف مزدوران وطن‌فروش ودشمنان اسلام و آزادی در هیچ قاموس السانی توجیه پذیر نیست و جز آنکه صفحات ننگین کارنامه های اینگونه افراد راننگین ترکند و آتش انتقام جوئی وخشم مردم را شعله ور ترسازد ، هرگز ثمره ای نخواهد داشت . تصمیم و بیانات شالیزی تصویر گویائیست که ملت افغانستان و نسل های جوان را در برابر افراد و چهره هائی قرار میدهد که سالها بر ملت حاکم بوده اند و با هستی و آبروی ما بازی کرده اند . و سیه کاری ها ــ سفیه مشربی ها و هرزه خوئی و بی کفایتی آنان ما را به این بدبختی و سیه روزی کشانیده است . و دریغا که ایشان هنوزهم در برابر این همه در خون خفتن ها و آوارگی ها و ویرانی ها لبخند میزنند و بر آنند تا اشک و خون ملیون ها شهید و یتیم ما را به جرعه و دکانی شستشو کنند و آنهمه ثروت های بیکران کشور را در بهای سانتگینی سودا نمایند . زهی خیال پوچ و احمقانه .

گرچه طراحان استعمار سرخ اینگونه توطئه ها را بار بار طرح و آزمایش‌کرده اند و بخوبی میدانند که این شعبده بازی های کودکانه و بی ارزش هم - چون صدا های مرمی روس در هوا می پیچد و نابود میشود ، معهذا تلاش های زنجیری و گسترده ای را رویدست گرفته است تا نحوهٔ جریان جهاد و حقیقت جنایات و شکست خود را در افغانستان وارونه جلوه دهد و با براه انداختن تبلیغات و بلند کردن صدای لعبتان بازاری ، اذهان و افکار عامهٔ جهان را مشغول نگه دارد . چه خوب است که دست انتقام روزگار پرده از چهرهٔ این سیه فطرتان فاسد و بی بند و بار و سبک مغزان خیره سر و محتال بر میدارد و آنان را به داوری زمان می‌کشاند . تا بر شالیزی و امثال آن بفهماند که در حصار آهنین و زره پوش های روسی هم از چنگ مردم رهائی نخواهد یافت و پاداش سالها جرم وبی تفاوتی خویش را دریافت خواهد کرد .

(پایان)

# اسلام چه الهام میدهد

این نظریه تقریباً فشردهٔ افکار ماده پرستان است ، جهان هستی در پرتو این مفکوره هدف خود را از دست میدهد و جز ظلمت قیرگون و کشنده چیزی باقی نمی ماند ، ظلمتی که در آن معیار های خوبی و بدی متلاشی میشوند ، تا حدیکه کشتار و نابود ساختن مردم با انواع بمب ها ظلم محسوب نمیگردد ، چه ایشان بشکلی از اشکال روزی از بین میروند . اما مفکورهٔ دینی ، مفکورهٔ نور و امید است ، و رشته های مرگ و زندگی در آن با هداف معینهٔ وابسته اند ، و همهٔ ارزش ها و افکار عالی انسانی را در آن میتوان یافت .

علماء و دانشمندان هنگام کشف حقایق طرز دید های مختلف دارند ، طوریکه عدهٔ از علماء اگر مشاهده کردند که قوانین ریاضی مؤید افکار شان است با اطمینان خاطر میگویند که به حقیقت دست یافته اند .

تائید فکر و اندیشه دین وسیلهٔ عقل وخرد بشری دلیل قاطع در مورد حقیقتی است که فطرت بشریت همیشه در جستجوی آن بوده است ، بدین ترتیب هیچگو نه اصل و اساس واقع بینانه جهت انکار از ارزشهای اندیشه های دینی سراغ نخواهدشد، این شیوه وروش بیانگرمقیاس علمی است که پروفیسور ''ارل چستر ریکس'' ریاضی دان معروف آمریکائی به آن اشاره کنان میگوید :

''من در ابحاث وکاوشهای خود از آن روش و مقیاس علمی استفاده می نمایم که وسیله آن میتوان یکی از دو طرز تفکر مختلف و یا بیشتر را پیرا مون یک حقیقت ترجیح داد ، وبا بکار بستن چنین روش و مقیاس متیوان نظر و فکر صحیح را پیرامون مسائل طرف اختلاف از راههای خیلی ها سهل و بسیط بیان و توضیح نمود ، چنانچه دانشمندان عین روش را بمنظور انتخاب یکی از دو نظریه بطلیموس وکوپر نیک بکار برده اند. بطلیموس اد عامی کرد که زمین مرکز نظام شمس است در حالیکه کوپر نیک می گفت نظام شمس مرکز زمین است چون نظریه بطلیموس نهایت پیچیده بود ، دانشمندان آنرا رد کردند.

باید اعتراف نمود که اقامه چنین دلایل قناعت عدهٔ را فراهم نخواهدساخت ، زیرا در امدگاه های عقول و خردهای مادی چنین اشخاص در برابر هر نوع گفتار پیرامون خدا و دین - ولوکه علمی هم باشد - مسدو داست ، بدون شک ازین موقعیت ایشان نمیتوان چنین استدلال کرد که دلایل ما ضعیف و غیر منطقی است ، بالعکس علت و انگیزه اصلی آن همانا تعصب کور کورانه چنین اشخاص در برابر اندیشه ها وارزش های عالی دینی است ، اینک ببینیم که ، سیر جیمس جیز یکتن از دانشمندان انگلستان ویکی از چهره های معروف علم و دانش عصر حاضر چه میگوید ؟ موصوف در کتاب مشهور خود ''جهان اسرار'' چنین اظهار میدارد :

''فرد های ما نهفته باچنان تعصبی است که تفسیر مادی حقائق را ترجیح مید هید'' و یتکر چابرز'' در کتاب خود ''گواهی'' رویدادی را تذکر میدهید که امکان داشت ، نقطه، تحول در زندگی وی گردد. موصوف روزی سوی. دختر کوچکش نگاه می کند . ناگهان گوشهای او توجهش را به بهبود

جلب می نماید ، او در اندیشه فرو رفته وبا خود میگوید. نا ممکن خواهد بود این عضو پیچیده و رقیق (گوش) محض از روی تصادف بوجود آمده باشد و بدون شک ارادهٔ مدبری در خلقت آن ذی دخل است ولی این شخص (ویتکر چامبرز) فوراً این اندیشه سلیم و واقعبینانه را از خود میراند تا ناگزیر از ایمان منطقی بذات با اراده ومدبر نگردد زیرا او ذهناً آماده بذیر فتن چنین طرز تفکر نیست.

استاد دکتور تامس دیود بارکس" بعد از تذکر رویداد مذکور میگوید : تعداد زیادی از استادان و دوستان دانشمندم را سراغ دارم که ایشان بار ها هنگام آزمایش ها و تجربه های کیمیاوی وطبعی عین احساس واندیشه را داشته اند.

دانشمندان عصر حاضر متفقاً درست بودن نظریه نموو تکامل را تائید کرده اند ، زیرا این طرز دید در حال حاضر برهمه فروعات علوم روز سیطره دارد ، چنانچه هر مشکلیکه در تفسیر خود نیاز به (اله) داشته باشده نظریه مذکور بدون کدام شک وتردد جایگزین آن مگردد. آنچه تذکر دادیم بخشی از نظریه مذکور بود ولی بخش دیگر که همانا جانباً تاریک آنست ، بیانگر نظریهٔ تحول عضوی است که میشود از آن نظریه تکامل را استنباط نمود. نظریه مزبور تا امروز بدون کدام برهان و دلیل علمی باقی مانده وحتی عده زیادی از دانشمندان گفته اند : "ایشان به نظریه مذکور گاهی عقیده ندارند ، زیرا این نظر هیچ عوض وبدیل دیگر جز ایمان بدون قید و شرط به خداوند (ج) ندارد.

"برآ د ثرکیت" میگوید :

فرضیه نمو و تکامل علماً غیر ثابت بوده و با دلیل و برهان نمیتوان به اثبات آن پرداخت ، مابه فرضیه مذکور عقیده و ایمان نداریم ، زیرا سر انجام ناگزیر خواهیم شد که عقیده به خالق پیدا نمائیم و این امریست که حتی تفکر پیرامون آن نا ممکن میباشد.

در برابر آنانکه با تعصب کور کورانه و بیخردانه شان پیرامون تفسیر مادی اصرار وپافشاری می نمایند، باید عاجزانه اعتراف نمائیم که نمی توان این تیپ اشخاص متعصب و تنگ نظر را پیرامون حقانیت وارزش دین قانع ساخت ، زیرا تعصب ایشان یک پدیده جدید نبوده بلکه دارای ریشه های عمیق و دامنه داری است ، چنانچه یکتن از دانشمندان امریکائی میگوید : "این اندیشه که عقیده داشتن بوجود خداوند یک امر منطقی و معقول بوده و انکار از وجود خدا سفطهٔ 'بیش نیست' دلیل اعتراف بوجود خداوند وانگیزهٔ ترجیح دادن خدا پرستی نسبت به انکار آن نمیشود ، زیرا مردم گمان می نمایند که ایمان به خدا وند آزادی های ایشان را از بین خواهد برد ، همان آزادی نام نهاد یکه افکار ایشان را به بندگی و بردگی کشانده و باچنان بند ها وزنجیر های مقید ساخته است که دیگر رهائی از آن امریست مشکل و دشوار ، از این روهر نوع طرز تفکر پیرامون تحدید این‌آزادی ! ! ! باعث بهت ودهشت ایشان میگردد. از اینجاست که "جولیان هکسلی" پیرامون نبوت چنین ابر از نظر می نماید :

"اندیشه نبوت همان اظهار تفوق پسندی و برتری خواهی به سیستم و روش شاذ ونا دری است که احتمال آن نا ممکن است زیرا معنای ایمان به پیامبر چنین میشود که شخص مؤمن باید معتقد باشد که کلام و سخن پیامبر همانا کلام خدا وند بوده و در نتیجه خواسته ویا نخواسته باید همه او امر اواطاعت شود.

در اینجابهتر است اندکی درنگ کرده و انسان را مورد مطالعه قرار داد ، انسانیکه مخلوق است نه خالق ، عابد است و نه معبود ، پس چگونه توان آنرا دارد که به محض خیالات و اوهام خود حقائق را تغییر دهد ؟ ماتوان تغییر حقائق را نداریم تنها و تنها می توانیم به حقائق اعتراف نمائیم و یا به آن ایمان داشته باشیم و به منظور اینکه ویژه گیهای شتر مرغ را نگیریم بهتر است که قبل از دست رفتن فرصت به حقیقت اعتراف نموده و تعصب کور کورانه را باهمه تنگ نظری ها یکطرف گذاشته ویقین کامل داشته باشیم که صرف وسایه اعتراف به حقائق می توانیم مکلفیت ها وو جائب خود را در اینجهان اداء نموده و در رستاخیز از جمله رستکاران باشیم .

باید متوجه بود که با عدم اعتراف به حقائق و یا جبهه گیری در برابر آن نه تنها نمی توانیم حقیقت را از میان بر داریم بلکه در روز وا پسین نتایج زیا نبار و حسرت بارش را نصیب خواهیم شد.

(باقی دارد)

الحاج محمد کاظم «شارق» م

# جنایات کمونیزم در طول تاریخ

## جنایات کمونیزم در ترکستان شرقی

خوانندهٔ عزیز !

برادر جگر سوخته و دردمند !

ای آنکه تیتر "جنایات کمونیسم" در حالی در برابر دیدگان اشک ریز و ارجمندت قرار دارد که به مصیبت شهادت فرزند ، برادر ، پدر ، مادر و یاخویشاوندی مبتلا هستی که در اثر بمباری های وحشتبار رژیم غیر انسانی و خونریز کمونیسم ، در خانه و کاشانه ، آتش گرفته است ، بجرم "انسان بودن" و "مسلمان زیستن" بخاک و خون لولیده است !

آری : ای برادر به غصه و خون نشسته ام !

ما در شماره های چهارم و پنجم این مجله که تابلوی "ترسیم گر توفش خون و فغان" و غمنامهٔ نوشته بخون جگر توست" ، در ذیل عنوان "جنایات کمونیسم در "چین" چیز های نوشتیم و اینجا و آنجابر پاره ئی از ناروائی های رقت انگیز کمپ دوم "صلح !!!" و "عدالت" و "آزادی!" انگشت نهادیم و متذکر شدیم که مناطق مسلمان نشین آسیای مرکزی که بخش بزرگ آن بنام ترکستان مسمیٰ است ، وسیلهٔ استعمار جنایتکار روس و چین تجزیه و تقسیم گردید که دو حصه را روس های آدمکش بعنوان میراث خواران مذکر و یک حصه راچین به عنوان ورثهٔ مؤنث (!!!) تصاحب نمودند. اینک بار دیگر سری به قسم سیاحت به ترکستان شرقی می زنیم و همه باهم به ملاحظه و مشاهدهٔ فجایع و جنایاتی می پردازیم که بادست های ناپاک و آلوده بخون غول های شاخدار کمونیسم اعمال گردیده است.

ترکستان شرقی یک ملیون و هفتصدو چهل هزار کیلومتر مساحت دارد که این رقم مساوی با مجموع مساحت سه کشور بزرگ اروپائی چون آلمان انگلستان وفرانسه‌استوتنهافرانسه سه برابرکشور عزیز بخون خفتهٔ ما افغانستان مساحت دارد. نفوس این منطقهٔ بزرگ طبق آماریکه درسال ۱۹۱۵ گرفته شده هشتا دملیون و بر حسب آمارسال ۱۹۴۵ یعنی بعد از جنگ جهانی دوم برهشتاد وپنج ملیون و برطبق بعضی نبشته ها بریکصد ملیون نفر میرسید. (شمارهٔ چهارم و پنجم این مجله که در آن احصائیه نفوس ۴۰ میلیون گفته شده اصلاح گردد)

اسلام این ائین دلنواز "ربانی" در قرن اول هجری باین منطقه نفوذ نمود. گروهی از یاران پیامبر بزرگواراسلام تحت سرپرستی ابو ایوب انصاری غرض تبلیغ واشاعۀ اسلام از راه خشکه وبحر به چین و مناطق آسیای میانه رفتند و بدون استعمال قوه و فشاری ، مردمان این مناطق را به اسلام عزیز دعوت و جذب و به دولت اسلامی مرتبط ساختند. دردورۀ حکومت ابو جعفر منصور خلیفۀ عباسی و بعدتر از آن در زمان سلیمان بن عبدالملک، روابط ملت های آسیای مرکزی با مرکز دارالخلافۀ اسلامی در بغداد برقرار و مستحکم گردید. تمدن اسلامی دریندوره هاخیلی به سرعت رشد ووسعت پیدا مینمود و مردم این سرزمین ها باگرمی و جذبۀ خاصی ، به تعمیل و تطبیق دستورات جاودانۀ اسلامی مبادرت می ورزیدند.

استعمار خون آشام روس به همکاری انگلیس استاد کهنکار خود و یاری مخلصانۀ ایتالیا و فرانسه در زمان خلافت عثمانی مصمم شدند تا دولت اسلامی را که از قوت و جبروتش درهراس بودند از پا در آورند. برای رسیدن باین مأمول شوم و پلید شان، بهتحریکات آزاد یخواهی و استقلال طلبی درمیان ملت های اروپای شرق که در آنروزگار تحت الحمایۀ خلافت بزرگ "عثمانی" بودند ، دست یازیدند و افراد وا جیرانی را به منظور ایجاد بی نظمی برای تطبیق پلانهای مطروحۀ استعماری ، مسلح ساختند و توانستند اغتشاش و جنبشی را در یونان ، صربستان ، رومانی و پولون موفقانه براه اندازند. پس از آنکه شورش ها کسب قدرت و شدت نمود ، دول متذکره در سال ۱۸۷۸ در لندن تشکیل جلسه داده و با انعقاد پیمانی بنام "سان ستیفانو" آزادی رومانی ، صربستان و کوه سیاه را تقاضا، تصویب و به رسمیت شناختند و چندی بعد تر همکاری های غرب جنایتکار را نیز مبنی بر تضعیف خلافت واحد اسلامی جابب کردند وسپس تحریکاتی را نظیری آنچه که طی چند سال آخیر در افغانستان بچشم سردیدیم ، در قشر جوان در خود ترکیه (مرکز خلافت عثمانی) براه انداختند و احزابی را بنام های "ترکیۀ جوان" و "جمعیت اتحاد



این هم نمای دیگری از ساختمانیکه ذریعۀ بمبارد هوائی روسها به مخروبه تبدیل شده است.

و ترقی" تأسیس و تقویت کردند که در نتیجهٔ اغتشاشات و تظاهرات در ۲۷ آوریل ۱۹۰۹ میلادی عبدالحمید خان ، سلطان امپر اتوری عثمانی مجبور به استعفا و سلطان محمد پنجم بجایش قایم مقام گردید ، که کمی بعد تر دراثر دسایس و توطئهٔ ها صلاحیت و قدرت دولت را به جوانان ترک که در رأس آن ها "مصطفی کمال اتا ترک" نخستین مهرهٔ کوکی و بی ارادهٔ استعمار قرارد اشت ، تسلیم نمود.

تاریخ باتوطئه‌ها ونیرنگ های پشت پردهٔ شرق و غرب ، به نفع استعمار گران به پیش میرفت و خلافت اسلامی همچنان تضعیف می گردید و مسلمانان جهان با سادگی و خوش باوری که نسلاً بعد نسل میراث برده اند ، گذشته ازین کشمکش ها ، به اختلافات فکری ، تجد د طلبی‌ها و گرا یشهای ناسیو نالیستی و درگیری های مذهبی و باگذشت هر روز بیشتر سرگرم ساخته میشدند و خلافت بزرگ اسلامی کم کم داشت که روبه تجزیه و تقسیم وانحطاط می گرائید.

کشور استعمار گر و خون آشام روس ، در بحبوحهٔ این زد و برد ها و سرگرمی های طفلانه ، قفقاز وسپس آذر بایجان را متصرف شد و رفته رفته بااستفاده از غفلت و مصروفیت ها و اختلافات داخلی مسلمین ـ که همیش با این مرض چاپیده شده اند ـ تمام مناطق آسیای میانه را یکی بعد از دیگری به تصرف خویش در آورد.

ترکستان شرقی که بخشی ازین پیکر بزرگ ملت اسلامی آسیای میانه است ، در ماه اکتوبر ۱۹۴۹ توسط نیرو های مشترک نظامی روس و چین که تعداد شان بالغ بریکنیم ملیون نفر بود ، اشغال گردید.

چون کمونیسم بقای نظام ورژیم د کتا توری خود را در زوال اسلام و نابودی مفاهیم علیای آسمانی میداند ، لهذا برای رسیدن باین منظور ، از راه ها و طرق مختلفی دست اندر کار میگردد تا از تحریک وبسیج نیروهای ایمان که بزرگترین قدرت برای محو و زدودن لکه های چرکین و ننگین الحاد و بیدینی است ، با مهارت زیر کانه ئی جلو گیری بعمل آورد.

با آنکه نقشه ها و پلان ها در جهت استیلاء و سیطرهٔ کمونیسم بر کشور های مورد نظر دایماً یکسان و یکنواخت وبا آنکه تکتیک ها و بر چسپ زنی ها در گذشته و حال صبغه و رنگ واحد یا مشابهی داشته ، معهذا معروفیت ، ابتذال و سخافت چهرهٔ نیرنگ ، گوش ها وچشم های غنوده را از خواب خرگوشی بیدار نموده و هنوز که هنوز است گوشهائی هست واذهانی موجود اند که بر وفق خواسته های استعمار و در جهت تخریب هستی و میراث عظیم اسلامی خویش ، افترا آت و اتهاماتی رابسمع قبول میشوند و مهر تائیدمی نهند و بخاطر تعمیل پلان استعمار نا آگاهانه تلاش وجدیت می ورزند.

اینک بخاطر بررسی جنایات کمونیسم درترکستان شرقی وهم برای برشمر دن و کورنشان ساختن و افشای نیرنگ های استعمار در راه رسیدن به اهداف آز مندانه و پلیدش پابه پای شابه ترکستان پنجاه سال قبل از امروز برمی گردیم و به سرگذشت برادران هم پیوند دینی خود ، در معامله و مقابله با استعمار ، گوش فراهمی دهیم :

۱ ـ نظری بر روابط کمونست ها و مسلمین در ترکستان شرقی :

(ادامه دارد)

فقیران تا بمسجد صف کشیدند ---- گریبان شهنشاهان دریدند
چو آن آتش درون سینه افسرد ---- مسلمانان بدرگاهان خزیدند
پسر را گفت پیر خرقه بازی ---- ترا این نکته باید حرز جان کرد
به نمرودان این دور آشنا باش ---- ز فیض شان براهیمی توان کرد

# انقلاب در انقلاب

اساسی ترین سؤالی که درین زمان، برای ما مطرح است و پاسخ عملی آن به سرنوشت انقلاب وآیندهٔ کشور ارتباط میگیرد و تمام کسانیکه راه انقلاب را در آزادی میهن محبوب خویش از چنگ استعمارگران خون آشام روسی خاتمه یافته تلقی نمی کنند و بفرداهای بسیار دور در سر زمین خویش می اندیشند، بیشتر از دیگران بدان علاقمند میباشند اینستکه:

—آیا انقلاب جاری به حکومت اسلامی می انجامد؟
—آیا با پیروزی این انقلاب تمام بتها شکسته میشود و حاکمیت خدا که آرزوی دیرین مردم ستمدیده و زجر کشیدهٔ ما و عالیترین آرمان شهدای قهرمان و بخون خفتهٔ ما از سپیده دم نهضت اسلامی تا کنون بوده است تحقق می یابد؟ وجامعهٔ اسلامی که در قرآنکریم وارشادات نبوی صلی الله علیه وسلم وآثار نویسندگان شهیر اسلام ترسیم گردیده و چگونگی آن بیان شده است اعمار میگردد؟ و مردم ما به تمام نعمات مادی و معنوی که با تطبیق نظام زندگی ساز اسلام میسر میگردد، میرسند ودر پناه حکومت اسلامی از حقوق کامل خویش برخوردار میگردند؟ وبه تمام امتیازات، محرومیتها، کاخ ها و ... پایان داده میشود؟ ویا نه این انقلاب، ما را به این اهداف والا امیرساند بلکه مقدمه ایست برای رسیدن به این آرمان. و درپی این انقلاب یك انقلاب شکوهمند دیگری با بینش کاملا اسلامی وبا تجهیز انقلابیون به فرهنگ عالی اسلام وباشناخت و فهم کامل و درست از اسلام وانقلاب بدون هرگونه سازش، یا نرمش براه می افتد و عناصر اپورتونیست، ماجرا جو و گماشته شدهٔ وابسته به بیگانه وآماتور را، راهی دران نبوده وبا شرکت خالصترین نیروهای اسلامی که هدف شان بزرگ و بزرگتر از آزادی ظاهری افغانستان است آغاز خواهد گردید که در نتیجهٔ پیروزی آن به اهداف و آرمانهای اصیل متذکره خواهیم رسید واین هرگز بدان معنی نیست که چون انقلاب دیگری آمدنی است لذا درین انقلاب بی تفاوت بمانیم. زیرا انقلاب دوم در نتیجهٔ پیروزی انقلاب اولی آغاز خواهد گردید واین آغاز هر گز بدان معنی نمی باشد که چون انقلاب دوم بعد از پیروزی انقلاب اول آغاز میگردد لذا لازم نیست تا از امروز برای انداختن آن کار نمائیم زیرا بهراندازه ایکه این انقلاب در مسیر اصلی اش به روند تکاملی خویش ادامه دهد و نفوذ گرایشهای انحرافی و فرصت طلبانه دران کم باشد بهمان اندازه آغاز انقلاب دوم با مشکلات کمتر همراه خواهد بود و بهر اندازه ایکه پیروزی این انقلاب نزدیک گردد به انقلاب دوم نزدیکتر میشویم. لذا با درنظرداشت مطالب فوق همه کسانیکه آزادی افغانستان را هدف ندانسته بلکه وسیله جهت رسیدن به هدف اصلی که همانا رضای الهی و تشکیل حکومت و جامعه اسلامی میدانند، از امروز انقلاب در انقلاب را آغاز نمایند یا آغاز نموده باشند. بدین معنی که در شرائط حاضر باوجود نا بسامانیها و کمبودها ناممکن است که بصورت کل انقلاب اسلامی پیاده گردد و آنهائیکه اسلام و انقلاب اسلامی را می شناسند و شرائط و اوضاع کنونی را درك می کنند، از انقلاب جاری انتظار بیشتری نیز ندارند و آزادی کشور را که در نتیجهٔ پیروزی این

انقلاب میسر میگردد مقدمهٔ انقلاب دوم میدانند و لازم است که از امروز در حالیکه با دشمنان دین و وطن و تجاوزگران استعمارگر وچپاولگران گوش بفرمان شان مشغول نبرد و پیکار مسلحانه هستیم، در پهلوی آن از هر لحظه ای برای روشنگری و بیداری هر چه بیشتر مردم و معرفی انقلاب اسلامی و تجهیز کامل مجاهدین به ایدئولوژی حیات آفرین اسلام و کشف وخنثی نمودن توطئه های عوامل شرق و غرب در جهت به انحراف کشانیدن انقلاب، استفاده نمائیم ودر خود سازی و تزکیهٔ نفس بکوشیم و دیگران را نیز به خود سازی فراخوانیم و حقیقت اسلام راستین را به مردم برسانیم تا دشمنان اسلام آنانرا گول نزنند و عوامل مزدور خویش را بر آنان تحمیل ننمایند واین بهترین زمانیست تا توأم با جهاد مسلحانه علیه کفر و تجاوز خطرات احتمالی را نیز نشاندهی نمائیم و برای تداوم انقلاب بکوشیم و با تلاش و مساعی پیگیر، در حالیکه برای گسترش انقلاب مبارزه مینمائیم زمینه را برای نسل فردای انقلاب آماده سازیم تا اگر درین انقلاب افتخار شهادت نصیب مانگردید افتخار شرکت در انقلاب دوم را بدست آوریم. واگر خود شاهد حاکمیت مطلق اسلام نشدیم باقرار گرفتن درین مسیر وادای رسالت خویش خدمتی به نسل انقلاب نموده باشیم و مستحق اجرو پاداش عظیم الهی گردیم.

این انقلاب در انقلاب هم اکنون آغاز شده است ودر حقیقت ادامهٔ را هیست که شهدای قهرمان و فرزندان جان نثار اسلام در سر زمین حماسه آفرین ما آغاز گرآن بوده اند.

انقلاب دوم به یاری خداوند بزرگ وبه همت پیروان جان بر کف اسلام براه افتادنیست واگر در نتیجهٔ پیروزی انقلاب اول حکومت نزدیک به اسلام رویکار گردد در تسریع این حرکت خواهد کوشید و راه را برای پیروزی و تکامل آن هموار خواهد ساخت واین حرکت انقلابی بدون خونریزی و تلفات وبا کار و تلاش مداوم به ثمر خواهد رسید. واگر حکومت غیر اسلامی رویکار آید فرزندان مجاهد این مرزوبوم باز هم سلاح بدست خواهند گرفت وبا صفوف فشرده و مستحکم و پاك از لوث فرصت طلبان و گماشتگان ابر قدرتها، کاخ ظلم و ستم را بخاك یکسان وبرخرابه های آن جامعهٔ اسلامی در افغانستان عزیز را اعمار خواهند نمود و این روز آمد نیست و هیچگونه تلاش دوست و دشمن نمی تواند از وقوع آن جلوگیری نماید و هیچ نیروی روی زمین رایارای مقابله با انقلاب اصیل و شکوهمند اسلامی مانخواهد بود انشاءالله.

( ادامه دارد )




....حتی اطفال وکودکان برای دفاع ازحـــریم دین ووطن خویش آموزش میبینند و بهســنگرمیشـــتابند...

# آیا شوروی اتحاد او روسیه یوشی دي؟

په دغه برخـه کی په لنـډه توګه هغو لاروتـه اشاره کیږی چه روسی کمونستان یې تل د مسلمانانو د محو کولو له پاره غوره کوی او په دی توګه د مسلمانانو دین او مدنیت دواړه د نابودی طوفان ته سپاری . د دی لپاره چه حقیقت ښه واضح او څـه شبهه پکی پاتی نشی نو د نابودولو، یو یو ژوندی مثال هم د هغو حوادثو او واقعیتونو څخه راوړل کیږی چـه تاریخ دسند پـه حیث پخپـل زړه کی ځـای ورکړی دی :

(۱) په غونده توګه له منځه وړل یا د یوه قوم یوه برخه یا ټول قـوم له خپل پلرنی وطن څخه سیبریا او یا هغو ځای ته فرارول چـه ارتباط یې لـه خپل وطن او خپلو خپلوانو سره قطع شی او په نتیجه کی د زمانی په تیریدو سره یې هر څه له محو کیدلو سره مخامخ شی . . . .

او د دی مطلب د ثبوت له پاره په راتلونـکو حوادثو استدلال کوو :

(الف) روسانو یوځی پـه ترکستان کی پـه ۱۹۳٤ کال یولـک (سل زره) مسلمانان چه ښینی یی د حـکومت غړی ، ښیـنی علمـاء ، پوهان ، د عالی تحصیلاتو خاونـدان ، سوداګـر او دهقانـان ؤو له منځه یوړل .

د ۱۹۳۹/۳۷ کلونو په مابین کی روسانو پنځه لـکه مسلمانان او یو شمیر حـکومتی خـدمتـګاران ونیول او بیائی یو تعداد اعدام کړل او یو شمیر نور یې د سیبریا نامعلومو برخو تـه واېول پـه (۱۹۵۰) کال کی یی اوه زره مسلمانان ووژل او په (۱۹۳٦) کال کی یې لـه ترکستان څخه دری لـکه مسلمانان فرار کړل .

د (۱۹۱۹) کال نه تر (۱۹٦٦) کال پوری له ترکستان څخه دوه نیم ملیونه مسلمانانو هجرت کړی.

په ۱۹٤۹ کال کی له ختیځ ترکستان څخه دوه زره کسان هند ته وتښتیدل ، د هغوی له جملی څخه یو زر اوه سوه کسان هند ته دتښتی په حال کی په لارو مړه شول .

او په (۱۹۵۰) کال کی شل زره مسلمانان له ترکستان څخه وتښتول او د مسلمانانو ختیځو ښارونو ته یې پناه ورووړله له (۱۹۳۲) کال څخه تر (۱۹۳٤) کال پوری روسانو د اشغـال په نتیجه کی دری ملیونه ترکستانیان د لوږی لـه املـه ځـکه مړه شول چـه د ښارونو حاصلات یې روسانو هغو چینایانـو تـه ورکړل چه روسانو لـه خپل ځان سره ترکستان ته وروستلی ؤو .

د شوروی اتحـاد ، د نسلونـو او قـومونـو د ګـډولو د قانون په نتیجه کی روسانو څلور لکه ترکستانی مسلمانان د روسی منځ او کرانیـا ته فرار کړل نو هغوی خپل اصلی وطن له لاسه ورکړ او په روسانو کی هضم او ګډ شول .

او په (۱۹۱۵) کال کی یې په (۱۳۵٦۵)ترکستانی مسلمانانو حمله وکـړه او بندیخانو تـه یې واچول .

(ب) روسانو په قرم کی په (۱۹۲۱) کال یوللك **مسلمانانو د لوږی له لاسه د تدریجی مرګ منګولو ته** وسپارل او پنځوس زره مسلمانان یی د (بللاکون) په

عصر کی چه د هنغاری له کمونستانو څخه ؤ او د قرمې د اسلامی جمهوریت رئیس بی مقرر کړی ؤ هجرت ته مجبور کړل .

. . . . . په ۱۹٤٦ کال کی بی دوه اسلامی قومونـه په کامله توګه د سیبیریا نامعلوو ځایونو تـه فرار کړل او دومره زیات خلک وو چه د قرم دوه جمهوریتونه بی تشکیل کړی وو او په ظالمانه ډول د هغوی په پلرنی ځایونوکی روسانو په عیش او نوش سره هستوګنه غوره کړه .

په ختیځه اروپا کی هم کمونستانو خپله هغه تګ لاره غوره کړه چه په شوروی اتحاد کی ورباندی تللی وو ، نوپه یوګوسلاویا کی بی له دوهم جهانی جنګ څخه وروستـه سمدستی څلورویښت زره مسلمانان لـه منځه یوړل (پنځلس زره کسان بی د طوز لالـه منطقی څخه دری زره چی د سرایقوله ښار څخه شپږ زره بی د ماکیدونیا او کوسو فاله منطقی څخه د (دوبرو نیک ښار ته یو تلل او هلته بی محو کړل) .

(۲) د جوماتونو تخریبول او یا له هغو څخه د بازیو ، صحنو او سینماګانو په عوض کاراخیستل او د داسی نورو کارونو له پاره تخصیص ورکول او همدارنګه د دینی مدرسو یو مخ بندول او قلفول ، د مسلمانانو او دینی نښو نښانو د محو کولو یوه بله جنایتکارانه لار ده چه روسی استعمارګری ورڅخه کاراخلی . . . .

(الف) پواځی په ترکستان کی د هغو جوماتونو شمیر چه روسی کمونستانو او تجاوز کارانو نړولی یا بی د نورو کارونو لـه پـاره تخصیص ورکـړی (٦٦٨٢) جوماتونو تـه رسیږی ، لـه ټـول شویو جوماتونو څخه د بخاری په ښارکی د اثر بی د منطقی لوی جومات (مناره مسجد کالان) بی هم تخریب کړی دی همدارنګه بی د قوقان په ښارکی (کته جامع) او د تاشکند په ښار کی بی د (ابن قتیبیه جامع) د (امیر فضل بن یحیی جامع) د (خواجـه احـرار جامـع) جوماتونه بی په ډیره وحشیانه توګه وران کړی دی . د ټولو هغو مدرسو شمیر چه په ترکستان کی بی قلف کړیدی (۷۰۲۵) مدرسو ته رسیږی ، د همدغو ټول شویو مدرسو له جملی یوه هم د بخاری په ښار کی د (دیوان بیګی) مشهوره مدرسه ده او د تاشکند په ښار کی د (بګلربیک مدرسه) او د (بران جان مدرسه) او داسی نوری هغه تاریخی مدرسی دی ، چه پخپل وقت کی د علم او عرفان ډیوي او د اذهانو د تنویر له پاره خورا ارزښتناک مرکزونه وو .

(ب) د اسلام او بشریت دشمنانو یعنی روسی استعمارګرانو په قرم کی د اسلام ټولی ، نښی نښانی محو کړي ، د (باغچه سرای) پـه ښار کی چـه د قـرم د ښکولیو ښارونو له جملی څخه یو ښار دی د (خان جامع) او د (طوز بازار جامع) او د (احماقو یو جامع) جوماتونه ټول وران کړل .

(ج) همدارنګه روسانو پـه یوګوسلاویا کی د زغرب د ښار ډیر لوی جامع جومات چه د ګړواتی د مسلمانانو او د کاتولیکانو د وحدت نښه او لویـه نمونه شمیرل کیدله وران او تباه کړ . (نور بیا)

ز قرآن پیش خود آئینه آویز    دگرگون گشته ئی از خویش بگریز
ترازوئی بنه کردار خود را    قیامت هائے پیشین را برانگیز

# بشکن !

وطندار دلیر من بنازم چشم مستت را
وطن در انتظار بازوی کشور کشای تست

بخاک افگن ، بخون ترکن ، ببادش ده ، به آتش سوز
ازین بدتر چه میباشد که دشمن در سرای تست

نگاه آرزومند وطن سوی تو می بیند
که روز امتحان خنجر جنگ آزمای تست

ز فریاد تفنگ جز صدای حق نمیآید
ز خیبر تا مدینه گوش ها وقف صدای تست

چه زیبا ترا زین نقشی که بیند دیدهٔ تاریخ
که تو خنجر بکف ، دشمن فتاده ، زیر پای تست

خدا جوئی ، وطن خواهی ، سر افرازی و آزادی
بخون شیر مردان نقش بر روی لوای تست

وطندار دلیر من بود در انتظار تو
بخون آلوده سنگر ها ، بخون آغشته پیکر ها

صدای نالهٔ جانسوز می آید ، مگر آنجا
گرسنه طفلکان نالند در دامان ما در ها

در آن ویرانه بنگر دختران ماه سیمارا
که از غیرت به قلب خود فرو بردند خنجر ها

به پیرامون زندان چشم بکشا تا عیان بینی
چه آغشته بخون تن ها ، چه غلطیدهٔ بخون سر ها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حایل
کجا دانند حال ناتوانانرا ، توانگر ها(۱)

وطندار دلیر من نگاه کن به تاریخت
کهٔ روزی افتخار دود مان آسیا بودی

ز تو فانهای دهشتزای خارا کن نلرزیدی
بپا ایستاده چون کوه بلندت جا بجا بودی

کفت با قبضهٔ شمشیر پیوند ازل دارد
خطا نبود اگر گویم تو شمشیر خدا بودی

تو در سو زلده صحرا ها ، تو د
به برق نیز
اگر باور نداری حرف من ، ک
به قبر گش
تو مرد بت شکن بودی
تو خورشید ز من بو
وطندار برهنه پای مظلو
ترا ما در
خروشان رود ها کرده ترا امو
ترا همچون
ترا آن قله های برف . پو
بجای بستر
ترا تا بنده اختر ها به شبهای
پی پیکار
ترا ما در به گهواره نهاده
ز عهد کودکی
ترا در راه ایمان
دبستان بزرگ
وطندار دلیر من خدا
طلسم نخوت
ز زندان نالهٔ زنجیر میآید
به یک شب
تو چون یک مشت آهن شو
دماغ دشمن
هزاره کیست، پښتون کیست، تاچک کی
اساس فرقه
تو چون فرزند اسلامی شعارت
ز محرابه مح
سر آزاد گان ملت
به یک الله اکبر چو

۱- توانگر ها (توانگر ها : کنایه از ابر قدرت ، ها امریکا و دول مقتدر مخصوصاً ممالک عربی و اسلامی ایست که با بی تفاوتی
رفع مسئولیت می کنند و از محنت دیگران بیغمند !؟ تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند آدمی

## پیام پنجده به پامیر

ای کاخ سر بلند فلک سای آسیا
بام جهان و بوسه گهٔ مهرو لوریان
ای مامن عزیز دلیران آریا
بوم و برت قشنگ و طربناک و دلستان
مسکن گزید بسینهٔ تو خرس های تطب
چون من فتاد کوکب بختت ز آسمان
گشتیم اسیر پنجهٔ بیداد روزگار
الدر عزای ما ست بخون خفته خاوران
جائیکه بود خطهٔ کبکان خوشخرام
اکنون شد ست عرصه گهٔ بزم کرگسان
شاهین پرید و باشه و عقاب هار مهد
خفاش و جغد و بوم گرفتند آشیان
آتش فگنده روس پلید در بساط دهر
انگیخت ست فتنه و آشوب در جهان
دیدی چسان نمود به خوارزم و تاشکند
افسرده ساخت رونق گلزار تاجکان
دست غرض در از نموده بشرق و غرب
بگرفته هنگری ولهستان و آلمان

### جواب پامیر

یغما گران سکندر و چنگیز و انگریز
رفتند نا امید ازین مرز با ستاز
سر سام شد دشمن بیداد و کینه توز
دیدند ز ور و همت مردان آریان
هر جالوای فتح و ظفر میرسد بگوش
از پکتیا ولوگر و میدان و با میان
بستند راه خصم بهر گوشه و کنار
در کندهار و کند زو بغلان و تالقان
آه از نهاد دشمن بیداد گر کشید
شیران پنجشیر و بدخشان و جوز جان
طبل غرور و نخوت لیئنهان شکست
رزمنده گان سنگر توحید و قهرمان
دوران دیو و دد بپایان رسید نیست
بشکستهٔ پوز و کله اهریمن ز سان
پایان رسد شام غم الگیز عاقبت
لب خند زلد صبح تمنای خاورانه

محمد هرات «پیغام»

ر تو فنده دریا ها
و شمشیر شب ها رهنما بودی
ز عشق میلا نم
ستگانت گوش نه چها بودی
، تو مرگ اهر من بودی
دی توسیف کبریا بودی

م دلیر من
به شیر گرم غیر تبار ، پرورده
ج و غوغا گر
قاب مست خود کهسار پرورده
ن آسمان سا
خارا به سنگ و خار پرورده
هراس انگیز
دشمن دیده بیدار پرورده
تیغ در پهلو
شمشیر جوهر دار پرورده
و فدا کاری و آزادی
مید احرار پرورده
باد انگهدارت
مزدور استعمار را بشکن
بگوش امشب
ون مردانه در و دیوار را بشکن
ن با قوت بازو
مغرور مردم خوار را بشکن
ست،ازبک کیست
سازی های استعمار را بشکن
بست جز توحید
مد ، پرچم اغیار را بشکن
توحید شد بردار
به های دار را بشکن

ناظر تپیدن گنجشک در چنگال بازاند و حمام خون را در کشور بیدفاع و مظلومی تماشا می کنند و با پیچ پیچ افسوس و حرف مفت

الحاج محمد کاظم (شارق)

# ارزش خون در کمونیزم و اسلام

همه روزه در همه حلقه های فکری و محافل سیاسی ، بحث های از ارزش "انسان" و حیثیت آن در مکاتب و مسلک های سیاسی جهان بعمل می آید . دانشمندان ، بلغاء ، شعراء نویسندگان اخبار ، جراید ، مطبوعات ، رادیوها ، تلویزیون ها و برنامه های هنری ، همه جا صحبت از مقام و حقوق "انسان" مینمایند و هر دستگاهی که در خدمت هر فلسفه بی قرار دارد ، به توجیه جنایات و کم نگری های طرفداران و جنایتکاران خود را جع به نقش "انسان" این اعجوبهٔ عالم خلقت ، می پردازند .

تعبیر ها توجیه و طرز تلقی ها هر چه و از جانب هر که بوده باشد ، بیشتر این گفتگوها درمیان دو مکتب فکری (پیروان اندیشه های کفر و اسلام) گرمی بازار دارد .

پیروان مکتب کفر به دو بخش عمده تقسیم می گردند و عبارت انداز :

۱ ـ مسلک مدعی حمایت و ضمانت حیات آبرو مندانه اجتماع (کمونیسم) .

۲ ـ مسلک مدعی حمایت و ضمانت حیات آبرو مندانه فرد (کاپتیا لیسم) .

هر یک از ینند و مکتب ادعا دارند که تنها طرز تفکر او شان حامی و پشتیبان "انسان" و انسانیت است و مکاتب دیگر استثمار گر بوده و محصول دسترنج و عرق جبین توده های رنجدیده و مظلوم را باکمال پررونی و بی حیائی حیف ومیل مینمایند .

کمونیسم و کاپتیالیسم که هر دو دوروی یک سکه اند ، شخصیت انسانرا محدود به شخصیت اقتصادی می سازند و این موجود سر بلند و آزاده اجتماعی را انسان محض مادی معرفی میدارند و اهداف عالیه سامیه اش را در شخصیت و مصلحت های اقتصادی اش منحصر می سازند . منتهی کمونیسم شخصیت انسانرا تابع اقتصاد و در چوکات محدودیت ها و قیودات خفقان آور اجتماعی محبوس مینماید و کاپتیالیسم انسانرا در خورد و برد های اقتصادی آزاد وبی قید میگذارد و "آزادی" را بحیث وسیله فراهم آوری مصالح اقتصادی وتضمینگر نیاز های مادی "انسان" می پذیرد . یکی آزادی در تصرفات اقتصادی انسانرا ، مایه بدبختی جامعه می پندارد و آندیگری آنرا وسیله و عامل یگانه رشد و پیشرفت و سعادت "انسان" می انگارد .

از مشخصات اصلی و اساسی هر دو نظام ، اختلاف ماهیت نظریه هر دو نسبت به "فرد" و "اجتماع" است . کاپتیالیسم مدعی است که "فرد"

حیثیت محوری را دار است و بایست که نظام حیات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی بجهت ترفیه احوال او عمل کند و به اکمال نیازمندی ها و مایحتاج زندگی "فرد" اقدام و به ضمانت منافعش بپردازد .

این نظام و طرز فکر ، انگیزه های ذاتی فرد را محترم و مقدس شمرده و بناء آزادی زر اندوزی و کنز اموال ، آزادی بهره‌کشی از ثروت و مایملک و استقلال تامه در مصرف را برایش منحیث حقوق اصلی و طبیعی قایل گردیده و حتی این سه نوع آزادی را بحیث پایه ها و اصول اساسی سیستم حکومتی خود قرارداده است . بدین ملحوظ کاپیتالیسم ادعا دارد که تنها و یگانه رژیم حمایتگر حقوق حقه و خواسته های طبیعی و اصلی "انسان" نظام کاپیتالیسم است و بس .

کمونیسم نیز به "انسان" و حقوق و آزادی هایش از دریچه چشم اقتصاد نگریسته و بر خلاف سیستم ــ سرمایداری ، عوض "مالکیت خصوصی" "مالکیت اشتراکی" را پایه نخستین و مستحکم نظام خود قرارداده و تمام انواع آزادی های را که رژیم سرمایداری برمبنای "مالکیت خصوصی" برای "فرد" قایل شده ، مردود و غیر معقول وانموده است .

کمونیسم برعکس کاپیتالیسم "اجتماع" را بحیث محور شناخته و "فرد" را به عنوان جزئی از اجتماع "فنائی الاجتماع" می سازد و آزادی های فردی را به آزادی های همه جانبه و بدون قید و شرط "دولتی" مبدل میکند .

دستاورد این دو اندیشه و طرز فکر ، تباهی گوهر انسانیت ، اغفال و اغراء انسان از توجه به کنه حالت خودش و خود فراموش و پایمال کردن شخصیت "انسان" بحد کالای بازار عرضه و تقاضا و تنزل ارزش خون و آبروی آدمیت است .

این نهایت خوش بینی به کمونیسم وکاپیتالیسم است که اگر گفته شود "انسان" در نظر آنها برابر باکالای عرضه و تقاضا ارزش دارد . زیرا واقع امر نه چنانست ، و منزلت "انسان" در پیشگاه هر دو مکتب غیر انسانی نازلتر از آنست که سر آن حسابی صورت گیرد .

داستان برده فروشی های کشور های سرمایدار اروپائی در قرن هژدهم از جمله مصیبت های رنج آوری است که ضمیر و وجدان سالم و غیر آلوده را جریحه دار می سازد و در عین حال ما را در شناخت چهره واقعی اینهد و مکتب حیوانساری امداد میرساند . در آنوقت ملیون ها "انسان" آزاده بیدفاع افریقائی توسط انگلیسی ها ، هالندی ها وفرانسوی ها که مدافع سر سخت صلح و دموکراسی اند ، به بازار ها و به قربانگاه های برده فروشی به ضرب شلاق و بر چه سوق داده می شدند و خانه ها و دهات شان به آتش کشیده می شد تا همه این "انسان ها" که جرمی جز تهیدستی و فقر و "انسانیت" نداشتند ، در خدمت اربابان "زر" و "زور" و "تزویر" قرار گیرند و از نیروی پرتوان جسمی شان بهره کشی به نفع قدر تمندان سرمایدار صورت پذیرد .

آنچه که در الجزایر گذشت و منجر به قتل و کشتار دسته جمعی یک ملیون "انسان" مستضعف گردید و آنچه که در جاپان با پرتاب دو عدد بم ذروی بر سر همین "انسان" های بیچاره و بیدفاع آمد ، نمونه های کوچکی است از ارزش خون و احترام مقام انسانیت در نظر کاپیتالیسم جنایتبار که بدفاع از مقام آدمیت پرداخته و نظام سرمایداری را حامی یگانه "انسان" می شمارد .

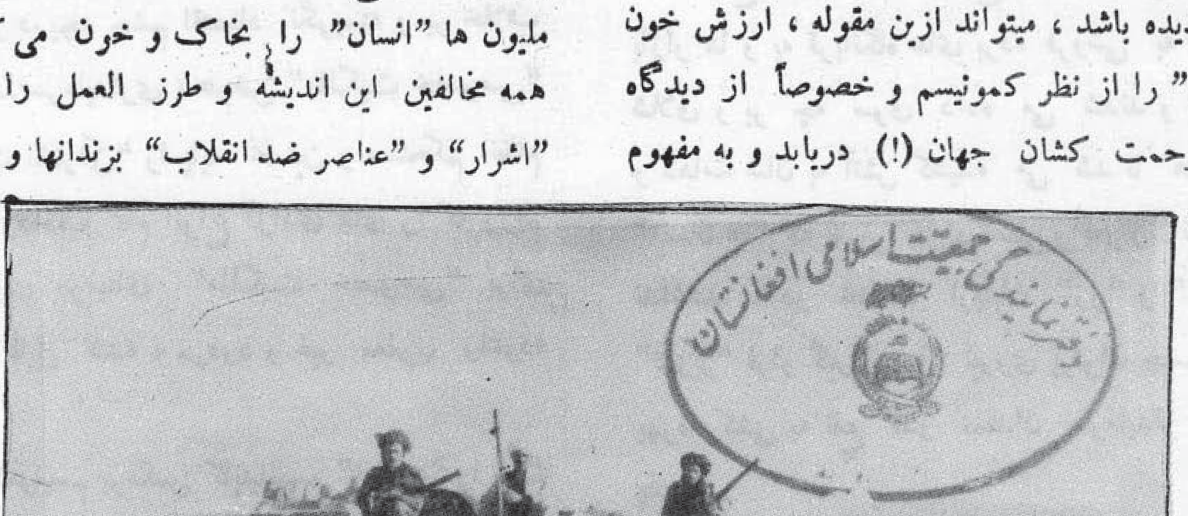
اینک ما بر حسب تقاضای عنوان ، مطالب این مقال را متوجه منزلت "انسان" از دیدگاه کمونیسم ، این ستاد بزرگ جنایات و بدبختی ها می سازیم و گوشه یی از احتراماتی را کمونیسم جنایتکار به "انسانیت انسان" قایل گردیده ، افشاء و برملاء می نمائیم :

لینین در جریان انقلابات داخلی روسیه طی یک سخنرانی گفت که :

"اگر مشخصات یک حکومت در زمان صلح تقوی است ، وجوه مشخصه آن در دوران جنگ و انقلاب ترور است . تقوی بدون ترور مفهومی ندارد ، . . . ترور چیزی نیست جز عدالت سریع ، شدید و انعطاف ناپذیر ، باین‌صورت ترور سرچشمهٔ عدالت است" .

مغز ها هر قدر مسموم و عقل ها هر اندازه که گندیده باشد ، میتواند ازین مقوله ، ارزش خون "انسان" را از نظر کمونیسم و خصوصاً از دیدگاه پدر زحمت کشان جهان (!) دریابد و به مفهوم "عدالت" "صلح" و "تقوی" که الفاظ بی محتوی و اسماء بی مسمی اند ، از نظر کمونیسم آشنائی و معرفت حاصل کند .

این موضوع تبلیغ و پروپاگندی علیه سوسیالیسم یا کمونیسم نیست که خواسته و ناخواسته برضد آن نظامات غیر انسانی ساخته و پرداخته شود، بلکه سوسیالیسم و کمونیسم فراز ها و پایه های اساسی نظام خود را بر اصول "محوطبقات و تشکیل جامعه فاقد استثمار فرد از فرد" و "تسلط طبقه پرولتر بر دستگاه سیاسی و بوجود آوردن یک حکومت دیکتاتوری در جهت انجام رسالت تاریخی برای ساختن جامعه سوسیالیتی" و ملی کردن ابزار تولید و منابع ثروت و سپس ملغی قراردادن مالکیت خصوصی بنیاد می نهد . و بنام محو طبقات دست به عملیات وسیع و تصفیه های وحشتناکی می زند و ملیون ها "انسان" را بخاک و خون می کشاند و همه مخالفین این اندیشه و طرز العمل را بعنوان "اشرار" و "عناصر ضد انقلاب" بزندانها و مقتل ها




مبارزین انقلابی و عقابان روئین تن مکتب قرآن بارشادت اسلامی وشهامت انقلابی تانک تباهکن دشمن را به غنیمت گرفته وازآن برعلیه آدمخواران روسی استفاده مینمایند .

مصرف می شود. پاک سازی "باز مانده های فیودالیسم" و سرمایداری و "تصفیه های حزبی" و "حرکات ضد منافع ملی" از جمله عناوین و تیترهای زشت و پلیدی است که در سایهٔ آن ملیون ها لیتر خون نذر زمین شده و هزارها فرزند بی جرم آدم نابود گردیده است . بیجا نخواهد بود اگر اشاره مختصری به عملیات تصفیه کاری حزب کمونست روسیه در زمان سلطه استالین تنها در سال ۱۹۳٦ بنمائیم و شمارا در برابر پرده ئی از سینمای فجیع و تراجیک کمونیسم قرار بدهیم :

در سال ۱۹۳٦ هیاتی از یازده تن وزراء و هفت تن رؤسای کمیته اجرائی و پنجاه و سه نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونست روسیه ، جهت ساختن و ترتیب قانون و برنامه های حکومتی تشکیل و قوانین سال ۱۹۳٦ را وضع کردند و بعداً بنابر علل و عواملی که تا حال نیز معلوم نگردیده نه (۹) تن از وزراء و پنج تن از رؤسا و چهل وسه نفر (٤۳) از جمله پنجاه وسه (۵۳) نفر اعضای کمیته مرکزی حزب ، بنام تصفیه حزبی از کار و حتی از صحنه زندگی بر کنار شدند و چندی بعد تر این تصفیه در صفوف ارتش سرخ و شورای جنگ رخنه نمود وشصت فیصد از مجموعه جنرال های اردوی روس را به نابودی و مرگ سوق داد ، و تنها از ۹-٢٤ ماه اگست سال ۱۹۳٦ دو صد وشصت ونه (۲٦۹) نفر جنرالهای نظامی بدون پرسش به اعدام سپرده شدند و هفتاد نفر از اعضای برجسته شورای جنگ که تعداد اصلی شان هشتاد (۸۰) نفر بود ، وسه نفر از بزرگترین و ماهر ترین مارشال های نظامی و یکصد نفر از روزنامه نگاران ورزیده را نیز در کام مرگ فروبردند .

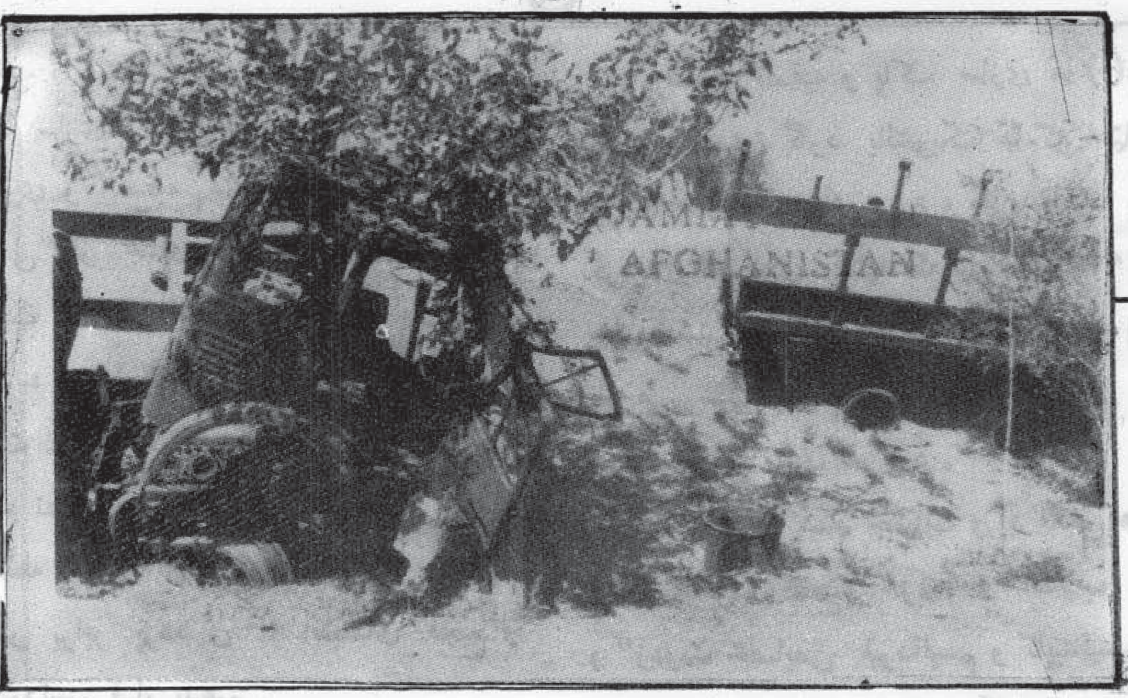
ساحه تصفیه و پاک سازی ها (!) گسترش یافت و نخستین گارد بالشویک ها که اعتمادی ترین نیروی حزبی و دولتی بود ، بکلی نابود و منحل گردید وکار بجایی کشید که در سال ۱۹۳۹ تعداد مطرود شدگان اصیل حزب کمونست به دو ملیون نفر می رسید ، در حالیکه تعداد مجموعی اعضای حزب دو نیم ملیون نفر بود .

کمونیسم همه جنایات و آد مکشی های خود را در لباس "تصفیه حزبی" و "انقلاب فرهنگی" و "زدودن خصایص فیودالیسم و کاپیتالیسم" وغیره جامی زنند و بنام "صیقل فکری و روحی" لبهٔ تیزینهٔ خنجر ستم را بر گلو گاه توده های وسیع ملیونی فرومی بر دو با قدرت آتش و آهن ، نیروی فکر و اراده "انسانیت" را اسیر و دربند می سازد و فریاد آزاد یخواهی و دموکراسی را در نهانخانه ضمایر و مشاعر خفه و خنثی مینماید .

چون تشکیل یک حکومت دکتا توری برای ساختن یک جامعه سوسیالیستی از جمله اصول پذیرفته شده و مسلمه سوسیالیسم است ، لهذا خونریزی و ظلم و استبداد بالای "انسان" از جمله خصایص طبیعی این نظام غیر انسانی و رهآورد آن تنزل ارزش والای "انسانیت" است .

**نیش عقرب نه از پی کین است**
**مقتضای طبیعتش این است**

آری : آنگاه که کمونیسم دور از همه قیود اخلاقی ، روحی و معنوی بجهت بوجود آوردن یک جامعه سوسیالیستی یا کمونستی ، تشکیل حکومت دیکتاتوری را که منحوس ترین و کوبیده شده ترین نوع حکومت های جاهلی و اختناق و ترور است لازم و حتمی انگارد ، دیگر چه عامل و کدام مانعی او را و ادار خواهد ساخت که به "انسانیت"




در اینجا دو عراده موتر روسها کثیف و آدمخوار را مشاهده و ملاحظه میفرمائید که توسط مجاهدین پیکارجوی مکتب توحید تخریب گردیده است.

انسان احترام گذارد و بخون و زندگی بشریت ارزشی قایل شود ؟ چه علتی و کدام انگیزهٔ خیر خواهی باعث خواهد شد که کمونیسم توده ها را به زنجیر بردگی نکشد و کشورهای ـ آزادهٔ مستضعف را در کام خود فرو نه بلعد ؟

راستی آن توسن تندگام بد مست و دیوانه ئی که در حین مهمیز و ضربهٔ قمچین ، لگا می بدهان نداشته باشد ، کار سوار و سر نوشت آنها ئی را که در مسیر حرکت و خیزهای عجولانه اش قرار می گیرند به کجا خواهد کشید ؟

جواب این سوالات را فقط واقعیت‌های تاریخی وجریانات وحشت انگیز اروپای شرقی و آسیای مرکزی وجنگ های مهر بانانه (!) سی ساله ویتنام و خونریزی‌های شگفت انگیز این آد مکشان حرفه‌ئی در شرق و در غرب جهان است ، میدهد وبس ! جریان ننگین و کشمکش داغ برسر جنازهٔ انسان در افغانستان است که پاسخ این سوالات را نقداً در کف دست مامی گذارد ! تجاوزات ناروا و نفرت بار روس بر چکسلواکیا ، مجارستان و آلمان شرق است که چون داغ سیاه و وصلهٔ ننگینی تا روز قیامت در دامان چرکین تاریخ ، جوابگوی پرسش بالا است !!!

آنچه که در ویتنام گذشت ، حصه‌یی از جنایات مشترکی است که توسط کمونیسم و کاپیتالیسم اعمال گردیده که ما غرض جلو گیری از تطویل کلام ، بذکر ار قام تلفات و ارده بر جامعهٔ انسانیت در آن جنگ‌های خونین وفجیع ، اکتفا می نمائیم تا افکار گندیده وخاطره‌های مسموم شده ایکه امروز نیز درین عصر جنبش و بید اری ، دو دسته بدا مان شرق و غرب چسپید اند وهنوزهم غرض تداوی سرطان جنگ ، کپسول صلح را از آنان می طلبند ، آگاه گردند و از سقوط در گرداب نابسا مانی نجات یابند .

( ادامه دارد )

تأليف : سيد قطب شهيد

ژباړه : عصمت قانع

# نوی ژوند او برته نړۍ



## دوهمه برخه

چه خپلی نړیوالی اړیکی د ګډ ژوندانه دوستی او ورور ولی په بنسټ باندی و ده او تکامل و مومی او څوک چه جنګ او لا نجوته لمن نه وهی او د داسی انسانی نظام په مقابل کي نه جنګيږی د سیسی او توطئی نه جوړوی اولار ویانوته یې ازار نه و - رسوي د ځمکی په مخ د فساد او بربادی تخم نه شیندی په خلکو او ټولنو باندی زور زیاتی روانه بولی جنګ ته لمن و نه هی او په د ښمنیسره پور - ته نه شی .

نو دا نظام پرته له تجاوز ګرانو ، تبهکارانو او ستمګرانو څخه د بل چا په ضدنه جنګیږی موږ د دی دول ټولنیز نظام غوښتونکی یو .

اوس باید پوښتنیه وکړو .

چه ولی دولتونه ، رژیمونه او دلی تشویش اواند یښنه کوي چه دا دول ، نظام او رژیم د جهان په یوه ګوټ کی رامینځ ته شی ، په داسی صورت کی دا دول رژیم به په مظبوطو اخلاقی بنسټونو او ژورو وجدانی احساساتو باندی تکیه او ډډه لري .

د اصولو اجرا کیدل یئي درونی انګیزه لری او فقط په مادی قدرت او مادی نفوذ باندی کفایت نکوی .

ز ما په نظر دنړی په یو ګوټ کی د داسی نظام را مینځ ته کیدل له تباهی و بربادی څخه په قطعی صورت سره دټول بشریت د ساتنو تضمین او ضمانت کوی د داسی نظام را تلل به د توری تیاری د خورو ورو نرګمیو په مینځ کی دیوی ځلیدونکی مناری په شأن وی چه بیا کولای شو د دی منا روڼه و ړانګړنو پلو شوکی لاره او ګودر پیدا کړو او د آرامی و ساحل ته و رسیږو .

نن ورځ بشریت د دو عجیبو لا روپه سر ولا ړدی پیچلو فکری کړ کیچونو د رژیمونو او نظامونو کړنلارو او لړزیدونو هغه د سقوط غاړی ته رسولی دی باید پوښتنه و شی ، چه ولی یوه دله داریږی چه یو اخلاقی او معنوی رژیم دی په خلکو حکومت و کړی حق او عدالت ، آزادی او برابری ته دی تحقیق ورکړی او بشریت ته دی له سر خوږی

او سر گردانی څخه نجات و رکړی ، په ننیو بشری ،
تولنیو - او پرګنو کی باید عقیده او فکری کړنلاره
وجود ولری له عقیدی او ایډیا لوژی څخه د لوید
یځو تولنو محرومیت د دی سبب شویده چه لویدیځ
وال یو په بل پسی د ما دیا تو په جاده کی د فساد
او تباهی لورته قدم ووهی او دا تولنی نور د دی
قدرت نه لری چه د بد مرغی او مصیبت گرد او
غبار له خپلو مخو نوڅخه پاک کړی . او د مادیت
په لمن کی دی سقوط و نه کړی هغوی غواړی چه
د صحی فکری کړنلاری دو را ندی کولو په ځای د
خنجر بر چی او زندان په واسطه نوری عقیدی او
مسلکونه له مینځه یوسی .

ولی موږ پوره امکانات او قدرت په واک کی
لروچه لویدیځ وال هیځکله هغه نه لری موږ کولای
خپل تولنیز نظام په صحی او کامل بنسټ باندی و
درو . او یوه بشپړه ، هراړ خیزه ، خوا کمنه ایډیا
لوژی د نورو عقید و او مسلکونو پرځای و درو
او د واقعاً حماقت دی چه موږ له غربی تولنو څخه
تقلید و کړو چه هغوی لا اقل هر ډول مادی
امکانات په خپل اختیار کی لری ، خوزموږ محیط
او ماحول ، کلی او بنارونه د مادیت په فساد هم ندی
گرفتار کړای شوی !

زه غواړم په دی ځای کی سوال و کړم . ولی
ځینی ډلی او دولتونه له دی عادلانه نظام څخه چه
د ایمان او عقیدی په ستنو باندی تکیه لری او د
هراړ خیز تولنیز عدالت غوښتنه د گرد و اړاره کوی
او تول د خپل عادلانه نظام ترسیوری لاندی ساتی
او ما دیگری په هراړ خیزه فکری کړنلاره او په
خپل تولنیز خاص سیستم سره نه د زور او بر چی
پواسطه طر دی کوی دا ریږی ؟ !

دوی وائی چه که استعماری او غربی خواکونه
له اسلامی او غربی ختیځ څخه د باندی و وزی ،
یوه خالیگاه را منځ ته کیږی او د اخلاقیا کمونیزم
ډ کوی ولی که چیرته دوی ریښتیا وائی او په دی
"اوز" کی سوء استعماری غرض و ناوړی ولی نه پریږدی
دی چه موږ پخپله دیوه سالم او عادلانه نظام پواسطه
چه د ایمان او عقیدی پر بنسټ باندی ولاړدی دغه
خالیگاه ډکه کړو ترڅو د هغه د عدالت او سولی
تر سیوری لاندی بشریت په آسوده توب سره ژوند
و کړی .

ولی دوی ددی نظام د نه را منځ ته کید لو
او د داسی تولنیز سیستم د نه را پیدا کیدلو په خاطر
هلی ځلی کوی او د داسی نظام له را منځ ته کیدو
څخه ممانعت کوی .



درین جا تانک منهدم
شدهٔ روسی ابرا —
مشاهده میفرمائید
که توسط رزم آوران -
دلیر و شجاع جمعیت
اسلامی افغانستان
تخریب گردیده است

دا نظام، دارژیم او دا اصول زمونږ په هیواد ـ ونو کی دا کمونیزم په وړاندی سل لښکری عسکر اولس گونی جنگی کمپونه اولس گونی نظامی هډی دی او کولای شی د هر ډول خرابی مفکوری د نفوذ مخه ونیسی .

پداسی حال کی چه داویدیځ نظامی هډو او جنگی کمپونو ؛ عسکرو او لښکرو لا تراوسه پوری د دی توان نه دی پیدا کړی چه د کمونیزم له نفوذ څخه غربی خاوري وساتی .

او خپل رژیمونه له سقوط او لړ زید او څخه بچ کړی .

**هوکی :**

دوی له داسی رژیم او داسی ټولنیز نظام سره مخالف دي او په خپل ټول قوت سره د هغه په ضد جنګیږی ، څکه دا نظام تور امپریالیزم او استعمار د سره کمونیزم په شانی طرد کوی او هیڅ ډول استعمار که سور وی که تور وی که نوی[1] وی که زوړ تر هر نوم او هر عنوان لاندی چه وی په هره گوښه او هره څنډه کی چه وی اجازه نه ورکوی چه په اسلامی ټولنو کی پاتی شی او فعالیت وکړی فقط هغوی د همدی اصل له مخی زمونږ له هر اړخیز انسانی رژیم سره چه د عقایدو او مفکورو ټول څښتنان د هغه په سیوری که په آرام سره ژوند کولای شی مخالف دی او مبارزه ور سره کوی ، ولی څومره په ځای ده ، که چیرته واقعاً درک او عقل ولرو نو اوس باید حقیقت درک کړو څکه نور ددی وخت را رسیدلی دی چه د د یږو گانو اوږو زینو په [illegible] مقلد [illegible] .

## رهبر جنبش چگونه آزاد و رهائیبخش میگردد؟

طغیان غریزهٔ حب ذات که از قوی ترین غرایز بشری بشمار میرود، اگر با نیروی عقل، دین و تقوی در وجودش مهار نگردد، دیگر خودش در زندان سنگین، تیره و وحشتناک درونی که تسخیر ناپذیر است، بسر می برد!!

اگر خواسته باشید وسیع تر از سطح خودبینی به جهان نامتناهی عاطفه و محبت مردمی بپردازد باید اولتر علیه خویش و برای آزادی خویش قیام نماید.

درین صورت میتواند فطرتاً در صف مردان وارسته اخذ موقع نماید و با حرارت و گرمی دیگران را نیز از حلقهٔ اسارت و بردگی بیرون آورده اقتضا، و تقاضای روش پر افتخار انقلابی را در جهان انسانیت بجا کند.

اگر چنین آزادگی گرایش نشد، وجدان حساس و ضمیر بیدار آزادگان به بندگی و گرفتاری خویش گریه و نوحه میدارد!!!

آری رهبر وقتی میتواند با اندیشه های متعالی و بلند پرواز مبارزهٔ ملت را به ثمر برساند که از اغلال و سلاسل هوسها و محبس جاه و مقام، آزادی خویش را بدست بیاورد.

روح الله حیدری.

---

۱ - نوی کلونیالیزم .

نویسنده: نتیری

# چگونه چپ ها راست میشوند

## حقایقی در مورد راست گرائی چپ ها:

قبل از آنکه در مورد راست گرائی چپ ها وارد بحث شویم لازم است تا مفاهیم چپ و راست را مختصراً توضیح نمائیم. همچنان یاد آوری این نکته ضروری است که راست گرائی چپ ها بخشی از تغیر مواضع و مواقف و بصورت عمومی نا همگونی و تضاد عملی چپی ها با نظریات و اصول شان بوده و شامل تمام خلافکاریها و کجروی های عناصر چپ بخصوص تجدید نظر طلبی نمیگردد.

بصورت روشنتر باید بگوئیم که درین سطور فقط راست گرائی و نزدیک شدن چپی ها را از نظر مشی سیاسی به راستیها و دولت های دست راستی بازگو نموده و از ذکر تضاد و اختلاف فکر و عمل شان در مسایل سیاسی و عقیدتی می پرهیزیم زیرا هر کدام آن بحث جدا گانه ای را ایجاب مینماید.

((مفاهیم چپ و راست را بنا بر بعضی خصوصیت ها و سوابق تاریخی از هم جدا نموده و تفا و تهای جناح های سیاسی را برحسب "چپ" و "راست" تشریح نموده اند.

اصطلاح چپ یا "دست چپی" بطور کلی به گروه ها و احزاب لیبرال، رادیکال، سوسیالست، آنارشیست و کمونست اطلاق میشود. همچنان اصطلاح جناح "راست" یا "دست راستی" بطور کلی به گروه ها و حزبهای محافظه کار، ارتجاعی، هوادار قدرت مطلقه، سنت گرائی وفاشست اطلاق میگردد.

گاهی اصطلاح چپ را برای مخالفین رژیم های حاکم، و راست را برای طرفداران و حامیان آن نیز بکار برده اند. از زمان جنگ جهانی دوم عوامل مختلفی سبب ابهام این دو مفهوم شده اند و بخصوص این بحث در فرانسه برانگیخته شده است که کمونست ها را به سبب هوا داری شان ازدیکتا ـ توری، دست راستی بنامند و در ۱۹۵۱ پیشنهاد شد که کمونستها در مجمع ملی در نهایت جناح راست بنشینند ولی این پیشنهاد ردشد به علاوه شرکت دست راستی ها در نهضت مقاومت زمان جنگ و دفاع آنها از جمهوری، اختلاف قدیمی را نامحسوستر کرد و پیدایش یک نهضت قوی چپ کاتولیک در فرانسه و مخالفت را دیکالها با دخالت بیشتر دولت در اقتصاد سبب شده است که بخش دیگری از مفهوم چپ از دست برود.

با تداخل بیشتر این دو مفهوم در یک دیگر عده ای در فرانسه معتقدند که این دو مفهوم دیگر فائدهٔ خود را از دست داده اند اضافه برآن اصطلاحات چپ و راست بیشتر برای دسته بندی های داخلی احزاب نیز بکار میروند)).

با در نظر داشت مطالب متذکره و در نتیجه باید گفت که اصطلاح چپ بخصوص برکمونست ها اطلاق میگردد. و عناصر و دستجات سیاسی ضد مذهب و بظاهر مخالف سرمایه داری و امپریالیزم امریکا را چپ و یا دست چپی می خوانند.

اکنون با نگاه مختصر به موضع گیری های سیاسی چپ ها در بعضی از کشور های جهان خواهیم دید که تا چه اندازه به ادعا های خود صادق بوده و در برابر امپریالیزم امریکا و دست نشاندگانش قرار دارند و یا اینکه به راستی ها تسلیم و یا راست گرا شده اند.

تاریخ حرکت چپ در کشور ما بهترین نمونه و مثال راست گرائی چپ ها بوده مواضع ومواقف ضد انقلابی و تسلیم طلبانهٔ شان در رژیم های ظاهر



این هم ازجملهٔ صدها عراده وسایل جنگی وحمل ونقل دشمن (روس های پلید ووحشی) است که توسط شیرمردان دلیر وآزاده جمعیت اسلامی افغانستان دریکی از مناطق تخریب گردیده است.

شاهی و داؤد شاهی ثابت ساخت که مدعیان چپ نه تنها به افکار ، عقاید و اصول سیاسی خویش وفا دار نبوده بلکه عند اللزوم به آن پشت پازده و با راستی ترین رژیم ها از در سازش و تسلیم پیش آمد نموده اند. حزب به اصطلاح دیموکراتیک خلق!!! در شمارهٔ دوم و سوم جریدهٔ خلق تحت عنوان دین مقدس اسلام ، قانون اساسی ، شاهی مشروطه ، وفا داری خویش را به دین اسلام،قانون اساسی و رژیم سلطنتی اعلام داشته وماهیت ننگین و تسلیم طلبانهٔ خود را رسوا و برملا ساخت و نقاب فریبندهٔ چپ نتوانست حرکات و مواضع ضد انقلابی و ضد مردمی شانرا کتمان نماید. برهمگان روشن است که مخالفت با مذهب ، رژیم سلطنتی و قوانین همچو رژیم ها از اصول چپی ها بوده و همه بر آن اتفاق نظر دارند. با وصف این چپ نما های کشور ما از آغاز فعالیت های نوکر منشانهٔ خود به مدح سرائی وستا یشگری دربار و سلطنت پرداختند و با خط درشت نوشتند که :

"مادهٔ هفتم و یاز دهم قانون اساسی کشور که جریدهٔ خلق آنرا احترام مینماید میگوید : پادشاه غیر مسئول و واجب الاحترام است. . . پادشاه از حقوق مردم حفاظت می‌کند."

بهمین ترتیب تره کی جهنم مکان بدست بوسی شاه شتافت و دربار مل دیروز و روس مل دیروز و امروز در پارلمان رژیم سلطنتی شاه را از مترقی ترین شاهان آسیا و افریقا قلمداد نمود و در جریدهٔ رسوای پرچم ، شواری رژیم سلطنتی را مظهر ارادهٔ ملت و خانهٔ مردم میخواند ند و از وجود دیموکراسی حرف زده و با "اعتمادی" صدر اعظم وقت همصدا شده نوشتند که : "دیموکراسی در خطر است". چون راست گرائی چپ ها در کشور ما برهمه واضح است لهذا به این مختصر اکتفاء مینمائیم.

و اما در ایران با رویکار آمدن رژیم جمهوری اسلامی ، یک عده از چپ نما های آنکشور با جناح های راست و سلطنت طلب جبههٔ متحدی را برضد رژیم تشکیل دادند و آنعده از چپی هائی که از رژیم حمایت میکنند مانند حزب منفور توده و فدائیان خلق ، باوجود آن که حمایت شان صادقانه نبوده و براساس سیاست های شیطانی و منافقانهٔ باداران روسی شان صورت میگیرد ، معذلک بنا بر

عقاید سیاسی چپی ها مذهب و دولت های مذهبی دست راستی بشمار میرود وحتی از رژیم های بورژوازی نیز بدتر می باشد و مخالفت با آن در صدر برنامه های چپی ها قرار دارد.

با پیروزی سوسیالست ها در فرانسه چپی های جهان این پیروزی را جشن گرفتند و بعض ها را گمان برآن بود که با به قدرت رسیدن سوسیالست ها شگافی در بلوک غرب ایجاد خواهد گردید و روابط فرانسه با امریکا و همپیما نانش تیره خواهد شد در حالیکه تلاش های "میتران" برای نزدیکی و همکاری بیشتر با امریکا و داشتن روابط بسیار نزدیک با اسرائیل و دیگر نوکران امریکا ثابت ساخت که چپ نما های اروپائی نیز در راست گرائی دست کمی از دیگران ندارند.

تاریخ معاصر بخوبی نشان داده است که احزاب شیطانی بعث در کشور های عربی توسط صلیبی ها و با همکاری یهود تأسیس گردیده و همواره در خدمت امریکا و دیگر قدرتهای استعماری قرار دارد، باوجود آن همکاری و هنگامی بی نظیری بین کمونستها و بعثی ها در کشور های عربی وجود داشته و بخصوص رژیم سفاک حافظ الا سد جلاد، این ننگ جاودانهٔ تاریخ که با کشتار دد منشانهٔ صد هاتن از بهترین فرزاندن اسلام در سر زمین شام، نام کثیف خویش را به صفت سفاکترین جانی قرن ثبت تاریخ نموده است، باسابقهٔ خدمت به امپریالیزم امریکا و معامله گری با اسرائیل، فروشندهٔ جولان و حافظ منافع امریکا در لبنان، به مسلح ساختن کمونست ها پرداخته و آنها را برضد مجاهدین پاخاسته و قهرمان سوریه مجهز میسازد.

بعثی های سوری که پرور دگان دا مان ناپاک صهیونیزم و صلیبیون هستند اکنون لباس سر بازی برای روسها را برتن نموده و ازینرو با حفظ دست راستی بودن به چپ ها نزدیک شده و چپی ها به اینان. که بهترین نمونهٔ چپ گرائی راستها و راست گرائی چپی ها در شرایط حاضر می باشند.

همچنان چپی های مصری که خود را از مخالفین شماره یک رژیم سادات قلمداد مینمودند وراد-یو مسکو، صدای امریکا، را دیو کابل و بی-بی-سی نیز همواره از ایشان به عنوان بزرگترین جناح مخالف رژیم، نام می برد و گا هگاهی اعلامیه های ضد حکومتی نیز میدادند با او جگیری نهضت اسلامی در مصر و فرا رسیدن امتحان و آزمایش دشوار مبارزه و زندانی شدن هزاران تن از مسلمانان مبارز و آغاز شکنجه ها و تعذیب ها و بوجود آمدن شرایطیکه دم زدن از مبارزه و پخش اعلامیه، حبس و زندان و شکنجه را درپی دارد و مانند گذشته که همچو حرکات بیانگر قدرت گروه ها و سبب کسب و جهه و مقبولیت عام میگردید و خطری هم بدنبال نداشت و یک آزادی نسبی ونیم بند حکمفرما بود و دفعتاً چپی ها تغییر شکل داده و با قتل سادات و تخت نشینی "حسنی مبارک" بدست بوسی او شتافتند و حزب سوسیالست کارگر با بیشرمی و وقاحت تمام از سیاست های "مبارک" که در حقیقت ادامهٔ راه سادات است جانبداری نموده و به دست راستی ترین رژیم عربی تسلیم شدند.

و در تونس که دست راستی بودن رژیم آن از هیچکس پوشیده نیست و حتی برای فرو نشاندن یک شورش شصت نفری در یکی از شهرها از امریکا و فرانسه استمداد می جوید و کشتی های جنگی امریکا و فرانسه در بنا در تونس لنگر می اندازند در انتخابات اخیر، بر علاوهٔ حزب حاکم "دستور" به گروه های چپ نیز اجازهٔ شرکت در انتخابات داده میشود و حزب کمونست، سوسیال د موکرات و جبههٔ مردمی دران شرکت میکنند در حالیکه به حرکت های اسلامی آنکشور این اجازه داده نمیشود و تحت تعقیب و شکنجه قرار میگیرند.

بهمین ترتیب چپی های مراکش و سودان با رژیم های دست راستی کشور های شان سازش نموده و این نهضت های اسلامی است که قیام مردم علیه این رژیم ها را رهبری می کند.

در اخیر یاد آوری این نکته ضروری است که چپ و راست، دارای اصول ثابت سیاسی نبوده بلکه منافع آزمندانهٔ ابر قدرتها، سازندهٔ سیاست ها و مواقف شان می باشد و بخصوص که در این سالها جنبش های اسلامی در سرا سر جهان اوج گرفته و خطر جدی را متوجه جهانخواران و چپا-

بقیه در ص ۲۵

مؤلف : شهید عبدالقادر عوده
مترجم : دکتور سید محمد موسی «توانا»

# قانون جزا در اسلام

نظریهٔ مقید ساختن صلاحیتهای حکام :

آئین مقدس اسلام ، نخستین شریعتی است که تصرف حکام را در امور دولت در چوکات معینی مقید ساخته است و آنانرا مطلق العنان نگذاشته و قدرت مند آنرا از خطا های شان و اضافه روی های شان مسئول قرار داده است ...

این نظریه روی سه قاعدهٔ اساسی استوار است :

۱- وضع حدودی بر تسلط حکام

۲- مسئول قرار دادن حکام از خطا ها و تجاوزات شان .

۳- عزل حکام

۱- تقیید سلطهٔ حکام :

پس از نزول شریعت اسلام ، سلطهٔ حکام حد معینی نداشت . رابطه درمیان رعایا و حکام بر اساس تنها قدرت و زور بود . سلطه با زور تناسب مستقیم داشت زیرا هر چند یکه حاکم قدرت مند تر میبود بهمان اندازه ساحهٔ نفوذش و سیعتر میگردید و هر که ضعیفتر می شد بهمان اندازه ساحهٔ نفوذش تنگتر می شد .

مردمان ازینرو از حاکم فرمان نمی بردند که او از ایشان است بل ازینجهت از وی اطاعت میکردند که از آنان زور مند تر بوده لذا حکام میتوانستند مردمانرا بزور بکار هائی و ادارند و یا آنانرا فریفتهٔ مال و جاه خویش سازند و چون زور مند دیگری بروی چیره میشد مالک الرقاب رعایای او محسوب میگردید و مردمان همیش بحیث خدام و بردگان اصحاب قدرت بحساب می آمدند .

و چون این سلطه از زور منشاء میگرفت قدرت و زور حاکمان یکی با دیگری برابر نبود هکذا حدود مشخصی که تجاوز ازان ناجائز باشد وجود نداشت . لذا حاکم حق داشت عملی را انجام دهد و یا از انجام عملی بی آنکه باز پرس و مراقبتی درمیان باشد امتناع ورزد .

و چون شریعت مقدس اسلام فرود آمد وضع را دیگرگون ساخت . بجای روابط قدیم و کهنه روابط جدیدی را درمیان حاکم و محکوم جای گزین نمود ، که با کرامت بشری و ضرورتهای جامعه ساز گار مینمود . و لذا رابطه درمیان زمامداران و رعیت تحقق منافع اجتماع را قرار داد نه زور زمامداران و ناتوانی رعیت را . هکذا به رعیت حق داد تا اولو الامر شانرا با مراعات حفظ منافع اجتماع خویش انتخاب نمایند . بدینگونه تصرف حاکمانرا در حدود معینی قرار داد که خروج ازان حدود برعیت حق میدهد تا بعزل ایشان اقدام ورزند .

آری آئین مقدس ما وظیفهٔ حاکمان ، حقوق و وجائب ایشان را به شکل کافی و دقیقی بیان داشته است وظیفه و مقام حاکم در اسلام خلافت وجانشینی پیامبر اسلام است که از امور دینی و دنیائی مسلمانان وارسی میکند . حاکم در اصطلاح فقهاء امام نامیده شده است .

امامت و یا خلافت قرار دادی است درمیان امام و رعیت که جز برضاء و اختیار بمیان نمی آید . و بموجب این قرار داد امام حاکم مکلف است امور کلی امت و دولت اسلامی را چه در داخل و چه در خارج تحت اثرات خویش بگیرد و اذان مطابق به احکام شریعت اسلامی و مصلحت مسلمانان رعایت بنماید و در برابر این التزام و تعهد امام بر رعیت است که از امام اطاعت کند و فرمانش را عملی نمایند .

تا آن لحظه که متصف به فسق شود و یا از انجام وظیفه عاجز آید که درین حالت مستحق عزل میگردد .

با تقدیم این معلومات بخوبی آشکار است که صلاحیت صاحبان قدرت در اسلام مطلق و بلا قیود و حدود نبوده و آنان حق ندارند مطابق به خواهشات نفسی خویش هر چه بخواهند بکنند بلکه امام و حاکم در اسلام فردی از افراد جامعه اسلامی است که در برابر دیگران التزاماتی داشته و بر ایشان حقوق دارد . قدرت و صلاحیت او بدان اندازه است که وظیفهٔ خویشرا انجام داده و حقوقش را بدست آرد او در تصرفات خویش پابند عملی به نصوص و روح شریعت اسلامی است .

«وأن احکم بینهم بما انزل الله» المائدة : ۴۹ .

«ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذین لا یعلمون» الجاثیه : ۱۸ .

«ومن لم یحکم بما أنزل الله فأولئك هم الکافرون» المائدة : ۴۴ .

تصرف امام در امور دولت مقید به عمل به احکام شرع مقدس بوده و جز به اجازهٔ شرع کاری را از پیش برده نمی تواند و شرع به امام و حاکم همان حق را میدهد که به دیگر افراد داده و او را از انجام کاری منع می کند که دیگر انرا نیز ازان منع می کند .

۲- مسئولیت حاکم در اسلام :

همه تصرفات حاکم در اسلام مطابق به تعالیم اسلامی صورت میگیرد و هر گاه انحراف از وی پدید آید خواه بقصد و یا با همال او ازین تصرف خویش مسئول بوده و مورد باز پرس قرار میگیرد .

این حکم شریعت اسلامی کاملاً با منطق اشیاء وفق میکند چه در هر کجا که حقوق و وجائبی بطور مشخص و معین سراغ شود در آن صورت باید باز پرسی نیز بمیان آمده بتوالد زیرا بدون مسئولیت تعیین حقوق و وجایب اهمیتی ندارد و چون حاکم مانند دیگر افراد و از میان آنان است باید همانند ایشان قبول مسئولیت را بنماید .

۳- عزل حاکم در اسلام :

در صفحات قبل گفته آمد که امامت روی قرار داد درمیان یک شخصی از یکطرف و عموم ملت از طرف دیگر بمیان آمده و ملت برضاء و رغبت خویش، امام و یا حاکم خویش را انتخاب مینماید .



روسهای تبهکار ومتجاوز بمنظور بلعیدن افغانستان عزیز داخل این کشور شده بودند ولی غافل از آنکه خود درکام شیرمردان رزمندهٔ این خطه بلعیده میشوند . . . .

مطابق به این قرار داد حاکم مکلف است در رعایت و باز رسی اش از امور دینی و دنیائی مردمان احکام شرع را بکار بندد و از حدود آن پای بیرون ننهد و در برابر این وجیبه مردمان مکلف اند از وی اطاعت کنند و لذا هر گاه امام و حاکمی حدود شرع را احترام نگذارد و با مردم مطابق بحکم دین اسلام رفتار ننماید باید انتظار اطاعت را نداشته باشد و جای را برای شخص دیگری که از عهدهٔ کار درین حدود برآمده میتواند خالی کند و اگر ازین کار نیز امتناع ورزید ملت حق دارد او را عزل کند و دیگری را انتخاب نماید .

این است تقاضای عقل و منطق سلیم و این حکم صریح شریعت اسلامی است که قرآن کریم و سنت نبوی صلی الله علیه وسلم بدان وارد شده است و خلفای راشدین بدان عمل کرده اند .

قرآن کریم مؤمنان را باطاعت از فرمان حاکمان شان در حدود عمل با حکام دین امر میکند نه باطاعت مطلق .

قرآن کریم میفرماید :

«یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله ولیوم الآخر ذلك خیر وأحسن تأویلاً النساء : ۵۹ ورسول کریم علیه الصلوة والسلام میفرمایند «السمع والطاعة حق مسالم یؤمر بمعصیته فاذا امر بمعصیته فلا سمع ولا طاعة ».

وانما الطاعة فی المعروف» .

و چون با انتقال رسول صلی الله علیه وسلم بجهان دیگر مسلمانان حضرت ابو بکر صدیق را جانشین ایشان برگزیدند حضرت خلیفهٔ اول در نخستین خطابهٔ شان که تطبیق نصوص شارع در زمینه محسوب می شود فرمودند :

-وای مردمان ! من بحیث أولو الامر شما برگزیده شده ام در حالیکه بهتر از شما نیستم هر گاه به نیکوئی عمل کردن با من کمک کنید و هر گاه مرتکب عمل نا درستی گردیدم مرا راست سازید از من تا زمانی اطاعت کنید که از خدا (ج) و پیامبر (ص) فرمان برم و اگر از اطاعت خدا و رسولش سرباز زدم از من فرمان نبرید» .

و چون دور ، بخلیفهٔ دوم حضرت عمر فاروق رسید ایشان نیزاین مطالب را با کمال اهتمام بیان می فرمودند ، روزی در خطابه چنین گفتند : «خیلی پسندم می آید که من و شما درمیانهٔ بحری در کشتی ای باشیم که ما را بسوی شرق و غرب می برد درین حالت سر نشینان کشتی میتوانند یکی را از میان بقیادت آن مکلف سازند پس اگر در انجام وظیفه بدرستی کار میکرد از وی پیروی میکردند و در صورت انحراف بقتلش میرسانیدند «یکی از یاران بنام طلحه رضی‌الله‌عنه» گفت چرا نگفتی اگر منحرف می شد از وظیفه برکنارش مینمودند ؟ عمر رضی الله عنه گفت : «نی ، کشتن او برای حاکمان آینده درس عبرت بهتر است» .

آئین مقدس اسلام این نظریه را وقتی بجهانیان آموخت که قدرت زمامداران ، قدرت مطلق و نا محدودی بوده و ذهنیت ها آمادهٔ آوردن چنین نظریهٔ ای نبود و لذا شریعت اسلام این نظریه را مطابق بخواست وضع اجتماعی تقدیم نکرده است بل باین لحاظ آنرا ارزانی فرمود که شرع کاملی و جاودانی را بجهانیان عرضه کرده باشد . یعنی کمال و دوام این قانون آسمانی اقتضای آنرا داشت که دران قواعدی چنین درج باشد و اینگونه دینی بتواند جامعهٔ انسانی را بسوی ارتقاء و کمال سوق دهد .

نصوصی‌که بوسیلهٔ آنها این نظریه باثبات رسیده است کاملا عام ودر نهایت مرونت بوده در هرعصر و زمان و بطور شاملی قابل تطبیق می باشد .

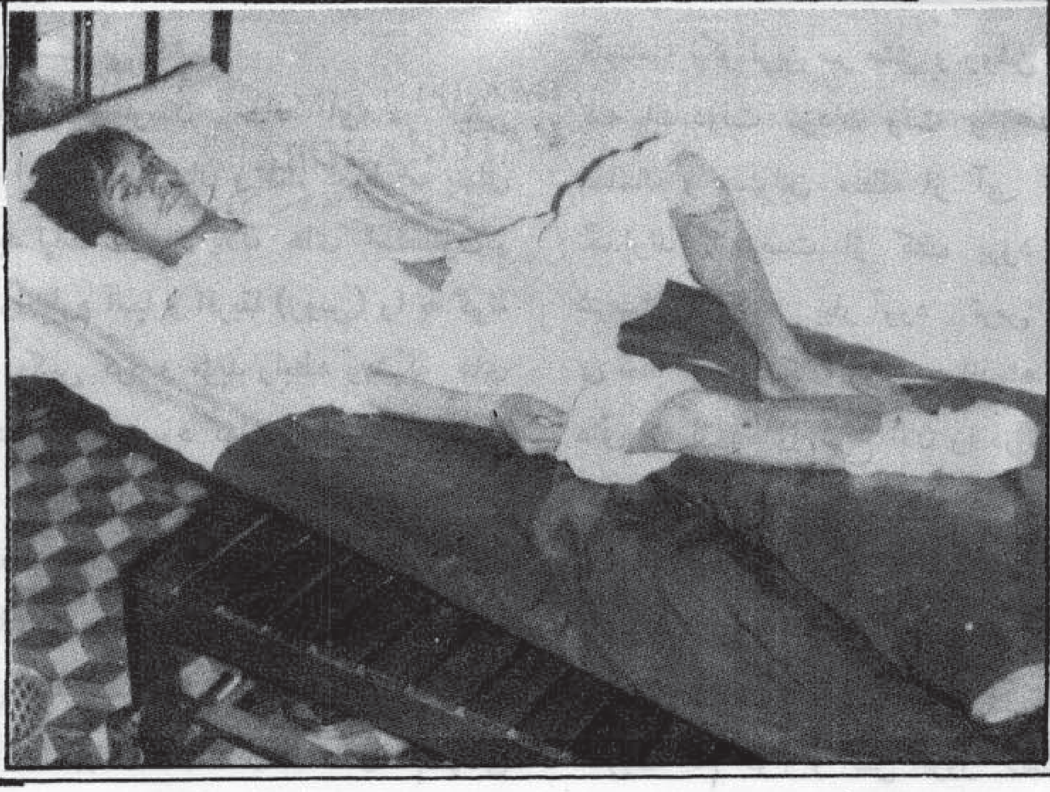
اسلام با تقدیم این نظریه بر همه قوانین وضعی سبقت جسته است چه نخستین قانون وضعی که تسلط رعیت را بر حکام تثبیت کرده است قانون انگلستان در قرن هفد هم میلادی است سپس نوبت به انقلاب کبیر فرانسه (در اخیر قرن هجده) رسید و بعداً این نظریه بهمه قوانین وضعی راه یافت قوانین وضعی در تثبیت این نظریه بروشنی قوانین اسلامی صورت گرفته است . چه در قانون حد تعیین شده درمیان محکومین و حکام قانون اساسی است که حقوق افراد جامعه ها حکام و اندازهٔ صلاحیت هر کدام را بیان میدارد . هما نگونه که اسلام عمل به نصوص شرع وارد وا ین موضوع را که بمثابه قانون اساسی در اسلام است درمیان حاکمان و محکومان حد تعیین داشته است .

(ادامه دارد)

# تصویر دیگری از جنایات و توطئه های بین المللی روس

روس ها پس از حمله به افغانستان و استقرار حکومتی که شصت و اند سال در طلبش کوشیده بودند ، فکر می کردند نقشه های پتر و توطئه های بریژنیف و سلطه جوئی قشون سرخ اینک در حد کمال و اتمام است و بسرعت میتوانند خیمه به کرانهٔ بحر هند زنند و در آبهای گرم جنوب قایق رانی کنند . اما بزودی دریافتند که آنهمه نقشه های شیطانی شان جز خواب و خیال و تصویری بر روی آب بیش نبوده است و ارزیابی ومحاسبات شان غلط و غیر عملیست زیرا مغز های الکتر و نیکی و ادراک حیوانی فرعونان کرملن از درک و اندازه گیری و سنجش نیروی ایمان که با هیچ کامپیوتری امکان پذیر نیست ،غافل و ناتوان بودند و موجودیت پاسداران توحید را که در چهار ده قرن بر بساط زمین فرمانروا بوده اند نادیده می انگاشتند . این سودای خام کار آنان را به زبونی و رسوائی کشید و نا گزیر باب زرادخانه های آدم کشی شان را که کشنده ترین سلاح دران انباشته بود ، بروی ارتش سرخ گشودند و فرمان قتل عام صادر کردند تا در افغانستان یکتن هم از کودک خرد سال تا مرد کهن سال زنده نماند . اما هر چند این جنایات ننگین و ضد آنسانی خویش را ادامه دادند ،نتوانستند بر کشور خونین کفنان پرچم روسی را بر افراشته و ثابت نگه دارند و نفسی براحت بکشند ، لذا به حیله ها و نیرنگ های ضد انسانی و مضحک دیگری دست یازیدند و بران شدند تا تحریکات تخریباتی را به دستیاری همکاران و مزدوران شان در منطقه و بخصوص در پاکستان بمرحلهٔ اجرا گذارند.این توطئه ها که فکر می کردند خیلی زیر کانه و ماهرانه توسط عمال شان انجام خواهد یافت ، آنچنان . به افتضاح و رسوائی کشید که بار دیگر چهرهٔ واقعی روس و نوکران خود فروخته اش را در آئینهٔ سیاست جهان آشکارا ساخت و همگان آنرا تماشا کردند .

یکی از این کارنامه های سیاه روس ، طرح دسیسهٔ ربودن طیارهٔ جت مسافر بری پاکستان بود عده ای از اجیران روسی آنرا از فضای پاکستان ربودند و به افغانستان بردند و در میدان هوائی کابل بلا درنگ به سلاح های تعرضی و نبرد مجهز شدند و یک نفر دپلومات پاکستانی را در بین هوا پیما شهید کردند . و سر انجام با درایت و انسان دوستی زعمای پاکستان و پذیرش شرایط آن جانیان روس پرورده و حرفوی ماجرا پایان یافت و هوا پیما از مرز دیگر روس یعنی سوریه به پاکستان باز گشت . در نخستین روز ماجرا پرده از روی این توطئهٔ شرم آور بر افتاد و جهانیان دانستند که اتحاد مرتعی در این جنایت دست داشته و آنرا رهبری کرده اند . زیرا همینکه ملل انسان دوست این عمل را محکوم کردند و برای جانیان حادثه خواستار کیفر گردیدند ، فوراً دست برژنیف از آستین قذافی بدرشد و گرومیکو در چهرهٔاسدآدم کش سوری وارد معرکه گردید و نگذاشتند آن دزدان و همکاران شان بچنگ قانون و داوری افتد . هدف روس ها این بود تا از یکسو عده ای از او باشان مزدورش را که هیچ کاری در پاکستان از



پاسدار جان بر کفیکه مردانه وار در برابر خرسهای قطبی رزمید و سرانجام در سنگر حق زخم برداشت و از چندی به اینطرف در شفاخانهٔ جمعیت اسلامی تحت تداوی قرار گرفته است .

دست آنان برنمی آید ، از این کشور فرار دهد و آنان را بعد از تربیت بیشتر بار دیگر به پاکستان اعزام نماید و از سوی دیگر پاکستان را مجبور کند تا تعدادی از جانیان طرفدار روس را از زندان های پاکستان آزاد سازد و در مجموع حکومت پاکستان را تحت فشار قرار دهد تا مهاجرین آواره و مسلمان افغانستان را در کشور خویش راه ندهد .
ولی چنانکه شنیده شد دست انتقام روزگار گلوی بیشتر جانیان هوا پیما ربارا در کابل در هم فشرد و بقیه روز و شب درمیان تانک های روسی بسرمی بردند تا آنکه بتاریخ ۳۰ نومبر ۱۹۸۱ بار دیگر زمینهٔ سفر آنان را فراهم کردند وهمه را به لیبی انتقال دادند.
انگیزهٔ این اقدام از جهتی آن بود که روس ها و گماشتگان شان در کابل نمیتوانستند حفاظت جان آنان را تضمین کنند و از جهت دیگر میخواهند بوسیلهٔ پرچم دار وحشت و تروریزم بین المللی (قذافی) ایشان را در قرار گاههای ترور و آدم کشی تربیت کنند و در اینجا و آنجا از آنان بحیث یک مزدور و آدم کش استفاده نمایند. واز این همه عجب تر آنکه اینبار دست حنا آلود گاندی هم به حمایت آنان دراز شد و در نتیجه چند نفر از این باند طیاره ربا را به هند فرستادند تا شیوهٔ مزدوری و خود فروختگی را در پرورشگاه گاندی بیا موزند و درس نوکری و چاکری را در آغوش او فرا گیرند و اینک به صراحت و آشکار پیدا است که این اتحاد پنجگانه با تمام امکانات دست داشته شان در تلاش اند تا علیه اسلام و مسلمین در یک صف وارد کار زار شوند و منطقه را به آتش و خون بکشانند . و چه خوب بود که گاندی اینهمه پولی ملیون ها انسان برهنه پا و گرسنه هندی را صرف تهیه آذوقه ولباس و مسکن برای خود آنان میکرد و از این همه معشوق نوازی ها و خیمه شب بازی

های سیاسی دست می کشید .

فرستادن جاسوسان حرفه ای در لباس دپلومات به ایران و پاکستان و هند که با همه پنهانی عریان گردید نیات شوم و پلان های استعماری و غیر انسانی ژاندارم آسیا و افریقا (روس) را به گونهٔ محسوسی منعکس کرد و مؤید رابطه و شبکهٔ های تخریبی و فتنه انگیزی بود که در همین مبحث و بار ها بران اشاره کرده ایم . این ناقوس خطر و امثال آن که از مدت ها وهمه روزه بصدا درمی آید و نیز تحریکات و حادثه آفرینی هائی که در ماحول ما اتفاق می افتد نه شوخیست و نه ملعبه . و چنانکه تذکار رفت همه تمهید هنگامه سازی ها و سم پاشی هایست که دیر یا زود تلخکامی آن ، منطقه را فرا خواهد گرفت و بازی بازی هستی و آزادی خویش را از دست خواهیم داد .

ایمن بودن و بی تفاوت زیستن در برابر این همه فجایع ود سائیس و کرنش و سازش و فرصت طلبی هیچکد ام دشمن را و ادار به برگشت نخواهد کرد . و پلان هایش را به تعویق نخواهد انداخت . دور نمای مسئله افغانستان و اهمال و اغفال و بی اعتنائی و بی کفایتی فرمان روایان این کشور در ـــ . ـــ . ـــ . ـــ . گذشته ، نیکو ترین سر مشق و روشن ترین عبرتیست که باید دولت مردان وقت و مخصوصاً زعمای مسلمان و مسئولین منطقه از آن انتباه گیرند و نگذارند تا فرصت از کف برود و ندامت و شرمساری و تباهی ببار آورد . ترس از سلط جویان بی خدا و خود کامهٔ روس و اندیشه از چوچه مار هائی که اژ دهای سرخ آنان را در زیر قبا و آستین اسلام پرورده است ، اینک دنیای اسلام و حکام مسلمان را در برابر یک فریضهٔ دینی و یک مکلفیت ملی و اسلامی و اجتناب نا پذیر قرار داده است . ومقتضی آنست تا جهت رویا روئی و مقابله با این عفریت آدم خوار و آتش افروز دست بدست هم داده وسپاه اسلام را از کرانه های اندلس و افریقا تا اقصای آسیا و اروپا در برابر آن بسیج نمایند و با نعره ای مستانه و عزمی سلف وار برج و بارهٔ کمونیزم و کاخ زور گوئی ، الحاد و استبداد و استعمار را در هم فروریزند و بشریت را از شر این پا رازیت های انسان کش و جرثومه های فساد نجات بخشند ورنه این اژ دهای دو سر هر یک را تک تک وتنها چون صعوه ای بکام خویش فرو خواهد برد . وابن حتمیست .



این هم نمونهٔ دیگری ازخرابکاریها وویرانی هایست که توسط بمباردمانهای هوائی روس ومزدوران ایادی اش صورت گرفته است . ـــ . ـــ
ـــ . ـــ . ـــ

دکتور عبدالحی بخشی

# سیری در عقاید اسلامی

## اصول عقاید اسلامی

-اصول اعتقادیات اسلامی عبارت انداز :
-ایمان به خدا-ایمان به فرشتگان خدا (مجردات)
-ایمان به ادیان و کتب سماوی-ایمان به پیامبران الهی و فرستادگان خدا.
-ایمان به مبدا (قضا و قدر) -ایمان به معاد.

## فصل اول ایمان به خدا

ایمان به خداوند اصل اولی و سرچشمهٔ عقاید ادیان سماوی و اسلام است.

بدون ایمان به خداوند بنای عقاید مذهبی و اسلامی از هم فرو میریزد.

اندیشهٔ ایمان به خدا از کجا پدید آمد؟

ایمان به خدا ولو خداوند به هر صورتیکه تصور شده باشد، در کلیه ادیان ودر تمامی اعصار واجتماعات بشری وجود داشته است. طوریکه محقق وفلسفه نگار مشهور فرانسوی فلیسن شاله میگوید: "بی خدائی اصلا وجود ندارد" هر کس به نحوی به خدا ایمان دارند و داشته اند - د هریت والحاد درمیان بشریت ریشهٔ عمیق ندارد. در گذشته ها توده های مردم و عامةالناس به خدا ایمان داشته اند - و فیلسوفان و حکما همه خدا پرست والهی بوده اند. درمیان متفکرین و اندیشمندان فقط یگان یگان ماتریالست ملحد وجود داشته است وبس. اینهم به دلیل است که بشر را خداوند آزاد آفریده - و هیچوقت آزادی اش سلب نمی شود پس طبعا کسانی معتقد و کسانی منکر میشوند وهم الحاد و انکار شدن از خدا که بوسیله برخی متفکرین قدیم مانند دیموکریت و (انتینسن)شاگرد سقراط - شکاکان و اپیقور نقل شده بفرض اینکه صحت داشته باشد - دلایل شخصی و اجتماعی دارد نه دلایل عقلی و فلسفی. اینکه گفتیم اگر صحت داشته باشد به این علت است که مادیون و خصوصا کمونستان میکوشند برای مکتب الحاد خود در تاریخ سابقه ریشه ای را بجویند. اینست که میان کلمه (طبعی ومیان کلمهٔ ماتریالست) خلط و اشتباه نموده فیلسوفان طبیعی را مادی قلمداد می کنند - معنای فیلسوف مادی آنست که بکوشد تا علل حوادث طبیعت را در خود طبیعت بجوید اینکه در تاریخ فلسفه برخی فیلسوفان را طبیعی گفته اند، به این علت بوده است که ایشان مایل به تفسیر علمی وساینتفیك حوادث بوده اند اینکه از خدا منکر بوده باشند البته درین شکی نیست که از طرف پاره فیلسوفان کلمات و سخنان گستاخانه نسبت به خدا و مذهب نقل شده واز همین سبب بنام های ملحد مشهور گردیده اند چنانچه اپیقور که به مادیت مشهور است، همین قدر می گفته که: خدایان در ملکوت آسمان مشغول عشرت اند ما نباید به آنها قربانی اهدا کنیم. خوب می آئیم سر اصل مطلب که فکرت خدا ویا به عباره دیگر مفکوره و اندیشهٔ ذاتی بنام خدا از کجا در عقل و ذهن انسان پیدا شد؟ مادر جواب میگوئیم که از فطرت انسان و فطرت انسان به معنای ساختمان اصلی و طبیعت واقعی عقل و روح انسان است یعنی سرشت و ساختمان ذهن و عقل و مشاعر انسان نظر به دلایلی، طبیعتا مایل به جستجوی خدا بوده است، مگر از انجائیکه عقل انسان نا پخته و خام بوده است اینست که احیانا در جنبش عقلی خدا جوئی خویش و تعیین خدای واقعئی مطلوب د چار اشتباهات گردیده و نیز گاه گاهی د چار انحراف شده وبه خدای واقعی نرسیده، بلکه به اشتباه خدا ویا بطور وسیله و واسطه

میان خدا به اشیا و اموری دیگر روی آورده و انها را عبادت و پرستش کرده است. وهمینکه عقلش رشد کرده ویا از طرف انبیا علیهم السلام هدایت شده، دوباره به خدای واقعی روی آورده است اینست که دو شادوش رشد عقلی و معنوی بشریت خدا پرستی نیز تکامل یافته وبه سرحد کمال خود رسیده است. زمانی بشر به بت بعد به ارباب الانواع و بالاخره به خدای خدایان واخیرا به خدای یکتا پی برده است. البته این سیر تکاملی در میان فیلسوفان رخ داده است ویا بعبارت دیگر این سیر تکاملی طبیعی فکرت الهی است وگرنه پیامبران از آغاز مردم را به خدای یگانه دعوت می کرده اند.

پس باین ترتیب پی بردیم که عقیده به خدا از فطرت انسان جوشیده واز عقل بشر تراوش نموده منتها در مراحل اولی عقیده مذکور ناقص و آلوده به شرك ولی بعدا اصلاح و کمال یافته است چنانچه آخرین فیلسوف ایکه خدای یگانه را یقین کرد، سقراط حکیم است که درین راه جان خود را نیز از دست داده همچنان که کودك در آغاز، غریزه مادری خود را با در اغوش کشیدن گدی ارضا میکند ولی بعدا طفل واقعی را به بر می گیرد، بشریت نیز در آوان کودکی عقلانی خویش به خداوند یکتا و حقیقی درست پی نبرده، وآهسته آهسته بسوی کمال ایمانی راه برده است.

اینست که چون ایمان به خدا یك تمایل طبیعی و فطری عقل بشر است وکار های فطری و طبیعی را سوال چرا و علتش چیست مناسب نیست ما سوال نمی کنیم که چرا بشر خدا جوی و خدا پرست شد؟ زیرا این یك امر فطری است بلکه سوال می کنیم که چرا بشر در قرون اخیره به الحاد و کفر روی اورد؟ — زیرا الحاد و انکار از خدا یك امر غیر طبیعی و قابل پرسان است.

زیرا معمولا سوال نمیشود که چرا فلان صحت مند است؟ بلکه سوال میشود که چرا بیمار شد؟ الحاد وانکار خدا که موقتا در قرن (۱۸) اوج گرفته بود دلایل تاریخی و اجتماعی دارد که اینجا گنجایش بحث ازان نیست.

## وجود خداوند (ج)

درباره اینکه ایا وجود خداوند دلیل می خواهد یا خیر دو قول است. نخست عقیده به بداهت وجود خداوند. ثانی عقیده به نظری بودن وجود خداوند.

## بداهت و ظهور وجود خداوند!

برخی متفکرین اسلامی مانند بعضی کلامیون و متصوفین وجود خداوند را بدیهی روشن وبی نیاز از هرگونه برهان و دلیل می دانند پاسکال رنه دیکارت و برگسون نیز به همین عقیده اند. واینکه چرا برخی از مردم به خدا (ج) اعتقاد ندارند؟ دلیلش را این می اورند که اشخاص مذکور فطرت سلیم خویش را تحت تأثیر محیط های الحاد آفرین و تلقینات سو و ضد خدایی از دست داده اند. واگر آنها فطرت سلیم خود را باز یابند و غبار تعصب و پرده های اوهام را از روی دل و دماغ خویش بر دارند در آنصورت بیگمان بخدا معتقد می شوند— چنانکه در وقایع غیر عادی از قبیل غرق شدن کشتی و سقوط هوا پیما چه بسا که پرده های غرور و عناد دریده شده و ملحدان در ان لحظه به خدا نیایش کرده اند.

## مبرهن بودن وجود خداوند.

پارای از الهیون برای وجود خداوند دلیل ها آورده اند. و وجود باریتعالی را با براهین محکم اثبات کرده اند ولی از انجائیکه بشر در صحنه آزمایش و میدان ابتلا وآزمون قرار دارد واز انجائیکه موضوع عقیده بخداوند یك موضوع مادی و محسوس نیست آوردن دلیلی که حتماً موافق و مخالف را قانع سازد، ممکن نیست زیرا از یکسو اگر دلیلی با چنان محکمی اورده شود که به مخالفان یارای تخلف باقی نماند در انصورت اعتقاد بخدا یك پدیده جبری و خالی از فضیلت اخلاقی و ارزش معنوی شمرده میشود وهم نظر به اینکه موضوع مذکور یك موضوع غیر مادی است، بناء هر قدر دلیل محکمی ارائه شود، باز هم مخالف میتواند دران شبهه وارد کند وآنرا قبول نه نماید. رویهمرفته برای اثبات وجود خداوند دلایلی قوی و محکم از جانب الهیون

ارائه شده که استاد صلاح‌الدین سلجوقی انهارا به تفصیل استیفا واستقصاء کرده است که رعایت اختصار اجازه تفصیل را بما نمی دهد ــ ما .بعض از انها نام می بریم و علاقه مندان میتوانند به بحث مستقلی که بنده درین باب نگاشته ام رجوع نمایند "رسالهٔ اسلام یا مکتب اعتدال ــ بخش: بخشی درباره خدا شناسی" براهینی که الهیون ارائه کرده اند، خیلی فراوان بوده در تحت اجناس مذکور در ذیل مندرج می باشند.

ــ برهان تکوینی
ــ برهان غایاتی (از اکویناس)
ــ برهان نظم
ــ برهان حرکت اولیه (از ارسطو)
ــ برهان وجودی (از آنسلم)
ــ برهان وجوب وامکان (از متکلمین و فلسفه اسلامی)
ــ برهان انسانی
ــ برهان اخلاقی (از کانت)
ــ براهینی دیگر

## وحدانیت و صفات خدا!

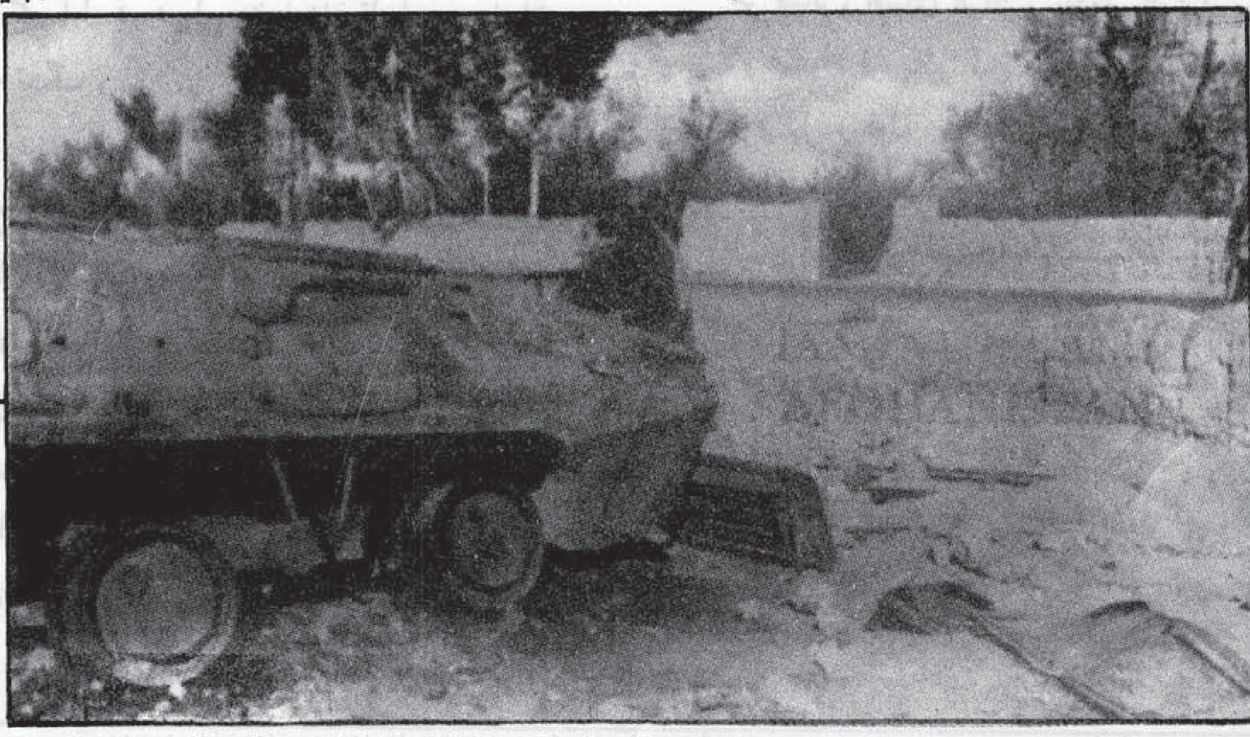
ما از وجود خدا به کمال خدا پی می بریم کمال خدا ما را به قبول صفاتیکه نواقص و عیوب را از خداوند نفی کند وادار میسازد خلاصه خداوند کمال مطلق است و کمالی را که ما سوایش بالقوه حاصل کنند، ذات باریتعالی بالفعل داراست. خلاصه با هر صفتیکه عقل و شرع کمال خداوند را با ان ثبوت کند، خداوند حایز ان صفت است و هر وصفیکه عقلا یا شرعا نقصان را به حضرت الهی نسبت دهد، خداوند ازان بری است. اینست که صفاتی که خداوند را کمال می بخشد و برای خداوند ان صفات ثابت میشوند و نسبت می گردند، صفات ایجابی گفته میشود وان او صافیکه عیوب و نقصانات را از ذات احدیت دور میکنند از صفات سلبی بشمار می آیند.

اینکه ما به خدا کمال را قایلیم ناشی از ضرورت عقلی ایست که حقیقت الوهیت بر ما تحمیل میکند. زیرا حقیقت خدائی ایجاب کمال را میکند و تحقق کمال وجود صفاتی را ایجاب مینماید ما همچنان از مطالعه علمی نظم وزیبائی و دقت و ریزه کاری در وجود خود و خارج وجود خود پی به صفات خدا می بریم چنانکه از مطالعه "دلایل انفسی یعنی آثاریکه در وجود خود ماست و دلایل آفاقی" یعنی دلایلیکه در خارج از وجود ماست پی به علم و حکمت و قدرت واراده خدا می بریم.

همچنان وجود یك نظم پایدار و برقراری هستی و وجود عالم آفرینش ما را به وحدانیت خدا در ذات و صفات رهنمون می گردد.

زیرا در صورتیکه خدایان متعدد بودند، عالم نبود واگر بود توام با اختلال نظم و فساد می بود.

(باقیدارد)



# جهاد دين نينگ بيوك مراحلى

بول ايديش غه قايتريش يوق كيم بوكون ليق دنياده ، هر تون مسلك لار بار و هر مسلك نينگ بول يورياتگان لارى چا په دور لاركيم هر يول دن ، و حتى قان تو كيش و دسته جمعى اولدريش ليق بلان - او ز مسلكى نى ترقى بير يشى غه استفاده ايتسه ، بول مسلك هر قانچه كيم مردم نينگ تيلاشنى خلاف غه بولسه و انسان نينگ فطرتى مقابلى غه تاختمه گان بولسه . اما اول چاغده كيم كوررونسه بير مسلك يا مذهب ، صرف بشر نينگ سعادت مند ليغى گه ، ير يوزى ده عدالت نى تأمينى و انسانيت نينگ مادى و معنوى ترقى سى او چون طرح ايدلگان بولسه ، ممكن دور كيم - هيچكيم اول نى ايتاك يازو شيغه مخالف بولماى ، انتقاد ايتماسه . شو اصل او چون هر يله كيم اول نى محيطى دن اوزاغ قاچلسه ، واسلامى دولت نينگ وظيفه سى كيم قرآن بويورغ لارى نى عملى ايديش دور - كوز نى الديغه آلولسه ، هيچ بير صحيح منطق طرفدار بولما سدوركه شوتون دولت اور تا دين كيتسه ، بلكه معقول انسانلار و كوب راغ اول آدم لارى كيم عالم انسانيت نى ترقى ليغى گه طرفدار دور كه مسلمان لار بولسه ، هيچ خواه لا ماسلور لار كيم اسلامى دولت اور تا دين كيتسه ، بلكه اسلامنى بويورغ طرزيغه مسئول دور لار كه شوتون او لكه و اهلى نى حفاظتى او چون ، او ز لارى دينى ، مال لارى دينى و جان لارى دين كيچيب ، قربان ليق بيرسه لار . و اشبو تلاشليق مسلمان نى بر چه دين ايلغارى ليق تيلاشى دور .

حضرت خداوند شول معنى ده ايتور لار :

«اى اول كيشى لارى كيم ايمان كيلتورب سيز لار ! آيا سيز لار نى اول فائده ليق معامله اى كه سيز لارنى عذاب دردناک دين نجات بيرار دور ، هدايت يونسم ؟ تنگرى «ج» و پيغمبرى «صلعم» غه ايمان كيلتورنگ لار و خدانى يوليغه نفس لار و دارائى لاريز بلان جهاد قيلينگ لار . و بيلنگ شول ايش سيز لار ده ياخشى لار دور . . .»

جهاد فقيه لار نظر يغه تورت صورتى باو :

١- گونگلم بلان ٢- تيل بلان ٣- قول بلان ٣- قلبچ بلان .

هر فساد ، نفسانى غرائز و باشقه شوتون يمان ايش لار ضديغه قوريش ليق بلان ابراكنى جهادى اداً ايتار و تيل و قول جهادى ، حق دن طرفدار ليق ايتار يغه .

ليكن قلبچ نى جهادى اول جهاد دور كيم كوراش نينگ مقدس ميدانيغه كيلوب ، و دين نى دشمن لارى ومشرک بلان ار وشسه . (مراجعه ايتنگ ابن حزم نى تور تنچى جلدى نى ١٣٥ بيتى غه) .

و اول اورش او شنداغ جهاد دور كيم : ايمان كيتور گانلار تعهد ايتوبتى لار كه او شبو جهاد نينگ يوليغه جان لارى دين و مال لارى دين كيچسه لار . . .

ومسلمان لاربایذ تنگری نی بول اید یشیغه معتقد بولسه لارکه ایتادی : ,,گمان ایتمای لار ، اول کیشی لار کیم خدا نینگ یولیغه الدرولبتی اولگان، بلکه تیرک دورو پروردگار آلدی دین رزق بیادی) آیة ۱۹۳ او چنچی شو آیت نی تکیه سی .غه بلان او - تمان کیم بیر مسلمان خدا نی یولیغه . (خواه کونگلومنی جهادی بولسه و خواه تیلی و خواه قولی و خواه قلیچنی) قربان بولوب دین نینگ ایلغاری کیدش یولیغه فساد و فساد چی لار بلان کوراش ایتار دور و تیلی و قولی جهاد حالی غه دور و یا قلیچ بلان خدا و اسلام نینگ دشمنی بلان کوراش قیلار دور ، تنگری تعالی اول غه کوب اجر بیرار و بول آیت دین ممکن دور که بول حدیث نی استخراج ایتساک :

(یوز درجه جنت غه بار کیم خدا نینگ امری بلان اول کیشی لاری که او نینگ یولیغه جهاد ایتار لار ، آماده و تیار دور) . وبخاری شریف نی ایکنچی جلدی و ۲۰۰ بیتی غه» .

پس قوانشلیق دور اول مسلمانلار حالیغه که اعلای کلمة الله او چون قول ، تیل و ایراک بلان جهاد ایتار لار و قهرمان مسلمان خواه لا دور کیم قلیچ بلان جهاد ایتوب ، قزل قانی نی خدا یولیغه توکسه و اسلام دشمن لاری نینگ اور تا دین ایتسا .

و بول کون شو زییل افغانستان یورتمیز غه باتریاش و قری لار قزل استعمار بلان برچه نیرسه - سیدن او توب جهاد ایتار لار تاکه او لکه غه قرآن و اسلام حکومت لیق قیلسه و بس . . .

بقیه از ص ۶۵

## اقبال و افغانستان

کارانیست که یا نمیدانند و یا زیرکانه و محرمانه با استعمار گوشهٔ چشمی بهم میرسانند ویا (بمصداق پهلوان زنده خوش است) فرصت را غنیمت می شمرند و از خطراتی که در کمین آنها است احساس مسؤلیت نمی کنند. ورنه تجاوز روس بر افغانستان نقطه آغازیست که رؤیا های تطبیق نقشه سلطه جوئی استعمار سرخ را در منطقة بخوبی منعکس می کند و مینماید که با سرعت و وسعت ممکن ، جرقه های این آتش سوزان و کشنده برکافه آسیا سرایت خواهد کرد و دیری نخواهد بود که پرچم ننگین روسی بر فراز سفینه های آبهای گرم و خلیج فارس به اهتزاز در خواهد آمد و آنگاه دست ندامت بسر کوفتن و فریاد ذلت و خواری سر کشیدن ثمره ای نخواهد داشت و هرگونه اهمال و اخفال دژ برابر هجوم ضد انسانی روس فجا یعی را به بار خواهد آورد که جبیره اش در قرنها ناممکن خواهد بود. روح اقبال شاد و یادش گرامی باد.

بقیه از ص ۶۵

## چگونه چپ ها راست میشوند

ولگران بین المللی نموده است تمام دشمنان صلح ، آزادی و عدالت از چپ و راست در حالیکه از دشمنی آشتی ناپذیر با یک دیگر حرف می زنند امروز آن دشمنی را فراموش نموده و برای حفظ منافع خویش با یک دیگر همکاری گسترده و همه جانبه می نمایند. و حتی در بعضی از مناطق جهان یکی به نفع دیگری عقب نشینی نموده و یا از صحنه کنار میروند.

همچنان بیان این نکته نهایت مهم و ضروری است که اسلام منحیث یک دیانت کامل و جامع الاطراف و آئین زندگیساز جاودانی در تمام ابعاد سیاسی اقتصادی و اجتماعی خویش، نه راست ونه چپ بوده بلکه صراط المستقیم هدایت و نجات دو جهانی است و توصیهٔ مابه گروه های اسلامی و اسلامی نما و رهبران مسلمان نمای شان چنین است که از دنباله روی و متابعت پالیسی های چپ و راست گرائی ''راست ها'' و ''چپ ها'' که مخالف اسلوب سیاسی آئین برگزیدهٔ سماوی است خود داری و رزند و اسلام و نهضت های اصیل و رهائیبخش اسلامی را با گرایش های بدعی و محدثهٔ شان بدنام و لکه دار نسازند.

به هر رنگی که خواهی جامه میپوش
من از طرز خرامت میشناسم

پایان

# یادی از شهدای گلگون کفن راه حق

## غازی مولوی محمدالله شهید

غازی مولوی محمد الله شهید د حاجی عبدالقادر زوی د کنړ ولایت ـ د پیچ د نورستان دهمسوز په کلی کښی زیږیدلی او د کوچنیوالی ـ څخه یې د دینی علومو په زده کړه پیل کړی وؤ. ده دخپل تعلیم د وره په ـ مدرسه حدیقة الاسلام مردان ـ اشاعت التوحید و سنة مدرسه ـ اشرفیه او نور و دینی مدرسو کښی سرته رسولی وؤ. نوموړی یوموأحد ـ او جدی مسلمان وؤ. د عالی صفاتو خاوند وؤ. دده نیک اخلاق د کنړو ـ د هر سنګر مجاهدین ستائی‌دی د اسلامی دعوت په ساحه کښی یوبا جرأته مؤمن وؤ. دی دحق د سنګر یوزړور قوما ندان وؤ. کله چه د ترکی ملحد حکومت ـ د مسکو به کومک په افغابستان کښی

اعلام شو دی د هغو فداکارانو د جملی ـ څخه ؤو. کوموچه د کنړونو ولایت د پیچ او نورستان په ساحه کښی دلمړی ځل لپاره دکفر او الحاد په مقابله کښی‌عملی جهاد لاس پوری کړه دی د پیچ د نورستان شاه‌ذلمو لمړنی قوما ندان ؤو او د اسلامی انقلاب د لمړنی انقلابی شورای عضوه ؤو لکه څرنګه چه د سرطان په اول د ۱۳۵۷ د پیچ د ولسوالی د ننګلام د شهر خلکو په مسلح قیام د دهری حکومت پر ضد د جهاد غږ پورته کړو او د ده همسنګر مجاهدین د نورستان څخه د خپلو صافیو مجاهدو ورونو کومک ته و رسیدل. دی د سرطان د دریمی ورځی د جګړی چه د پیچ دو لسوالی نه د نورستان په طرف د مسلمانو مجاهدو او د هری ګماشته ګانو ترمنځ و شوه ده دخپلو ملګرو په ګډون ذانګر کځی په برخه کښی‌دهری ـ د شمن ته سخته ماتی و ورکړه او د دشمن مقابلی ته یې تقریباً دیرش متره خپل ـ ځان ورنژدی کړه او دشمن د ماتی سره مخامخ شو.

دی دزړور توب او متانت نمونه او یو پیاوړی چریک او با تقوای مجاهدؤ. د سرطان د میاشتی په ’۳۱‘ د ۱۳۵۷ کال کله چه د لمړی ځل لپاره د پیچ و لسوالی د مجاهدینو په لاس فتحه شوه دی په جګړه کښی داوربل قوماندان ؤو او د مجاهدینو اته چریکی ګروپونه ئی اداره کول ده په ډیر متانت سره د جګړی میدان ته ځان نژ دی کړه او په نتیجه د څوکسو ملحد ینو د مردار کولو څخه و روسته و لسوالی تسلیم شوه. دی د دغه جګړی څخه درا ګرزید و سره سم د ډیری ستړیا په علت ناجوړه شوه اولږ ورځی و روسته د ځینو قومی مشرانو له خواد جمعیت اسلامی قوماندانی ته پیشنهاد وشو چه د دهری حکومت سره دینی مقابلی په خاطر مونږه قومی سپین ږیری صلح کوو ځکه چه اکمالات نه ؤو او په ټول افغانستان کښی جنګ نه دی شروع دا موضوع د انقلابی شورای مجلس ته وړاندی شوه او اسلامی انقلابی شورای چه د ټولو غړو تعداد ئی اته کسان ؤو د هغی له جملی څخه شپږ کسه حاضر ؤو یعنی دحزب اسلامی نماینده د جمعیت اسلامی قوماندان ، ځنی نور اعضا



او د نورستان څخه نوموړی شهید قوماندان ؤو. چه په انقلابی شورای کښې ئې عضویت لره. د انقلابی شوری د حملی څخه د جمعیت اسلامی او حزب اسلامی نماینده ګانو او غازی محمد الله د دهری حکومت سره د صلحې کولو سخت مخالفت و کړه که چه د پیچ دو لسوالی جنګ صرف دیوی میاشتی لپاره قرار شو. غازی محمد الله د کامدیش نورستان ته د یو تعداد مجاهدینو سره د دهری حکوست د قواؤو د مقابلې لپاره لاړو. هلته ئې د څلورو میاشتو په دوران کښې د کرغیړن ترکی او د روسی نور و اجیرانو مقابله وکړه او ډیره کامیابی ئې حاصله کړه.

د (۱۳۵۷) کال د حوت په میاشت کښې نو موړی د باغچې په جنګ کښې زخمی شو او زخم په وجه دځو کسو مجاهدینو په واسطه پشاور ته راوړلو شو که چه نوموړی پشاور ته راغلی دجمعیت اسلامی دکنړونو دمشرانو او د جمعیت اسلامی دکدر رهبری د اعضاؤو او ټولو مجاهدینو له خوائی هرکلی وشو.

محمد الله غازی د تداوی څخه و روسته د پیچ جهاتو ته تشریف یوړه او د (۱۳۵۸) کال په کامیابیو او فتحو کښې ئې چه د دهری ترکی او امین او د روسی نورو غلامانو د کوبلو او ټکولو په لحاظ شوی وی نوموړی په هره جګړه کښې فعاله برخه واخستل خصوصاً په هغه حمله کښې چه دسنبلې د میاشتی په آخر کښې د کنړ د ولایت په مرکز باندی د مجاهدینو له خو او شوه نوموړی د کنړ دښار مرکز ته داخل شو او د بازار د پهرا دارانو اسلحه ئې واخیستله وروسته دهغی کاه چه په (۱۳۵۹) کال کښې روسانو او د ورشو د پکټ شریکانو د کنړونو په ولایت او بالخصوص د پیچ و لسوالی شدیده حمله و کړه نوموړی د ثور د (۱۴) نیتی څخه تر (۲۵) نیتی پوری د روسانو او د هغوی

د شریکانو پرپسی حملی شاته وتښولی او د یو فعال چریک او مجاهد په صنعت ئې د قوماندانی وظیفه اجرا کوله او د اسلامی انقلاب د اولین قطار د سر بازانو د حملی څخه ؤو کوم وخت چه په (۱۳۶۰) کال کښې روسی قواوی د پیچ سامی ته داخلی شوی او دلږ وخت لپاره جهاد متوقف شونوموړی د پیچ د مجاهدینو سره څنګ په څنګ لمړی د ولسوالی په قواؤو دثور دمیاشتی په (۱۹) نیټه حمله وکړه چه په دغه حمله کښې مجاهدینو د دشمن قواوی بیخی نابوده کړی او دا قوا و ټول وسائل ئې په غنیمت و اخستل چه په هغی کښې شپږ میله بتا ریا او څلور میله هوان او یود دهشکه او(۹۰۰) عسکروؤ پوره خفیفه اسلحه موجوده وه غازی محمد الله په دی جګړه کښې د نورستان د جمعیتی مجاهدینو قوماندان ؤو. دی د دهریت او نیشنلیزم سر سخت دشمن وو او په قومی نوموړنو باندی تجارب ئې سخت غندلو. دا سپیڅلی مسلمان مجاهد په دغه جګړه کښې ـ د مین د انفلاق په واسطه شهید شو اود همسوز د کلی د شهیدانو په مزار کښې خاور و ته و سپارل شو.

(انا لله و انا الیه راجعون)

## شهید عبدی محمد معلم

عبدی محمد خان معلم فرزند محمد کریم در سال ۱۳۲۶ در قریهٔ ربانی علاقه داری بهارک بدخشان در دامان یک خانوادهٔ فقیر نجیب تولد یافت ، قرآن کریم و مسائل ضروری اولی فقهی را در نزدیک ترین مسجد محل ، آموخت و سپس شامل مکتب ابتدائی بهارستان که بعدها به متوسطه ارتقاء یافت گردید ، بعد به لیلیهٔ پامیر رفت و دورهٔ

متوسطه را بپایان رساند و سپس در سال ۱۳۴۵ به دار المعلمین مستعجل مزار شریف رفت . بعد از یک سال ، به صفت معلم مقرر گردید و مدت ۱۲ سال را در مکاتب مختلفهٔ ولایت بدخشان به تدریس و تربیهٔ فرزندان محیطش پرداخت . او با حسن سلوک ، و شیوه های اخلاقی خاصی که داشت مردم را گرویدهٔ خود نموده بود .

در دوران جهاد مسلحانه ، سلاح بر دوش گرفت و با



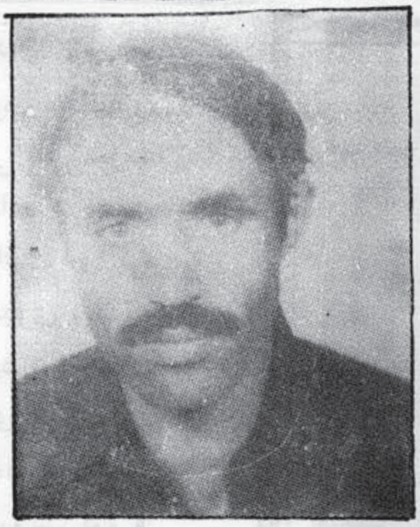
برادران هم سنگرش ، قدم بقدم به پیش رفت و سر انجام در دههٔ دوم برج میزان ۱۳۶۰ بعمر ۳۴ سالگی به شهادت رسید

انا لله وانا الیه راجعون

یادش گرامی باد !

**شهید رحمت الله :**

رحمت الله فرزند صوفی خدا بخش ، در سال ۱۳۲۹ در قریهٔ ربابی علاقه داری بهارک



در آغوش یک خانوادهٔ نهایت مستمند ، پا بعرصهٔ وجود گذاشت . در سال ۱۳۴۰ شامل مکتب بهارستان بهارک گردید وطی شش سال ، شاگرد لایق صنف خود بود ، سپس به دار المعلمین مستعجل در فیض آباد و بعد از ختم دورهٔ متوسطه به کندز رفت و دورهٔ لیسه را در کندز بپایان رسانید و در سال ۱۳۵۲ به جمعیت اسلامی افغانستان افتخار عضویت حاصل نمود و با ایمان و تقوی زندگی کرد .

ازین که فقر و ناتوانی دامنگیر خانواده اش بود نتوانست به تحصیلات بیشتر ادامه دهد . ناچار وظیفهٔ مقدس معلمی را پذیرفت و در مکاتب مختلفه تدریس کرد و در پهلوی آن رسالت سازمانی اش را نیز فراموش نه‌نمود بالآخره بابمیان آمدن مزدوران روس در کشور ما ، به مرکز جمعیت هجرت کرد و در سال ۱۳۵۸ همراه با سایر برادران ، دوباره به بدخشان رفت وبه قلع و قمع دشمنان کمر همت بر بست ، بالآخره در جنگ رویا روی با دشمن ، در میزان سال ۱۳۶۰ جام شهادت نوشید و وصیت آخرینش به اطرافیانش این بود که :

"کالا و دریشی انقلابی ام را به مجاهدین همرزمم بدهید" .

روحش شاد و یادش گرامی باد !

******

**شهید محمد قل :**

مرحوم محمد قل ولد شیر در یک خانوادهٔ متدین در قریهٔ قوچین مرکز ولایت جوزجان ، بدنیا آمد ــ زمانی که یارای مکتب رفتن و آموزش وپرورش در او بملاحظه رسید ، به مکتب فرستادندش و موصوف بمکتب رفت و تا صنف نهم را در مکتب قره کشت بدرس و تعلیم خویش ادامه داد . پس از بمیان



آمدن رژیم کافر و ملحد روس نواز در افغانستان ، این برادر دست به فعالیت و جهاد زد و در مورد آگاهی مردم راجع به فجایع و جنایات روس ها وارد عمل گردید و از طریق تبلیغات این مسئولیت خویش را ایفاء نمود . خود نیز در عملیات مختلف شرکت جست و بالآخره طی یک عملیات بتاریخ ١٤ سرطان ١٣٦٠ در سرك عمومی توسط فیرتانگ به شهادت رسید .

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد باد !

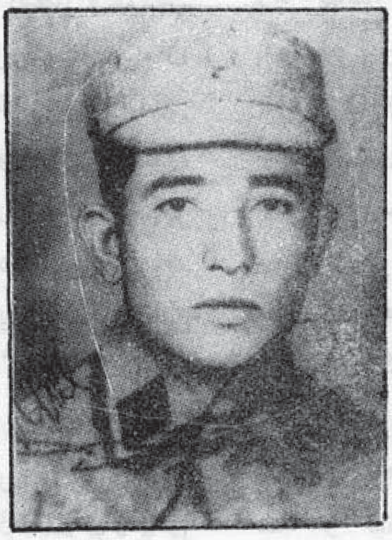
**شهید ارسلاح مجاهد :**

برادر ارجمند ارسلاح مجاهد ولد گل خان مسکونهٔ علم کس مربوط ولسوالی حصارك ولایت ننگرهار یک مرد دلیر با شهامت و غیور بوده و همیشه در مبارزات و عملیات خونین از جملهٔ ممتاز ترین مرد وقت خویش بوده و همیشه در مقابل کفر و دهریت میجنگید و اخیراً موصوف بتاریخ ١٣٦٠/٤/١٣



مصادف به ٢ ماه مبارک رمضان در جبههٔ حصارك از طرف روسی های خونخوار جام شهادت را نوشید .

روحش شاد باد .



**شهید سخیداد**

برادر مجاهد و با ایمان راه قرآن و آزادی شهید سخیداد ولد حاجی محمد کریم ساکن قریه ده کلان یفتل مربوط ولایت بدخشان که در سال ١٣٣٤ تولد گردید ، شخصی بود که مبارز و قلب مملو از صمیمیت به دوستداران راه قرآن و اوبا خدای خویش عهد کرده‌بود که تا آخرین رمق حیات خویش‌وتا برچیدن تمام دشمنان اسلام احساس خستگی و نا امیدی را به خود راه ندهد بالاخره بدست کثیف نا مسلمانان و وطن فروشان در اطراف چنار سیاه شخ دست های بسته تیرباران گردید.

(انا لله و انا الیه راجعون)

**بازمحمد شهید :-**

شهید باز محمد ولد حاجی امیر خان در یک خانوادهٔ متدین و مسلمان در قریهٔ ترناب ولایت جوزجان، دیده به جهان گشود . وی به مالداری و دهقانی اشتغال داشت . بعد از کودتای ننگین ٧ ثور ١٣٥٧ توسط مزدوران مسکو و چاکران کرملین در وطن عزیز ما — این برادر مجاهد به فعالیت های شدید اسلامی دست یازید و شب و روز تلاش کرد و از هیچگونه مساعدت های مالی دریغ ننمود . حتی پارا ازین ورطه فراتر گذاشت و جان برکف نهاد و به سنگر شتافت و در چندین عملیات علیه روس‌ها شرکت کرد و بالآخره بتاریخ ١٣ سرطان ١٣٦٠ وطی یک عملیات علیه روس‌ها در ولسوالی سر پل بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نائل آمد و بجوار رحمت حق پیوست

انا لله وانا الیه راجعون

روحش شاد و یادش گرامی باد !

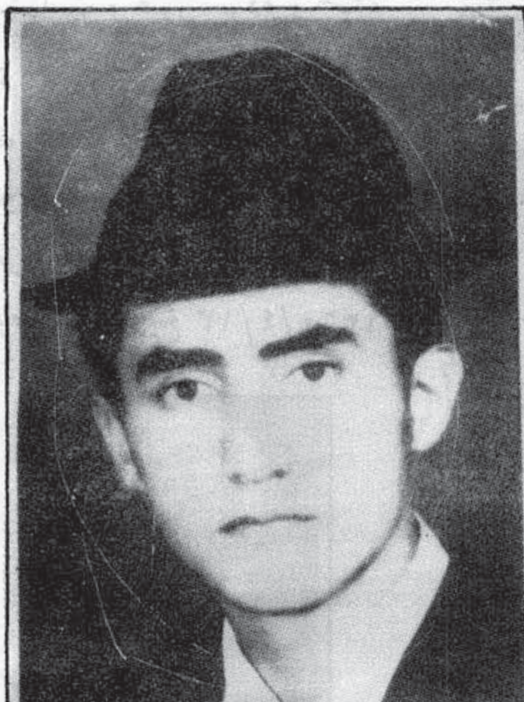


از خون خستگانیکه جان عزیزش را دراه هدفش نثار کرد

# داکتر غیاث الدین زاهد شهیدی از کوه پایه های فلک سای بدخشان

شهید غیاث الدین (زاهد) فرزند عبدالغفار در سال ۱۳۳٤ در قریهٔ سیاه شخ یفتل علیا ولایت بدخشان در دامان یک خانوادهٔ متدین چشم بدنیا گشود - پدر و مادرش که ماه ها انتظار وجودش را داشتند - او را با شایسته ترین صورت در دامان مهر و عطو فتیکه خاصه والدین میباشد پرورانیدند. زکاوت فوق العاده و تجسس و کنجکاوی اوپیر امون پدیده های ماحول که او را از اطفال عادی متمایز ساخته بود والدین گرامی اش برآن داشت تا فرزند عزیز خود را شامل مکتب سازند وازین طریق - این نونهال را چون درخت مثمری بجامعهٔ ، فلاکت زدهٔ خود تقدیم نماید. او در سال ۱۳٤۱ شامل لیسهٔ پامیر در مرکز بدخشان گردید و در دورهٔ ثانوی که نوجوان رشید و چیز فهمی گردیده بود - در مقام مقابله با افکار مخدر مزدوران ماسکو و پیکنگ بپاایستاد و بامنطق رسا از موضع اسلامی خویش بدفاع پرداخت و از همان دوران طفولیت که تقریباً مرحلهٔ لغزش و انحراف است به ریسمان خدا (ج) سخت تمسک جست و با کمال متانت و پایداری علیه همه سمپاشی ها و تبلیغات زهر آگین فریب خوردگان مزدور و جواسیس مائویست مصاف داد.

غیاث الدین دوران لیسه را باعالی ترین درجات علمی پایان رسانید و در سال ۱۳۵۰ شامل پوهنځی طب کابل گردید - او که قلب پاکش مملو از عشق و محبت بخدا (ج) و تحقق قانون خدا (ج) در جامعهٔ عقب نگهداشته شدهٔ افغانستان بود نمی توانست دیگر آرام نشیند و درد ها و آلامی را که دامنگیر ملت مظلوم و همیشه در بند او بود تحمل کند ، برداشت ژرف و عمیق او از اسلام زندگی ساز در حقیقت امواجی از طوفانی بود در سرا سر وجودش به تلاطم در آمده و او را در راه مقدسش به تحرک وا داشته بود او دیگر سکوت را در برابر مظالم وتعدیات حکمروایان مستبد و دیکتا توران خود کامهٔ وقت گناه بزرگ می پنداشت و آنانیرا که دست به انتظار فرارسیدن فرصت مناسبی در سر دو راهی مبارزه و یا تسلیم قرار داشتند به مبارزه و پیکار دعوت میکرد. او الگوی بود از مبارزه و جهاد در راه پیاده. کردن ارزش های والای مکتب انسانساز توحید. نبوغ فکری و ذکاوت خدا دادی او از یک طرف و پیکار بی امان و خلل ناپذیر ، ارادهٔ متین ، ثبات و پای مردی او در جهت تحقق ایده های حیات بخش و دستورات ظلمت شکن آئین پر افتخار اسلام از سوی دیگر توجه همقطارانش را معطوف میداشت - موصوف همردیف تمام جوانان متعهد و مسلمانان پوهنتون که تاریخ پرافتخار افغانستان مبازرات حماسه آفرین آنها را می ستاید ، دست اندر کار انسجام وحدت محصلین پوهنتون و طلاب معارف در یک حلقهٔ نیرومند و تنظیم یافته بودند تا بخاطر گستن قلاده ها و زنجیر هائیکه مزدوران و جاسوسان روس تبهکار در گردن ملت بخون افتیدهٔ افغانستان انداخته بودند از ایجابات مبرم جامعهٔ ما و از مقتضیات فضای مرگبار و مسمومیکه گردانند گان چرخ سیاست ( کاسه لیسان روسیه) بالای مردم ستمکشیدهٔ ما تحمیل کرده، منسجم و یکپارچه بمبارزه برخیزند.



این برادر شهید تا سرحدیکه توان و قدرتش ایجاب می نمود دلیرانه و شجاعانه با شمشیر قلم و زبان ضربه های مهلکی برپیکر ایدیالوژی کثیف به اصطلاح ترقی که بهتر است از آن بنام ایدیالوژی (قلاده و زنجیر) یاد کنیم وارد ساخت - این مجاهد والا مقام بعد از بقدرت رسیدن (تره کی) مزدور که سر آغاز یکدورهٔ ننگین در تاریخ زرین ملت ماست نه تنها از آب در نیامد و بگوشه ای نخزید ویا مانند برخی از افراد جبون و ترسو ندای تسلیم سرنداد ویا مانند بعضی ها بیشرمانه قبای بیطرفی بتن نکرد - بلکه بی طرفی را بمثابهٔ بی احساسی و بی تفاوتی در برابر دردها ومصائب رنج آور ملت و امواج خونیکه ازکشتار فرزندان صالح وطن بوجود آمده تلقی میکرد و بیشتر از پیش روح مبارزهٔ جهاد را در نهاد پاکش تقویت می نمود- او مانند سایر فرزندان قرآن باوجود آنکه گماشتگان دوآتشهٔ مسکو یعنی گروه های وابستهٔ خلق و پرچم تمام عرصه های مبارزه را بروی آنان تنگ ساخته بودند و برای احدی اجازهٔ نفس کشیدن نمیدادند. دوران حادمبارزه را گذراند ودر راه حصول آرمان و عقیدهٔ پاکش که رضای خداوند (ج) بود تاپای مرگ از پای در نیامد و آرام نگرفت - او بتاریخ اول جوزا سال ١٣٥٨ توسط پولیس بیداد گر حکومت ستمگر و مزدور (تره کی) دستگیر و زندانی گردید که از همان تاریخ ببعد دیگر احوالی از داکتر غیاث الدین شهید و اصل نمیشود و گمان قوی میرود که همچون هزاران انسان رزم آور دیگر وسیلهٔ دژخیمان جلاد و آدمکشان حرفوی رژیم های دست نشاندهٔ مسکو در مقتل انسانیت بکام هوا و هوس های برده های بیگانه پرست در کابل فرورفته باشد - (انا لله و انا الیه راجعون)

****************************************

## سبزمحمد شهید:



سبز محمد ولد عزیز احمد ساکن سفید چهر پنجشیر یکی دیگر از شهدای راه حق و آزادیست که در این او اخر جام شهادت نوشید و شاد کام و سر افراز بسوی خدا شتافت. او که بیست و دو بهار از عمرش می گذشت از اولین سپیده دم انقلاب و قیام اسلامی ، کمر جهاد بربست و با برادران دیگر همسنگر خویش درچندین عملیات علیه دشمن اشتراک ورزید. سبز محمد یکی از افراد قطعهٔ متحرک پنجشیر و یکتن از جوانان مبارز و با شهامتی بود که نه تنها در دره پنجشیر راه را بر دشمن می بست بلکه هرجا از حملهٔ دشمن نشانی می یافت ، سلاح بردوش می کرد وراهی صحنهٔ نبرد می شد. این روستا زادهٔ دهقان نژاد که صولت و همت در خون او عجین بود زندگی را برای آن میخواست تا از نعمت جهاد محروم نشود و وطن و مردمش را آزاد به بیند. او بعد از کارنامهٔ های غرور آفرین و افتخار آمیزی که از خود برجا گذاشت ، در یکی از عملیات ها و حمله بردشمن در تتم درهٔ ولایت پروان پای خود را از دست داد و به پنجشیر انتقال یافت و در لحظاتی که جان به جان آفرین می سپرد می گفت تاء ثرمن نه ازان است که جهان را پدرود میگویم بلکه متاء سفم که دیگر نمیتوانم در جهاد اشتراک کنم. خدایش قرین رحمت خویش بگرداند.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

## صلاح الدین شهید:

دست بیرحم جلادان تبه کار روسی همه روزه صدها خنجر و کین توزی را بر سینهٔ صاف و بی کینهٔ صادق ترین فرزندان کشور بخون نشسته ما فرو میبرند. و توسط آتشبار های جنایت کاران خون آشام روسی صدها جوان نازنین وحتی اطفال معصوم و زنان و پیر مردان بخاک و خون

صفحة مفقودة

سعی و تلاش دریغ نمی ورزید
در تلاتو بود به امید پیروزی ، که
دشمنان خدا (ج) در کش کردند
و این شهید مجاهد و فرزند صدیق
و سازندهٔ اسلام را بتاریخ ۷ ثور
سال ۱۳۵۸ از آن دانشگاه دستگیر
بعد از شکنجه های وحشیانه به
برادران شهیدش ملحق ساختند.
(انا لله و انا الیه راجعون)
روحش شاد و یادش گرامی باد !

**گلاب الدین شهید :**

گلاب الدین یکتن از آن را دمر-
دان دلیر و باشهامتی است که در
کوه پایه های مرد خیز پنجشیر
پا بعرصهٔ هستی گذاشت و در
هوای صاف و لطیف دره های این
مرزوبوم به نشو و نما پرداخت و
بزرگ شد. زمانی که نوکران فرو
مایهٔ استعمار سرخ در کشور شیر
مردان بقدرت رسیدند ، این برادر
مجاهد با همهٔ امکانات خویش در-
خدمت انقلاب اسلامی میهنش قرار
گرفت و حتی جان شیرین خویش
برکف نها دو سلاح بر دوش کشید
و علیه جنایت پیشگان تاریخ معاصر
بمقابله برخاست. او بحیث معاون
قوماندان شتل و نیز بصفت
قوماندان گروپ متحرک شتل ،
با حرارت و جدیت و صداقت و
صفای کامل ایفای وظیفه می نمود.
از خویشتن رشادت و شهامت
زائد الوصفی نشان داد و ضربات
کوبنده و سهمگین خود را بر
دهان دشمن کوبید.
او عاشق شهادت بود و با این
امید و آرزو همیشه به سنگر می
شتافت و سرانجام هم باین آرزوی



مقدس و عالی نائل آمد. موصوف
در جریان حملهٔ سوم روس به
گلبهار پس از یک نبرد خونین به
درجهٔ رفیع شهادت نائل آمد و
بجوار رحمت ایزد پاک پیوست
انا لله و انا الیه راجعون.
روحش شاد باد !

**فضل الرحمان شهید**

بیش از ۳ سال از انقلاب اسلامی
کشور بخون خفتهٔ مان می گذرد
و در طول این مدت صدها و
هزاران جوان نازنین این خطهٔ راد
پرور در سنگرهای داغ و خونین
حق علیه باطل به پیکار دست یا
زیدند و باریختن خون پاک شان
چهرهٔ روزگار را سرخ و جبین
تاریخ سرگذشت مسلمانان این ورطه
را گلگون ساختند.



یکی از این فرزندان مبارز و فدا
کار راه حق نازنین جوانی از کوه
پایه های مرد خیز پنجشیر بنام
فضل الرحمان بود. موصوف در
شصت رخهٔ پنجشیر پا بعرصهٔ هستی
گذاشت و در این محیط خوش
آب و هوا و لطیف بزرگ شد.
او یکتن از فرزندان راست گو و
راست کار راه حق بود که برای
از هم گسستن زنجیر های بردگی و
بندگی غیر خدا همگام و همدوش
با دیگر مجاهدین همرزمش بپا خاست
و شجاعانه علیه ظلم و ستم و
اختناق و استبداد قد علم نمود.
او همچون پروانه پیرامون شمع
مکتب توحید پرزد و در فرجام
آزادانه جان عزیزش را در پای
این شمع همیشه فروزان باخت و
اکلیل شهادت بر گردن خویش
حائل نمود و باپذیرفتن مرگ
سرخ بر زندگی پست دنیا خط
بطلان کشید و باوقار و سربلندی
به رفیق اعلی پیوست انا لله و انا
الیه راجعون.
روانش شاد و خاطره اش گرامی باد !

**فیض محمد شهید :**

فیض محمد ولد شیر محمد در قریه
کوکهٔ بلاق علاقه داری حضرت
سلطان ولایت سمنگان متولد گردید.
مرد مبارز و با ایمانی بود و درسنگر
مبارزه و جهاد از خویشتن رشادت
و شهامت کم نظیری نشان داده
است. موصوف بار و یکار آمدن
رژیم مزدور مسکو کمر همت بر
بست و به قیام و پیکار آغاز نمود
در جبهات مختلف علیه دشمنان دین
و ناموس خویش سر سختانه رزمید



و بارها دشمنان را سرکوب نمود.

بالآخره این مرد با ایمان و مسلمان راستین و مجاهد بتاریخ ۲۲ - قوس - ۱۳۶۰ طی یک عملیات خونین در کوه چغت پس از آنکه عده ای از کمو نستان و عساکر مزدور خود فروخته و اجیر را به هلاکت رساند خود نیز جام شیرین شهادت بر سر کشید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

روانش شاد باد!

## ملا عبدالبصیر شهید

ملا عبدالبصیر ولد قاری ذبیح الله در قریهٔ کوکه بلاق مربوط علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان به دنیا آمد عمری را در جهت کسب دانش اسلامی پرداخت و همزمان بار ویکار آمدن حکومت کفر و بی خدائی (کمونیزم) این



برادر مبارز مردانه قد بر افراشت و همگام با برادران مجاهد خویش در برابر کفار رزمید تا بالآخره بتاریخ ۱۶ - قوس - ۱۳۵۹ دریک برخورد خونین و مسلحانه با مزدوران روس در کوه چغت به شهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد!



## ملا برهان الدین شهید:

ملا برهان الدین ولد بیک مراد در قریه کوکه بلاق علاقه داری حضرت سلطان ولایت سمنگان تولد یافته و در همین محیط نشو و نما کرده است. در راه کسب علم و دانش رنجهای فراوان کشیده است. پس ازکودتای ننگین کمو - نستها موصوف همانند هزاران جوان مبارز و جان برکف میهنش علیه ظلم و تجاوز قیام نموده و به سنگر شتافت تا بالآخره بتاریخ ۲۵ سرطان - ۱۳۵۹ به شهادت رسید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست انا لله و انا الیه راجعون.

## شهید عمرا خان "سرشار"

عمرا خان "سرشار" ولد غلام محی الدین خان، در یک خانوادهٔ متدین، در قریهٔ بتخاک ولایت کابل چشم بدنیا کشود د در آغوش گرم خانوادهٔ خویش پرورش یافت و زمانی که قدرت آموزش و تعلیم دروی موجود شد - به مدرسه رفت و به کسب علم و دانش پرداخت و علوم دینی را تاحدی فرا گرفت. پس از بمیان آمدن رژیم کافر و بی دین مسکو پرست، این برادر خود را مکلف دانست تا آرام نگیرد و علیه نوکران اجنبی و قوای سرخ روسی بمبارزه و مقابله برخیزد و حقا که این کار را انجام داد.

علیه روس ها و کمونست های داخلی به جهاد و قیام مسلحانه دست زد و در عملیات مختلف علیه کفار اشتراک ورزید و پیروزی هائی بدست آورد.

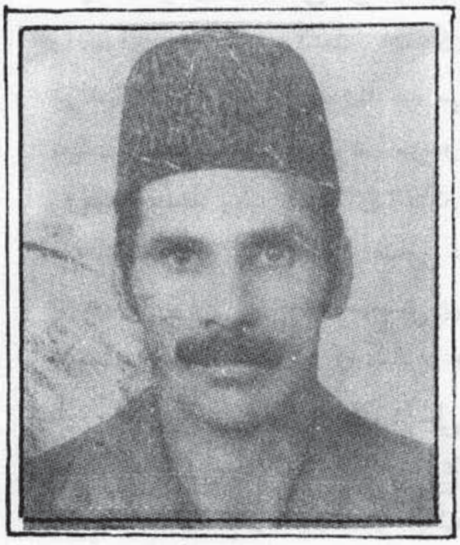
سرانجام، این مجاهد دلیر، در یکی از عملیات خونین علیه دشمن، در کوه سهاک شیوه کی، جام گوارای شهادت برسرکشید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست.

«انا لله وانا الیه راجعون»



# حاجی محمد ولی شهید و شاعر از کوه پایه های پنجشیر

حدود چهل سال پیش از امروز در یکی از دهکده های پنجشیر بنام سفید چهر در یکی از خانوادهٔ متدین روستائی کودکی بدنیا آمد که نامش را محمد ولی گذاشتند. هوای آزاد و آب گوارای پنجشیر از همان آغاز در رشد و نموی او اثر خاصی داشت و دیری نگذشت که پا بپا رفتن آموخت و شیوهٔ فرزانگی اندوختن و الدینش او را به شیوهٔ معمول جهت فراگیری دانش و علوم دینی روانهٔ مسجد کردند. محمد ولی درس اسلام و انسانیت را از مسجد که مهمترین مرکز تعلیم و تربیت درآن ایام بود فرا گرفت و ذوق و مستی و آزادگی را امواج سرکش و خروشان دریای پنج شیر آموخت. این تحصیل و تربیت و الهام از محیط در تکامل شخصیت او اثرات مثبت و بارزی برجا گذاشت و از وی شخصیتی ساخت باوقار، شجاع، حلیم و بااخلاق و مسلمانی راستین و واقعی. هنوز خیلی جوان بود که عازم بیت الله شریف گردید و بعد از شرفیابی به خانهٔ خدا در حلم و وقار او افزود و مورد احترام خاص و عام واقع گردید و همینکه قوای وحشی روس داخل افغانستان



گردید کمر جهاد بست و چون مجاهدین شیر صولت دیگری پنجشیر در تمام جنگ علیه روس اشتراک داشت. حاجی محمد ولی تنها در داخل پنجشیر نمی جنگید بلکه هر گاه فراغتی دست میداد در سایر جبهات جنگ نیز شرکت می کرد.

و در جنگ اخیری که در گلبهار بین مجاهدین پنجشیر و روس ها اتفاق افتاد او با شهامت و شجاعت کم نظیری تاپای جان جنگیدو یک هلیکوپتر جنگی روس را باتفنگ یازده تیره اش سقوط داد و متعاقب آن در اسر فیرتانک، جام شهادت نوشید و سر افروز و رستگار بسوی خدا شتافت. روحش شاد و یادش گرامی باد!

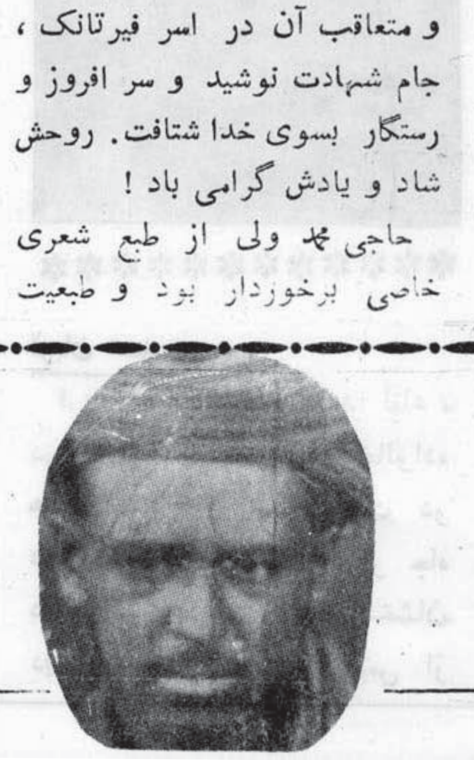
حاجی محمد ولی از طبع شعری خاصی برخوردار بود و طبعیت سلحشوری و فرزانگی پنجشیر او را به سرودن اشعار حماسی بیشتر تشویق کرده بود و میخواست جریانات اخیر افغانستان را از زمان ظاهر شاه تا حملات روس همه را به سبک شاهنامهٔ فردوسی به نظم آورد و روحیهٔ رزمجوئی مردم را بیشتر تحریک کند. امامتأسفانه این کارش پایان نیافت و این چندبیت که بحیث نمونه‌ای ازاشعارش در اینجا نقل می کنیم: او در ابیاتی خطاب به برادر مجاهد انجینیر مسعود میگوید که:

چنین دان توای آمرنیک خوی
اگر من به دشمن شوم رو بروی
خلاصی ندارم یکی از دوراه
دهم سر ویا و استانم کلاه
بدشمن اگر من بیابم ظفر
مرادم بدنیا نباشد دگر
شهادت اگر باشدم در نصیب
به لطف خدا و به روح حبیب
شب و روز هستم درین آرزو
ز دنیا به عقبا برم آبرو

حقاکه دعایش را خداوند مستجاب کرد و در ۲۷ ماه رمضان ۱۳۶۰ روحش پرواز کنان و باآبرو به دار عقبی خرامید. خدایش قرین رحمت کند و برفا میل و تبارش تسلیت عنایت فرماید! آمین

**جوره خان شهید:**

جوره خان ولد بابه خان در قریه کوکه بلاق علاقه داری حضرت سلطان سمنگان متولد گردیده جوان رشید و شجاع بوده بر ضد دشمنان اسلام در عملیات مختلف شرکت



جسته است. موصوف بتاریخ ۱۳ - قوس - ۱۳۵۹ طی یک عملیات خونین در کوه چغت به عمر ۲۲ سالگی به شهادت رسید انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد!



**عبدالاحمد شهید**

مرحوم عبدالاحمد ولد شمس - الحق فرزند دیگری از وادی شیر پرور پنجشیر است. وی یکتن از جوانان مبارز و با ایمانی بود که در مقابله با دشمنان اسلام از خویشتن ثبات و پایداری فوق العاده نشان داد. سنگرهای خونین پنجشیر و وادی ها و دره های لاله گون این سامان شاهد پیکار و راد مردی و شجاعت و رشادت این راد مرد قهرمان و مؤمن است.

موصوف شب و روز از پای نه نشت و لحظهٔ ساکت و آرام نگردید و با قول و فعل علیه موجودیت ظلم و ستم و جورو غارت و فتنه و فساد روزگار اعتراض نمود و در برابر زور گویان و عاملین ظلم و جفا و خیانت و غدر بمقابله برخاست. از سنگری به سنگری میشتافت و جبن و ترس در قاموس زندگی وی سراغ نمی شد. از نخستین سپیده دم انقلاب، مصمم و استوار سلاح برداشت و به جنگ جنایت کاران شتافت و تاپای جان از حریم عقیده و دینش دفاع نمود و سرانجام درین راه جان عزیزش را فدا نمود و با قبول شهادت پیروزی ابدی را نصیب گردید.

روحش شاد و یادش گرامی باد!



**محمد طاهر شهید :**

محمد طاهر ولد مصطفی قل در کار - وانسرای مرکز ولایت سمنگان تولد یافت. جوان بادرد وبااحساسی بود. زمانی که ترکی ، مزدور روسیه توسط یک کودتای ننگین به قدرت رسید این برادر مبارز همانند سایر برادران مجاهد میهنش بپا خاست و سلاح بر دوش کشید و علیه کفار روسی و مزدوران داخلی اش قاطعانه رزمید تا بالآخره بتاریخ ۱۸ - سرطان - ۱۳۶۰ در یک نبرد خونین با روسها و نوکران فرومایه و اوباش داخلی اش به درجه شهادت نائل آمد و سربلند و پیروزمند به ملاقات ذات احدیت شتافت انا لله و انا الیه راجعون.

روانش شاد باد !



✲✲✲✲✲✲✲✲✲✲✲✲

**قربان محمد شهید**

قربان محمد ولد ملا محمد لقاء ، در سال ۱۳۳۵ در یکی از خانواده های متدین و خدا پرست در دهکده ای موسوم به شکر جاه در ولسوالی راغ ولایت بدخشان دیده به جهان کشود. پس از آنکه یارای مدرسه رفتن پیدا کرد ، به فرا گرفتن درس و تعلیم آغاز نمود و به کسب علم و دانش پرداخت. در سال ۱۳۵۳ در لیسه ولایت بغلان بحیث معلم اجیر استخدام شد و توأم باایفای وظیفهٔ معلمی ، بخاطر سربلندی اسلام و پیروزی و بحاکمیت رسانیدن دین خدا در زمین مبارزه می کرد و برای ادای این رسالت عظیم هر نوع مشکلات و حوادث و پیش آمدی را پذیر اگر دید.

در سال ۱۳۵۷ مزدوران روس طی یک کود تای ننگین روی کار آمدند - این برادر همراه دیگر مجاهدین راه حق به سنگر رفت و در حملات و عملیات مختلف علیه کفار روسی و کمونست های داخلی فعالانه شرکت نمود و ضربات کوبنده اش را بر دشمن وارد آورد خصوصاً در عملیاتی علیه دشمن در سنگر غازیان ، عده ای از خلقی ها روس ها را به هلاکت رساند.

این برادر مجاهد در سنگر های خونین انقلاب اسلامی از خویشتن مهارت و رشادت زائد الوصفی نشان داده است که دراکثر سنگر های جهاد علیه کفار در بدخشان

شرکت جسته است. وی با قلب سرشار از عشق به شهادت به قطب لشکر دشمن می تاخت و سر انجام در راه مبارزه علیه باطل، عیله شرک ، جان خویش را قربان نمود. و با پذیرفتن شهادت سعادت ابدی را نصیب گردید.

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یارش گرامی باد !

## شهید گل محمد :

گل محمد ولد احمد شاه که در یک خانوادهٔ فقیر و بی بضاعت در قریهٔ کتب خیل ولسوالی محمد آغه متولد گردید و مکتب ابتدائیه را در زیارت سید ابو - صالح پاچابه پایان رساند و علاوه ازان علوم دینی را تا حد توان



خویش فرا گرفت و نسبت ضعف اقتصادی نتوانست به تحصیلات خویش ادامه دهد ناگزیر به شغل در یوری اشتغال ورزید. بعد از کودتای ننگین تره کی و مزدوران دیگر مسکو ، این برادر مجاهد غرض آگاهی و بیدار ساختن مردم دست به فعالیت های تبلیغاتی زدو تا یکسال موفقانه و پیروز مند

این عهده را ایفاء نمود بعدا توسط جاسوسان کرملین باز داشت گردید و مدت چهار ماه را در زندان بسر برد چون اسنادی بدست نداشتند او را رها کردند پس از رهائی از زندان بلا فاصله به سنگر رفت و با عزم راسخ به جهاد مسلحانه علیه تجاوز گران فرومایهٔ روسی پرداخت و تا آخرین رمق زندگی به سرکوبی کفار موفقانه کام برداشت.

او که از طرف شوری حوزه ولسوالی محمد آغه به حیث امیر یک گروپ پا نزده نفری انتخاب شده بود پیروز مندانه این وظیفه را بسر رسانید و در ظرف شش ماهی که عهده دار این سمت عالی بود از هیچگونه قربانی و خود گذری دریغ ننمود و کار های مهم و شائسته ای را انجام داد.

موصوف بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۷ در یک حملهٔ ناگهانی روسها بالای قریهٔ کتب خیل به شهادت رسید و به جوار رحمت ایزد پاک پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون.

روحش شاد و یادش گرامی باد !

## « شیرعلی شهید »

مرحوم شیر علی شهید فرزند آدینه محمد ساکن قریه ده کلان یفتل ولایت بدخشان جوانی بود خدا پرست و با ایمان انواع رنج ها و معضلات روز گار را پذیرفت ولی یک لحظه داغ ذلت و فرومایه‌گی و تسلیم به نوکران روس و این جنایتکاران ناسلان



را قبول نکرد و جانش را در پای این شمع همیشه فروزان سوخت.

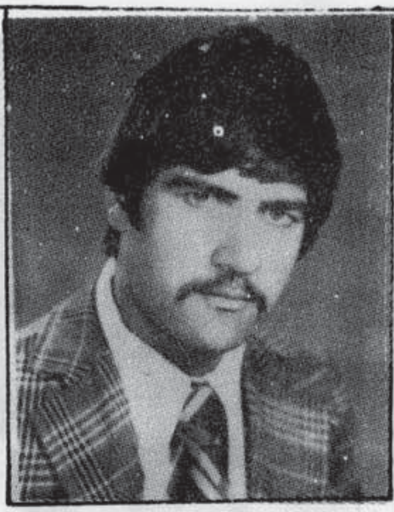
موصوف در سال ۱۳۵۸ در اثر برخورد بانوکران روس در داخل آن قریه بدرجهٔ شهادت نایل آمد.

(انا لله و انا الیه راجعون)

(یادش گرامی روانش شاد باد)

## شهید مامور عبدالصبور

مرحوم عبدالصبور ولد محمد ابراهیم در سال ۱۳۳۳ در قریهٔ قلعهٔ احمد زی ولسوالی محمد آغه ولایت لوگر در یک خانوادهٔ غریب و بی بضاعت و دین پرور متولد گردیده و به سن هفت سالگی به مکتب ابتدائیهٔ قلعه احمد زی شامل و بعد از ختم دورهٔ ابتدائیه به لیسهٔ محمد آغه شامل و بعد از ختم دورهٔ لیسه بحیث مامور مقررو تا سال ۱۳۵۷ ایفای وظیفه مینمود. پس از کودتای ننگین هفت ثور سال ۱۳۵۷ وظیفه اشرا ترک نموده و به صفوف فشرده و مستحکم مجاهدین جان باز راه حق پیوست و به جهاد مسلحانه علیه کفر و استبداد دست یا زید و در جبهات جنگ از خویشتن شهامت و رشادت کم



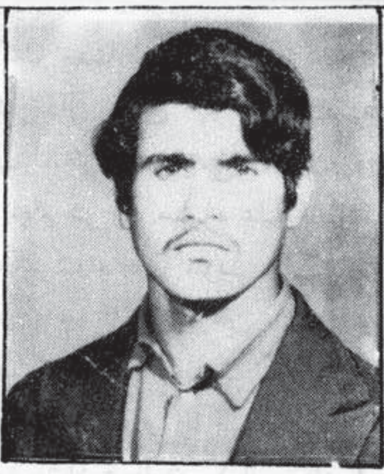
نظیری نشان داد و در مدت سه سالی که در سنگر های داغ و خونین انقلاب اسلامی کشورش با مهارت تامی نبرد مینمود ، هیچ نوع خستگی و ملال و دلسردی و بی علاقه گی از خود نشان نداد و لحظه ای از پای نه نشست .

مدت سه سال با کمال فدا کاری و خود گذری ، متانت و استواری سلاح بردوش برضد خود کامگان و تجاوز کاران رزمید و هیچگونه دلهره و ترد دی در دل راه نداد و چون میدانست راهی را که انتخاب کرده راه خداست و راه حق و عدالت است. راهی است که سر انجام آن به پیروزی و سعادت منتهی میشود و با این اندیشه و فکر شب و روز از پای ننشست و باراد مردی جان خویشرا در پای شمع توحید باخت و بالاخره بتاریخ ۱۳۶۰/۷/۲۷ در یک نبرد خونین با کفار روسی و نوکران پست فطرت آن پس از آنکه چهار نفر از او باشان روسی را به هلاکت رساند خود نیز دار فانی را با همه نا بسامانی ها و ناگواری هایش و داغ گفت و رهسپار وادی ابدیت گردید و به ملاقات یگانه ذاتی که جان ومالشرا به خاطر برتری نام او و به خاطر حاکمیت دین او فدا کرد شتافت و به جوار رحمت ایزدی پیوست.

انا لله و انا الیه راجعون

## غازی سلیمان

غازی سلیمان خان د کنړونو دولایت د پیچ د منطقی دچپی دری د علاقداری د محبت کلی اوسید ونکی ؤو. خپل ابتدائی تحصیلات ئی دبهار دکلی په ابتدائی ښوونځی کښی ترشپږم ټولگی پوری ولوستل اودمتوسطی دوره ئې دچپی دری په متوسطه کښنی ترسره کړه اوپه اعلی درجه د نهم ټولگی څخه فارغ شو وروسته له هغه د ثانوی تحصیلاتود سرته رسولو په غرض په کابل کښنی درحمن بابا دلیسی په لسم ټولگی کښی شامل شو نوموړی په (۱۱) ټولگی کنبی ؤو چه دروسانو په کمک په افغانستان کنبی خلقی کمونست رژیم اعلان شو. ددی اعلان دخپرولوسره سم د اسلامی مکتب دغه لامتو شاگرد او مبارزد تحصیل څخه لاس واخیست اوخان ئی خپلی منطقی ته ورسوه اود خپلو مجاهد و اومبارزو و رونو سره یوځای شواو په مسلحانه قیام کنبی ئی فعاله برخه واخیسته دکنړ ټول مجاهدین او مبارزین دده دلیکو اخلاقو ، شجاعت اومړانی ستاینه کوی دپیروني په هغه تاریخی جگړه کنبی چه په ۱۳۵۷-۱۲-۲۹ کال دمسلمانو



مجاهد ینواو ددهری اوکمونست دولت دعسکری قواؤترمنع وشوه دحق دسنگرد غه پیاوړی ، شجاع اورو ښنفکر مجاهد وروسته دړیری میړانی او څومیله اسلحی داخستلو څخه دلوی خدای (ج) درضامندی په خاطر د شهادت جام په سرپورته کړه اود «محبت کلی» په مزار کنبی خاور وته وسپارل شو .

(اناللہ وانااليه راجعون)

خوانندهٔ محترم و عزیز !

از آغاز انقلاب اسلامی درکشور اشک و خون یعنی افغانستان ، بیش از ۳ سال می گذرد. در طول این زمان فرزندان با ایمان این مرزو بوم ، برای دفاع از حریم عقیده و دین شان بپاخاستند و چنانکه شیوهٔ دیرینهٔ را دمردان این کشور است هرگز و هیچ زمانی در طول تاریخ ، حاضر نشده اند گرد وغبار ذلت بر جبین تاریخ سرگذشت و سرنوشت زندگی خود بپذیرند وزیر بار اسارت و بردگی دیگران بروند و یا در برابر زور سر تسلیم و انقیاد فرود آرند.

آری ! فرزندان این سر زمین را. د پرور هیچگاهی داغ ننگ و ذلت

را نپذیرفته و تازیانهٔ اسارت بردگی را بردوش و گردهٔ خویشتن تحمل ننموده اند. هر چند در فقر و تنگدستی بسر برده اند و هر قدر که از مال و متاع دنیا بهره ای نداشته اند ولی روح آز مندگی و احساس آزاد زیستن دررگ و پوست این مردم مزج بوده است.

تاریخ شاهد است که در نشیب و فراز روزگاران ، بار ها کشور کشایان و به اصطلاح مروج امروز امپریالیزم جهان خوار ، تلاش های فراوان بکار برده اند تا بر این خطهٔ شیر مردان استیلاء یابند و بر مقدرات ساکنین این خطه حاکم گردند و غل و زنجیر های اهریمنی شانرا بردست و پای فرزندان او ببندند و آنها را بندهٔ بردهٔ خود سازند اما از آنجائیکه گفته آمد روح سلحشوری و آزاد منشی با خون این ملت عجین بوده است ، بجای سر افگندگی و اطاعت و تسلیم ، مردانه قیام کرده اند و بامشت های گره کرده و فولا دین برپوز و دهان شان کوبیده اند و داغ حسرت بر دل های سرد مداران قدرت های طاغوتی وقت بجا گذارده اند. از اینجاست که امروز هم ، مشت های گرهٔ کردهٔ این ملت برای درهم شکستن طلسم نمرود زمان یعنی برژنیف کثیف بلند گردیده است.

فرزندان این خطهٔ مرد زا . با ایمان قوی و عزم راسخ و استوار برای از هم پاشیدن زنجیر ها وزولانه های اسارت بی خدایان همه روزه ده ها جوان نازنین خویش را بقر با نگاه می فرستند. مردم مسلمان افغانستان حاضرند سالها و قرن ها اشک بریزند و خون بگریند گرسنگی بکشند و برهنه وبی خانمان باشند ولی برای یک روز حاضر نبوده و نخواهند بود که در بند ذلت و اسارت بسربرند و گردو غبار ذلت و نکبت را بر جهرهٔ تاریخ درخشان و پر افتخار خویش نظاره کنند.

تاریخ شاهد است. . .

ملت مسلمان ما تا امروز هزاران شهید برای حفظ آبرو و شرف و عزت دین خویش تقدیم پرور دگارش نموده است. پس این ملت زنده خواهد ماند نیکش و مردانگی و افتخاراتش پایا و درخشان. و اینک بحیث شاهد چند چهرهٔ درخشان را که همچون ستاره های تابناک بر افق خونین انقلاب کشور ما در دور ترین نقاط و در آغوش کوه پایه های دور د ست کشور درخشیده و خواهند درخشید ، پیشکش می کنیم :



شهید معراج الدین فرزند امام محمد ساکن قریهٔ تاش بالتة بیک مربوط ولسوالی ینگی قلعهٔ ولایت تخار .



شهید تیمور پسر حاجی عمرعلی از قریهٔ نفس بیک ولسوالی — ینگی قلعهٔ ولایت تخار .



شهید عبدالقهار ولد شیرمحمد ازقریهٔ نفس بیک ینگی قلعهٔ تخار .



شهید جمعه خان ولد تاش محمد ازقریهٔ منل قشلاق مربوط ولسوالی ینگی قلعهٔ ولایت تخار .



مرحوم غلام نبی فرزند سویر
ساکن قریهٔ عبدالنظر بیک
مربوط ولسوالی ینگی قلعهٔ ولایت تخار.
+++



شهید حاجی جمعه خان فرزند
حاجی طوره بای ساکن قریهٔ عبدالنظر
بیک مربوط ولسوالی ینگی قلعه قلعهٔ
تخار.



شهید شربت ولد طوردعلی
ساکن قریهٔ تاش بالته بیک
ولسوالی ینگی قلعهٔ مربوط —
ولایت تخار.



شهید عبدالاکرام ولد ملا امام قل
ساکن قریهٔ تاش بالته بیک ولسوالی
ینگی قلعهٔ ولایت تخار.
+++



شهید شمس الدین ولد خدایقل
از قریهٔ تاش بالته بیک ولسوالی
ینگی قلعهٔ ولایت تخار.
+++



عبدالغفور شهید از قریهٔ
ملا بیک محمد از ولسوالی
ینگی قلعهٔ ولایت تخار.
+++

## چند تذکر لازم:

در شمارهٔ ۱۱ مجلهٔ میثاق خون قسمت آخری آیات صفحهٔ دوم پشتی بدین ترتیب تصحیح گردد وَاللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیءٍ قَدِیرٌ

در شمارهٔ ۱۱ مضمون تحت عنوان جنایات کمونزم در طول تاریخ سهواً از طبع باز مانده است بدین وسیله مراتب اعتذار خویش را عرض داشته امید وار است پذیرفته گردد.

(اداره)




## کابل

قرار را پور رسیده از ولایت کابل بتاریخ اول قوس ۱۳۶۰ ، شب یک شنبه ، ساعت هشت شب در اطراف و نواحی هوتل انتر کانتی ننتال واقع در باغ بالای کابل چهار بم منفجر گردید و پس ازین حادثه قوای اشغالگر روسی به محل حادثه شتافته و مهانان ممالک تحت استعمار روس را که برای مذاکره در هوتل گرد آمده بودند، انتقال دادند. و تلفات این حادثه معلوم نیست.

طبق یک را پور دیگر ، بتاریخ ۲۳ عقرب ۱۳۶۰ ، در منطقهٔ فرزه و خواجه حسن استالف ، بین قوای متجاوز روسی و مجاهدین جان بر کف راه خدا ، در گیری شدیدی بوقوع پیوسته که در نتیجه ، عده زیادی از روس ها هلاک و یک فروند طیاره سقوط داده شد و نیز درین حادثه شش تن از مجاهدین راه حق بشمول خلیفه محمدی یکی از قوماندانان دلیر به درجهٔ عظیم شهادت نائل آمدند.

درین را پور علاوه گردیده که حین حرکت قوای روسی به طرف استالف ، مجاهدین دلیر و جان باز ، در عرض راه بالای روس ها حمله نموده در ضمن تلفات سنگین جانی بروس ها ، یک دستگاه تانک آنها را منهدم ساختند. درین واقعه یکتن از مجاهدین بنام سخیداد به شهادت رسید.

**لوگر :-**

را پور و اصله از ولایت لوگر حاکی است که بتاریخ ۱۳۶۰/۸/۱۳ قوای اشغالگر و متجاوز روسی ، مجهز با تانک ها و وسایط ثقیلهٔ دیگر و حمایت هلیکوپتر ها ، در منطقهٔ کلنگار ، در ختان کنار سرک را به قطع کردن شروع نموده و به ویران نمودن جاهای مسکونی دست زدند. درین وقت مجاهدین منطقه به مقابله پرداخته ، در نتیجهٔ زدو خورد شدید یکه بوقوع پیوست ، چهار دستگاه تانک زرهی و دو عراده موتر از بین برده شده و در حدود شصت نفر از عساکر متجاوز به هلاکت رسیدند.

## بدخشان

بروز دوم برج عقرب در حالیکه مجاهدین در قریهٔ پای فرار کوف ولسوالی در و از بدخشان در سنگر های خود قرار داشتند ناگاه به تعداد (۱۲) هلیکوپتر روس قریهٔ متذکره را محاصره و عساکر خود را پیاده نمود ، مجاهدین با غیرت تمام به رهبری و قوماندهٔ برادر مبارز و مجاهد جناب مولوی (عبدالوهاب) در برابر دشمن قرار گرفته و جنگ خونینی در میان طرفین در گرفت دیری نگذشته بود که تعداد طیارات بیشتر گردیده و در قله های کوه ها ذریعهٔ طیاره بار دیگر عساکر پیاده کرده و مدت سه شبانه روز

جنگ دوام کرده و با لاخره قوای ملحد روسی بشمول غلامان حلقه بگوش آنها شکست خوردند.

مجاهدین سربکف و فداکار باهجوم همه جانبهٔ که روسها نمودند مقاومت کرده از سنگر های خود خارج نشده و ضربات سنگینی بردشمن وارد کردند و هم چنان بتاریخ (۱۶) همین برج برخورد دیگری بین مجاهدین و قوای متجاوز و عساکر ملیشهٔ حکومت نام نهاد کابل صورت گرفته و در نتجهٔ این جنگ چندروزه به‌تعداد (۱۸۰) نفر عساکر ملحد روس و افسران آن و ملیشه ها مردار ساخته شدند و بر علاوه در این جنگ چهار هلیکوپتر قوای متجاوز که سه آن در حال بمبارد ذریعهٔ ده شکه توسط برادر مجاهد مولوی (عباس) و چهارسی در حالیکه به زمین پائین و در حال پائین کردن مهمات و البسه بود در اثر یک حملهٔ شجاعانهٔ برادر سمیع اله و فیرکلا شنکوف آن حریق و سقوط داده شد.

مجاهدین در جریان این جنگ های چند روزه سلاح های زیر را به غنیمت گرفته اند.

۱- یک میل ما شیندار ثقیل
۲- " " برناو
۳- ۳۲ میل کلاشنکوف
۴- ۷ میل که کوف
۵- ۹۹ میل تفنگ کره بین و سه صد و سه بر
۶- دو دستگاه مخابره
۷- دو صندوق بمب دستی
۸- ۲۶ هزار مرمی کلاشنکوف، کره بین وغیره
۹- ۶۰۰ مرمی ده شکه
۱۰- دو صندوق مرمی ماشیندار
۱۱- صد ها دست دریشی ، کلاه کمپل ، و دستکش

در مقابل به تعداد هشت نفر از برادران مجاهد که در جمله مرحوم مولانا (ادرس) بودند به شهادت رسیده و به تعداد (۳۰) نفر زخمی شده اند. مجاهدین قرار گاه و سنگر های خود را حفظ نموده و به عملیات خود در قرای دیگری که روسها و نوکران آنها وجود دارد ادامه میدهند. و هم چنان در یک برخورد دیگر که در برج سنبله در منطقهٔ جوی در و از صورت گرفته یک هلیکوبتر دشمن سقوط داده شده است.

قرار را پور دیگر از ولسوالی کشم ، مجاهدین جان برکف جبهات کشم ، درائیم ، ارگو ویفتل ها بتاریخ ۱۳۶۰/۸/۲۰ بالای ولسوالی و میدان هواشناسی کشم به عملیات مشترک علیه روس ها و نوکران فرومایهٔ شان دست زده و در ظرف پنج روز زدو خورد شدید عدهٔ زیادی از روسها و خلقی ها و پرچمی ها ، هلاک و مقداری سلاح و مهمات به غنیمت گرفته شده است. وراپور از تصرف کشم توسط مجاهدین گذارش داده شده است.



درین جایک عراده موتر متجاوز بکت ورشو را مشاهده میکنید که توسط آهنین تصیمان جمعیت اسلامی تخریب گردیده است.

# نیایش

الهی! امروز که وفا پروردگان مکتب قرآن تو خواستند در برابر طاغوت شرق بی فرهنگ و پا بوسان آن ایستند و سینه دارانی شدند و سطر زخم و متن در خون غوطه خوردن را از باب تیغ و خنجر خصم کوردل و بی عاطفه فرا گیرند، این پاکبازان گستاخ تو' برتری نام مقدس ترا میخواهند و حاکمیت قرآن سرنوشت ساز ترا - ای خداوند وای یاری ده مستضعفان! تو این رهروان راستین را درین امتحان گاه بزرگ که «چون دست تهی غیر دعا هیچ ندارند» بر مستکبرین خونخوار پیروزگردان!

پرور گارا!

دشمن درین مرحلهٔ حساس، درین حینیکه انقلاب توحیدی مان میخواهد گسترده تر گردد و نضج بیشتر بگیرد، کمین گیر فریب و حیله و نیرنگ ها است و عطش مند که: باهم با بهم انداختن بردار بابرا در افکار آنانرا از آویختن با «خودش»، بر جانب دیگر معطوف گرداند، خداوندا: تواین توطئه های خصمانهٔ گم کرده راهان بی مغز را در نطفه خنثی ساز و برجان بازان مادرکٔ و دانش و بیش اعطا کن که گاهی توجهی به همچو مسائل نداشته باشند

خدایا!

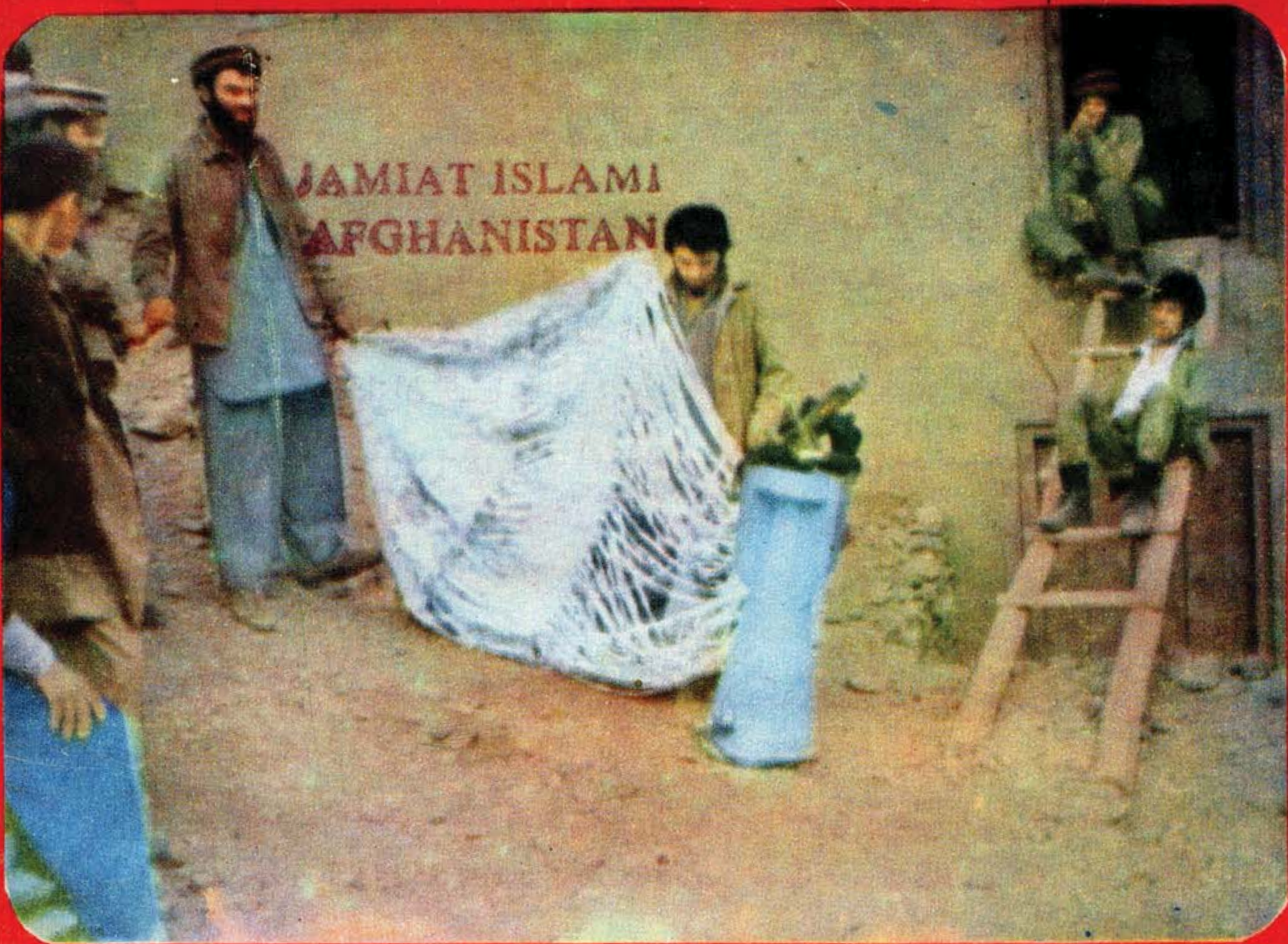
تو در قرآن «انما المؤمنون إخوة» فرموده ای، پس ای مهر آفرین حجله گاه دلها! لطفی کن که مسلمانان شرط برادری را در کلیه ابعاد زندگی بجا آورند و دوستدار همدگر گردند. چون: «تا طبائع نیست مألوف انجمن ویرانه است ناقص افتد خوشه چون بی ربط بالد دانه ها».

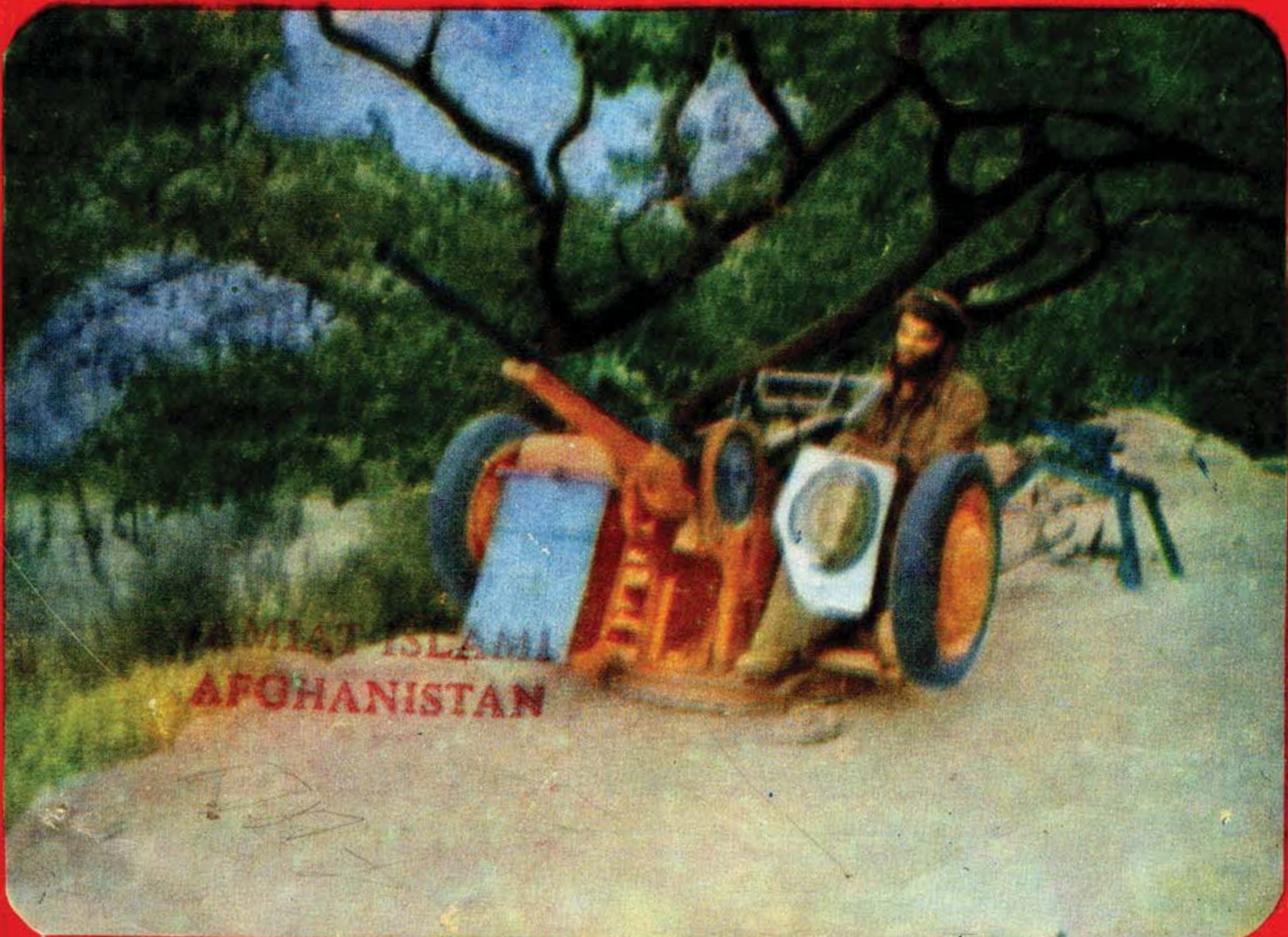
خداوندا!

ما یکقلم برلطف تو چشم دوختگانیم و آزمند آن، که: کرمت میان بندگان مؤمنت یکپارچگی آفریند، چندانکه دماغ وحدت شان رنگ دوئی بر ندارد....

کردگارا!

در رویا روئی با دشمن ثابت قدم مان دار؛ جبن بر جوهر غیرت مانگمار، و در شکست و مصیبت مایوس مان مساز وصبر بخشای و استوار بدار، در پیروزی حس غرور و عجب بر دل ما مسپار و طمع آنچه که اسباب شکست را فراهم آورد از ضمیر مان برآر.




قیمت فی شماره - پانزده افغانی